



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تبیاری  
جستنی صحابه  
به لوانه و آثار

# سوره



این سوره را در روز جمعه بخواند  
و در روز شنبه بخواند  
و در روز یکشنبه بخواند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبرک جستن صحابه به لوازم و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله

نویسنده:

محمد طاهر کردی مکی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۸	تبرک جستن صحابه به لوازم و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست
۱۷	دیباجه
۲۱	زندگی نامه
۲۵	پیشگفتار مترجم
۲۹	مقدمه مؤلف
۳۷	فصل اول: تبرک جستن صحابه به آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شدت محبتشان به ایشان
۳۷	اشاره
۳۹	تبرک جستن به موی پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۴۵	تبرک به ظرف آب پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۴۹	تبرک جستن به لباس های پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۵۰	داستان برده اهدائی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کعب بن زهیر
۵۷	صحابه دوستدار پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۵۹	پناه بردن ایمان به مدینه
۶۵	فصل دوم: خصوصیت و ویژگی کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
۶۵	اشاره
۶۷	ویژگی های کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۷۱	نگهدارنده کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۸۱	فصل سوم: اهتمام سلف بر حفظ آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
۸۱	اشاره
۸۶	خلاصه مطالبی که ذکر آن گذشت

۸۹	فصل چهارم: اماکن دربردارنده برخی آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۸۹	وجود موهای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در اماکن گوناگون
۹۳	وجود نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آستانه
۹۵	برخی از آثار و لوازم موجود در آستانه
۹۹	فصل پنجم: تبرک جستن صحابه به بوسیدن دست و سر و پای مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۹۹	اشاره
۱۰۲	داستان عداس
۱۰۳	کاروان بنی عبدالقیس
۱۰۵	بوسیدن پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط عمر
۱۰۷	بوسیدن دست و پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط برخی از اصحاب
۱۰۹	حکم بوسیدن گونه و اطراف گونه بزرگسالان و خردسالان
۱۱۲	بوسیدن گونه میت و شخص از سفر بازگشته
۱۱۵	علت شایع نبودن دست بوسی در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
۱۱۹	فصل ششم: بیان فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در قرآن
۱۱۹	اشاره
۱۳۲	پیامبر (صلی الله علیه و آله) صاحب وسیله و شفاعت کننده
۱۳۶	ناتوانی زبان و قلم از مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۱۴۱	خاتمه
۱۴۵	ضمایم
۱۴۷	مشرك و موحد
۱۴۷	اشاره
۱۴۷	جذب یا دفع
۱۴۸	قانون عرضه و تقاضا
۱۵۲	ارشاد یا انتقام
۱۵۳	شرك و توحید
۱۵۸	اسلام، اصلاح گراست یا ویرانگر؟

۱۶۱ ----- شرک های مجاز

۱۶۲ ----- اسلام و زیبایی ها و خوبی های دیگران

۱۷۵ ----- تصاویر

۲۰۳ ----- منابع

۲۱۳ ----- درباره مرکز

## تبرک جستن صحابه به لوازم و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کردی، محمد طاهر، 1903 - 1979 م.

عنوان قراردادی: تبرک الصحابه باثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: تبرک جستن صحابه به لوازم و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله [کتاب] / تألیف محمد طاهر بن عبدالقادر کردی  
مکی؛ ترجمه حیدر انصاری؛ تصحیح حسین طاهانیا: تدوین پژوهشکده حج و زیارت.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، 1395.

مشخصات ظاهری: 204 ص. مصور (بخشی رنگی)، نمونه (بخشی رنگی). م س 14/5×21/5؛

شابک: 72000 ریال: 2-626-540-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [195] - 204؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: صحابه

Muhammad, Prophet, d. 632 -- Companions: موضوع

موضوع: توسل

Invocation: موضوع

شناسه افزوده: انصاری، حیدر، مترجم

شناسه افزوده: طاهانیا، حسین، 1362 -، مصحح

شناسه افزوده: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. پژوهشکده حج و زیارت

رده بندی کنگره: 6/28BP/ک4ت 1395 2041

رده بندی دیویی: 297/94

شماره کتابشناسی ملی: 4117826



ص: 1

اشاره



تبرک جستنی صحابه به لوازم و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله

تالیف محمدطاهر بن عبدالقادر کردی مکی

ص: 3



دبیاچه 9

زندگی نامه 13

پیشگفتار مترجم 17

مقدمه مؤلف 21

فصل اول: تبرک جستن صحابه به آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و... 29

تبرک جستن به موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) 31

تبرک به ظرف آب پیامبر (صلی الله علیه و آله) 37

تبرک جستن به لباس های پیامبر (صلی الله علیه و آله) 41

داستان برده اهدائی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کعب بن زهیر 42

صحابه دوستدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) 49

پناه بردن ایمان به مدینه 51

فصل دوم: خصوصیت و ویژگی کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) 57

ویژگی های کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) 59

نگهدارنده کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) 63

ص: 5

فصل سوم: اهتمام سلف بر حفظ آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) 73

خلاصه مطالبی که ذکر آن گذشت 78

فصل چهارم: اماکن دربردارنده برخی آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) 81

وجود موهای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در اماکن گوناگون 81

وجود نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آستانه 85

برخی از آثار و لوازم موجود در آستانه 87

فصل پنجم: تبرک جستن صحابه به بوسیدن دست و سر و... 91

داستان عداس 94

کاروان بنی عبدالقیس 95

بوسیدن پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط عمر 97

بوسیدن دست و پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط برخی از اصحاب 99

حکم بوسیدن گونه و اطراف گونه بزرگسالان و خردسالان 101

بوسیدن گونه میت و شخص از سفر بازگشته 104

علت شایع نبودن دست بوسی در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) 107

فصل ششم: بیان فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در قرآن 111

پیامبر (صلی الله علیه و آله) صاحب وسیله و شفاعت کننده 124

ناتوانی زبان و قلم از مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله) 128

خاتمه 133

ضمایم 137

مشرك و موحد 139

جذب یا دفع 139

قانون عرضه و تقاضا 140

ارشاد یا انتقام 144

شرک و توحید 145

اسلام، اصلاح گراست یا ویرانگر؟ 150

شرک های مجاز 153

اسلام و زیبایی ها و خوبی های دیگران 154

تصاویر 167

منابع 195

ص: 7





مطابق نص صریح قرآن کریم، پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام)، تبرکی شفابخش، برای یعقوب نبی (علیه السلام) شد و خداوند متعال، شفای چشمان سفید شده پدر را در پیراهن پسر، قرار داده بود. همچنین براساس سیره قطعی و مسلم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اصحاب به موها، آب وضو، عصا و دیگر وسایل و اشیای منتسب به آن حضرت، تبرک می جستند. با وجود این، امروزه گروهی که خود را پیرو سیره سلف می شمارد، تبرک جستن مسلمانان به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دستاویزی برای تکفیر آنان قرار داده مال و جان و ناموس مسلمانان را به غارت می برند.

درباره تبرک جستن به لوازم و آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) کتاب های بسیاری نگاشته شده است. اما این کتاب، در این موضوع خاص، از ویژگی منحصر به فردی برخوردار است؛ زیرا به قلم یکی از نخبگان فرهنگی سرزمین وحی، جناب استاد «محمدطاهر کردی مکی» نگارش یافته و با هماهنگی ایشان، آقای «حیدر انصاری نجف آبادی» آن را به فارسی ترجمه کرده است.

پژوهشکده حج و زیارت در راستای اهداف علمی تعریف شده، بر خود لازم دانست تا ضمن تقدیر و تشکر از پدیدآورندگان محترم این اثر، با چاپ و نشر ترجمه فارسی آن، برای تبیین معارف دین سیدالمرسلین (صلی الله علیه و آله) و کاستن از شبهه ها و تفرقه ها میان امت اسلامی قدمی بردارد.

من الله التوفیق

گروه تاریخ و سیره

پژوهشکده حج و زیارت

ص: 10

متن اجازه ترجمه این کتاب به قلم مؤلف:

بسم الله الرحمن الرحيم

إنني قد أذنت للحاج الشيخ حيدر الأنصاري في ترجمه و طبع ونشر كتابي «تبرک الصحابه بأثار رسول الله (صلى الله عليه وآله)» لوجه الله تعالى بدون مقابل حبا في نشر فضائل النبي (صلى الله عليه وآله).

كتبه محمد طاهر الكردي المكي

مكة المكرمة

في يوم 6 ذى الحجة 1395

ترجمه اجازه نامه مؤلف به مترجم، جهت ترجمه و چاپ:

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجانب به حاج شیخ حیدر انصاری اجازه می دهم تا کتاب حاضر را ترجمه و سپس چاپ و توزیع نماید. هدف از این اقدام، صرفاً رضایت پروردگار و علاقمندی به نشر و گسترش فضائل پیامبر (صلى الله عليه وآله) است.

محمد طاهر کردی مکی

مكة المكرمة

6 ذى الحجة سال 1395 هجرى

ص: 11



زندگی نامه علامه محقق و مورخ، محمد طاهر کردی (1321-1400 هجری)

اسم و نسب ایشان

نامش علامه، امام، مورخ و خطاط ماهر، أبو عبدالرحمن، محمد طاهر ابن شیخ عبدالقادر بن محمود کردی است. ایشان در مکه مکرمه، در سال 1321 هجری (1903 میلادی) به دنیا آمد. پدرش از شهر اربیل شمال عراق، مهاجرت نمود تا در مکه مکرمه سکونت گزیند و از مجاوران خانه خدا گردد، همانگونه که عادت اهل علم و فضل نیز چنین بوده است.

مؤلف در مقدمه کتاب خود با عنوان «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم» می گوید: «من پدرم را هیچگاه از دعای خیر و طلب مغفرت و رحمت فراموش نمی کنم. مادرم که در آغاز سال 1334 هجری از دنیا رفت و در مکه به خاک سپرده شد، بسیار دلسوز و بامحبت بود. من خدمت و حمایت بی دریغش را فراموش نمی کنم. او به درستی از زنان نیکوکار و برتر بود. پدرم شیخ عبدالقادر کردی، در روز نهم ماه رجب

ص: 13

سال 1365 هجری، از دنیا رفت و در طائف به خاک سپرده شد. من هیچگاه تربیت نیکو و توجه فراوانش را به آموزش خود، فراموش نمی‌کنم. از همان آغاز کودکی من را در مدرسه «الفلاح» مکه ثبت نام نمود و هنگامی که از آنجا فارغ التحصیل شدم، در آغاز سال 1340 هجری خودش من را به مصر برد، در الأزهر من را ثبت نام کرد تا در آنجا به تحصیل علم بپردازم».

اساتید او

او در مکه مکرمه و الأزهر، از محضر توانمندترین اساتید خط عربی استفاده کرد. محمد طاهر عصرها، به یادگیری خط عربی در «مدرسه تحسین الخطوط العربیه» می‌پرداخت. اساتید این مدرسه از بهترین استادان خط در ترکیه و مصر آن روزگار بودند. شیخ محمد عبدالعزیز الرفاعی الترمکی و شیخ محمد ابراهیم افندی و شیخ علی بدوی و شیخ محمد غریب عربی و استاد محمد رضوان از جمله مشهورترین اساتید او بودند. او به قدری از توانمندی این اساتید بزرگ استفاده کرد که دیری نپایید مبدل به نفر اول رشته خطاطی در سرزمین حجاز گردید.

فعالیت های ایشان

محمد طاهر در زمینه خط و خوشنویسی اقدام به تألیف کتاب های زیادی نمود. او به عنوان عضو کمیسیون اجرائی توسعه حرم مطهر انتخاب گردید. تعداد آثار تألیفی مؤلف، به چهل اثر می‌رسد. از مهم ترین آثار او می‌توان به «مقام ابراهیم (علیه السلام)»، «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»، «التفسیر المکی»، «زهره التفاسیر»، «إرشاد الزمره لمناسک الحج و العمرة»، «النسب الطاهر الشریف»،

ص: 14

«بدائع الشعر و لطائف الفن»، «الهندسه المدرسيه» و چندین اثر مهم دیگر یاد کرد.

مؤلف علاوه بر آثار ذکر شده، دارای اشعار و امثال و حکم نیز است.

وفات ایشان

محمدطاهر در ظهر روز دوشنبه، ساعت دو و نیم 22 ربیع الثانی سال 1400 هجری، مصادف با 10 مارس سال 1980 میلادی از دنیا رفت.

ص: 15





ویژگی نوشتار حاضر که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، آن است که تاکنون، هیچ نویسنده‌ای بدین سبک نوشته‌ای را به رشته تحریر در نیاورده است و از این رو می‌تواند برای نویسندگان پرکار و جست‌وجوگر، نمونه و الگوی خوبی باشد؛ تا در این زمینه، مطالب ارزنده‌ای را گردآوری و عرضه کنند. مقصود و هدف از تألیف و همچنین ترجمه این نوشتار، آن است که برخلاف تصور و نظریه پاره‌ای از مسلمانان سطحی‌نگر و کج‌سلیقه و خودبین، بسیاری از سنت‌ها و اعمال عموم مسلمانان، از صدر اسلام تاکنون، مانند تبرک جستن به آثار پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و بزرگان دین و نیز توسل جستن به آنها، نه تنها شرک و کفر و الحاد، به حساب نمی‌آید، بلکه از نظر عقل و کتاب و سنت، محبوب و مطلوب و سفارش شده می‌باشد.

ما درباره جزئیات و صحت و سقم پاره‌ای از شواهد و مدارک و نوشته‌های این رساله، مناقشه نمی‌کنیم و از مجموع آن، یک مطلب را که

بدان اشاره شد، از زبان بیشتر دانشمندان، مورخان، محدثان و مفسران می‌پذیریم و به اقلیت مخالف هشدار می‌دهیم و اعلام می‌کنیم که اگر نظریه و عقاید ویژه شما درست باشد، باید شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و نیز همه پیامبران و بزرگان صحابه و خلفای راشدین و غیر راشد و محدثان بزرگ، مورخان و مفسران را کافر و مشرک بخوانید و کتاب‌های صحاح شش‌گانه و مسانید و دیگر کتب حدیث را بسوزانید.

نویسنده این نوشتار، علامه بزرگ و دانشمند نامی، جناب آقای شیخ محمدطاهر کردی مکی است. تولدش در مکه معظمه و تحصیلاتش در همانجا و در مدینه طیبه و قاهره مصر بوده و هم‌اکنون در سن هشتادسالگی، در مکه معظمه، سکونت دارد. او پیرمردی روشن‌فکر و بانشاط و فروتن و خوش‌سلیقه و بسیار پرکار است و تاکنون بیش از سی تألیف بزرگ و کوچک، در زمینه تفسیر، تاریخ، ادبیات و فنون گوناگون دارد که اغلب آنها، در حجاز و مصر، بارها چاپ شده است. ایشان در فن خطاطی نیز استادی زبردست و هنرمندی بنام است و تاکنون چندین نسخه قرآن برای چاپ نوشته و نیز تابلوهای نفیسی از آیات و اشعار، خلق کرده است و با قلم مو، سوره‌هایی از قرآن مجید را روی دانه‌های برنج و گندم و دیگر حبوبات، نوشته است.

با توجه به اینکه نویسنده، خود از اهل سنت و جماعت است و در مرکز جامعه و جریان مخالف؛ و میان امواج تبلیغات آنان پرورش یافته و هم‌باید در آنجا زندگی کند، اهمیت کار و شجاعت و رشادت و اخلاص او، در تألیف این نوشتار، آشکار می‌گردد.

در سال 1395 ه. ق (سال آتش سوزی) در موسم حج، در مکه معظمه، در خانه اش، خدمت او رسیدم و اجازه ترجمه این نوشتار را به همراه تابلوی مشخصات مقام ابراهیم که خود خلق و چاپ کرده بود، به انضمام رساله کوچکی که در بردارنده سلسله اسناد و مشایخ احادیث مصافحه و مشابکه و اجازه مصافحه و مشابکه از خودش و استادش تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود را به من هدیه داد. خداوند همه ما را از بندگان خالص خویش و از دوستان و امت حضرت خاتم الانبیاء، محمد (صلی الله علیه و آله) و از پیروان خاندان و صحابه پاکش قرار دهد.

تصحیح ترجمه حاضر، به همت گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت و تحت نظارت مدیر محترم گروه تاریخ و سیره حجت الاسلام والمسلمین محمد مهدی فقیه بحر العلوم و توسط مصحح ارجمند جناب آقای حسین طه نیا انجام گرفته است.

حیدر انصاری نجف آبادی

ص: 19



سپاس خدای جهانیان را و درود بر خاتم پیامبران و رسولان و بر خاندان و یاران و پیروانش. در این نوشتار که در زمینه خودش، رسا و یگانه است و دل های مؤمنان را شاد می سازد، بسیاری از احادیث صحیح و آیات قرآن مجید را درباره تبرک جستن صحابه به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، گردآوری کردم و این احادیث و آیات، نشانه و اشاره ای است به عظمت و فضیلت و آوازه شهرت و پایه عظمت آن بزرگوار.

چرا چنین نباشد کسی که خدایش، بر جهانیان، برتری داد و منصب نبوت و رسالت را به ایشان ختم کرد و در روز رستاخیز، «مقام محمود» را ویژه او گردانید و به احترام او، امت وحی را بر امت های گذشته، برتری داد.

امیدم از خدای بزرگ آن است خواندگانی که با دلی پاک و اندیشه ای سالم این نوشتار را می خوانند، سود ببرند و برای من نیز پاداشی باشد که در بهشت برین، در جوار رحمت پروردگار رستگار گردم. این رساله در سال 1374 ه. ق، در مکه مکرمه، تألیف و در

سال 1385 ه. ق، برای اولین بار به چاپ رسید و سپس در سال 1394 ه. ق، برای دومین بار چاپ شد. تبرک جستن به لوازم و آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، سنتی است که از پیشینیان روایت شده است.

باید دانست که تبرک جستن به آثار پیامبران، از دیر باز تاکنون، نزد مؤمنان وجود داشته و از پیشینیان روایت شده است؛ زیرا پیامبران هم نزد خداوند از جایگاه رفیعی برخوردار هستند و هم بر همه مردم برتری دارند.

روایت شده است که در زمان خلیفه عباسی، متقی لله، ابراهیم بن مقتدر، در سال 331 ه. ق، پادشاه روم، نامه ای نوشت و از خلیفه عباسی درخواست کرد تا دستمالی را که گمان می رود حضرت عیسی (علیه السلام)، آن را به صورت خویش کشیده و عکسش در آن افتاده و در کنیسه رهبان (تحت تصرف خلیفه) نگهداری می گردد، برایش بفرستد. وی در پایان نامه نوشت: اگر تو این دستمال را بفرستی، من به جای آن ده هزار نفر از مسلمانان اسیر را آزاد می کنم.

خلیفه، فقها را احضار نمود و از آنها نظرخواهی کرد. همگی فتوا دادند که دستمال را بفرستد و مسلمانان را آزاد کند. خلیفه نیز چنین کرد.<sup>(1)</sup> بدون تردید، آثار خاتم پیامبران و برگزیده آفرینش و افضل انبیا، مشهورتر، پربرکت تر و شایسته تر از آن دستمال است. گروه بی شماری از صحابه، آن آثار را دیده، به آنها تبرک جسته و به گردآوری آنها، همت گماشته اند. این صحابه که رهبر و سرمشق شایسته دیگران اند، به مو،<sup>2</sup>

ص: 22

---

1- ر. ک: تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس، ج 2، ص 352.

آب وضو، عرق بدن، لباس، ظرف، جسد و دیگر آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبرک جستته اند و مورخان بزرگ، داستان های مربوط به آن را نقل کرده اند. به جرأت می توان گفت که تبرک جستن به آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جزء سیره و سنت صحابه بوده است و سپس تابعان و مؤمنان برجسته و صالح نیز از آنان در این زمینه پیروی کرده اند.

تبرک جستن به برخی از آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در زمان حیات ایشان، اتفاق افتاده است و آن حضرت نیز آن را تأیید فرموده و نهی و انکار نکرده است و این خود دلیل محکمی بر مشروع بودن این موضوع است و اگر مشروع نبود، حتماً آن حضرت نهی می فرمود.

همان گونه که اخبار صحیح و اجماع صحابه، دلالت بر مشروع بودن تبرک جستن به آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کند، دلالت بر قوت ایمان و شدت محبت و دوستی و پیروی آنان از رسول گرامی نیز دارد؛ چنان که شاعر (1) گفته است:

أمرّ على الديار ديار سلمى أقبّل ذا لجدار و ذا الجدارا

و ما حبّ الديار شغفن قلبی ولكن حبّ من سكن الديارا

من از کوی سلمی (معشوقه) می گذرم و این دیوار و آن دیوار را می بوسم.

عشق کوی، دلم را نریوده است؛ بلکه عشق ساکن کوی، دلم را ریوده است.ت.

ص: 23

---

1- این دو بیت از مجنون لیلی است. ر. ک: دیوان مجنون لیلی، ص 127، اما در آنجا به جای «سلمی»، لیلی آمده است.

همچنین گفتنی است علامه ابوالحسن حصری قیروانی قرشی، متولد 420 ه. ق، از شهر «قیروان» به شهر «سبته» رفت و در آنجا، مشغول تدریس قرائت شد. گروه بسیاری در این فن، از محضرش فارغ التحصیل شدند. علامه دارای قصیده مشهوری است که بالغ بر 212 بیت بوده و آغازش چنین است: «یا لیل الصَّبُّ متی غده» (1). درون مایه این قصیده درباره فن قرائت نافع (2) است. او قصاید دیگری نیز سروده و دارای تألیفات ارزنده بسیاری است. علامه هنگام حرکت از شهر قیروان، به زیارت قبر پدرش رفت و مشتی از خاک قبرش را برداشته و گفت: «من در این سفر».

ص: 24

1- این قصیده بر وزن بحر متدارک است و نام و آوازه آن در همه جا گسترده شده است. سرآغاز این قصیده این گونه شروع می گردد: یا لیل الصب متی غدهأقیام الساعه موعده ای شب عاشق، چه زمانی به صبح و فردا تبدیل خواهی شد؟ آیا هنگامی که قیامت فرا برسد، صبح فردای عاشق فرا خواهد رسید و شخص عاشق به وصال معشوقش می رسد؟ رقد السمار فأرقهأسف للبین یردده شب نشینان عاشق، به خاطر جدایی از معشوق و تأسف و ناراحتی ناشی از آن، بیدار ماندند و نخواستند.

2- ابو عبدالله نافع ابن ابی نعیم مدنی اصفهانی، از قاریان هفتگانه قرآن است. او غلام «جعونه بن شعب اللیثی»، از همپیمانان حمزه بن عبدالمطلب، عموی گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود. کنیه نافع «ابوروم» بوده است. نافع در اصل اصفهانی بوده و در مدینه می زیسته است. او در سال 70 هجری به دنیا آمد و در سال 176 یا 169 هجری در اصفهان درگذشت. نافع بسیار خوش چهره، اخلاقش نیکو و پارسا بود. هنگامی که قرآن می خواند از دهانش بوی خوشی بر می خاست. زمانی که دلیلش را از او پرسیدند، گفت: «از زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که بر من قرآن می خواند، این بوی خوش را به هنگام تلاوت می شنوم». نافع یکی از قاریان هفتگانه قرآن و عالمی نامدار بوده که قرائت را از قاریان ممتازی که تعدادشان به 70 تن می رسد فرا گرفته است. قرائت نافع را دوراوی مشهور یعنی: ورش (عثمان ابن سعید) و قالون (عیسی بن مینا) بدون واسطه نقل کرده اند. «مصحح».



از خاک قبر تو با خود می برم تا از هرگونه عطری بی نیاز باشم».

علامه حصری، مشتی از خاک قبر پدر را با خود برد تا همیشه به یاد او باشد و برایش دعا کند. او در این باره می گوید:

سأحمل من ترابك فی رحالی لکی أغنی به عن كل طیب

خاک قبر تو را با خود به سفر می برم تا بوی خوش آن مرا از هر عطری بی نیاز گرداند.

به زودی، خواننده در این کتاب، داستان هایی را درباره تبرک جستن صحابه و تابعان به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از احادیث و مدارک صحیح نقل شده است، خواهد دید. از جمله این احادیث روایتی به این مضمون است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر، هنگامی که صفوف سربازان را با چوبدستی خود، مرتب و منظم می کرد، مشاهده کرد که سواد بن عزیزه بیرون از صف ایستاده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با چوبدستی شکم او را فشار داد و فرمود:

«ای سواد! راست بایست». سواد گفت: «ای رسول خدا! مرا آزردید؛ درحالی که شما پیامبر حق و عدالت هستید و باید اجازه بدهید من شما را قصاص کنم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیراهن خود را کنار زد و فرمود: «بیا قصاص کن». سواد به جای قصاص کردن، دست در گردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) آویخت و شکم او را بوسید. فرمود: «چرا چنین کردی؟! گفت: «فرصتی پیش آمد و خواستم پوست من با پوست شما، تماس پیدا کند». پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز برایش دعا کرد. [\(1\)](#)

این نمونه کوچکی از اعتقاد راستین و علاقه شدید صحابه به این 9.

ص: 25

---

1- ر. ک: أسد الغابه، ج 2، ص 484؛ الإصابه، ج 2، صص 94 و 95؛ الطبقات، ج 3، صص 478 و 479.

پیامبر بزرگ است. بی شک، محبت و علاقه به شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از نخستین روز، میان مردم آشکار بود و آن صفات برجسته و اخلاق پسندیده و برتری های آشکاری که داشت، وی را محبوب دل های قریش و همه مردم ساخته بود، تا آنجا که او را «امین» می نامیدند و هنگامی که خداوند، او را برای هدایت مردم، برانگیخت تا آنان را از تاریکی به روشنایی رهنمون سازد، علاقه و محبت مؤمنان به ایشان افزون گشت. چرا چنین نباشد؛ زیرا آن حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خلیل خدا و برگزیده اوست.

محبت ژرف و احترام فوق العاده صحابه به او، در همه جا آشکار بود. برای مثال، در داستان صلح حدیبیه، عروه بن مسعود ثقفی، بزرگ اهالی طائف و نماینده قریش، خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و شدت علاقه و شیفتگی صحابه را دید که چگونه آنان برای ربودن قطرات آب وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تبرک جستن به آن، از یکدیگر سبقت می گیرند. همچنین در حضورش، آهسته سخن می گویند و نگاه تند، به چهره اش نمی افکنند. آن گاه عروه به سوی قریش بازگشت و گفت:

ای گروه قریش! من کسری، پادشاه ساسانی و دربارش و قیصر، پادشاه روم و تشریفاتش را دیده ام؛ ولی هرگز هیچ پادشاهی را میان ملتش، همانند محمد (صلی الله علیه و آله) میان اصحابش، ندیده ام؛ به طوری که اصحاب او، به هیچ قیمتی، وی را رها نخواهند کرد. دقت کنید و درست بیندیشید! اگر محمد (صلی الله علیه و آله) راه سعادت را به شما عرضه کرد، بپذیرید. من خیرخواه شمایم و می دانم که هرگز بر او پیروز نخواهید شد.

صحابه، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را این گونه، خالصانه و صادقانه، دوست می داشتند و مؤمنان در هر زمان و مکانی، او را بیش از جان و فرزند و ثروتشان، دوست می داشتند. هر محبوبی را در راهش، فدا می کردند و به همه آثار و لوازم او، تبرک می جستند که ما قسمتی از آن را در این کتاب، در ضمن شش فصل و یک خاتمه، بیان خواهیم کرد؛ تا خواننده با این موضوع، آشنا تر گردد. از خداوند، توفیق و هدایت می خواهیم و خدای جهانیان را شکر می نماییم و بر سالارمان، محمد (صلی الله علیه و آله) و بر خاندان و اصحابش، درود می فرستیم.

مکه مکرمه

محمد طاهر بن عبدالقادر کردی مکی

خطاط مکه مکرمه

ص: 27

تصویر شماره 1. یکی از آثار استاد محمد طاهر بن عبدالقادر کردی مکی

تصویر شماره 2. سوره تبارک به خط استاد محمد طاهر بن عبدالقادر کردی مکی

ص: 28

## فصل اول: تبرک جستن صحابه به آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شدت محبتشان به ایشان

### اشاره

اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به شدت، به آثار آن بزرگوار، علاقه داشتند و پیوسته به آنها تبرک می جستند و گاهی برای ربودن قطرات آب وضوی ایشان، بر یکدیگر سبقت می جستند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه اینها را می دید و با سکوت خود، آنها را امضا نموده و تایید می کرد و این خود، دلیل شرعی جواز تبرک جستن به لوازم و آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ چنان که بخاری در صحیح خود در باب غزوه طائف و مسلم نیز در صحیح خود، در باب فضائل الصحابه، باب فضائل ابوموسی، از ابوموسی روایت کرده اند: [\(1\)](#)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در «جعرانه» میان مکه و مدینه فرو آمد و من و بلال، در حضورش بودیم. در این هنگام، یک نفر عرب بیابان نشین، وارد شد و گفت: «چرا وعده ای را که به من داده ای، انجام نمی دهی؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بشارت باد تو را». عرب بادیه نشین گفت: «شما این سخن را بسیار گفته اید». پیامبر (صلی الله علیه و آله) خشمگین شد و رو به بلال و

ص: 29

---

1- برای اطلاعات بیشتر در این باره ر. ک: شرح مسلم، ج 16، ص 58؛ فتح الباری، ج 8، ص 46.

ابوموسی کرد و فرمود: «عرب بیابان نشین بشارت را رد کرد. شما بپذیرید». گفتند پذیرفتیم. سپس ظرف آبی را طلبید و دست و صورتش را در آن شست و مقداری آب دهان در آن ریخت و فرمود: «از این آب، بنوشید و به صورت و سینه خود پاشید و بشارت باد شما را». آن دو نفر هم ظرف را گرفتند و به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل کردند. در این هنگام، ام سلمه از پشت پرده، صدا زد: «قدری هم از آب این ظرف برای مادرتان بگذارید». آنان نیز مقداری از آن آب را به او دادند.

همچنین صحابه، به زیادی آب وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، قطرات بینی، مو، ظرفی که از آن آب می آشامید و به سایر ظروف ایشان، تبرک می جستند؛ چنان که در صحیح بخاری، در کتاب شروط، در داستان صلح حدیبیه، آمده است: هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آب دهان یا بینی خود را می انداخت، صحابه آن را می گرفتند و به صورت و به بدنشان می مالیدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها نگاه می کرد و هرگاه وضو می گرفت، صحابه برای ربودن قطرات وضویش، با یکدیگر درگیر می شدند.

همچنین بخاری در صحیح خود، در باب خاتم نبوت، با اسنادش از جعید بن عبدالرحمان روایت می کند: از سائب بن یزید شنیدم که می گفت: خاله ام مرا خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برد و گفت: این خواهرزاده من، بیمار است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستی بر سر من کشید و از خدا، برایم برکت خواست و سپس وضو گرفت و من از آب وضویش، نوشیدم.

همچنین بخاری در باب صفات و ویژگی های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از ابوجحیفه وهب بن عبدالله سوائی روایت می کند:

مردم بپا خاستند؛ دست های پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می گرفتند و به صورت های خویش می کشیدند. من نیز دستش را گرفتم و به صورت خود کشیدم؛ دست مبارکش از مشک، خوشبوتر و از برف، سردتر بود.

بخاری در باب صفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از همین ابوجحیفه، روایت می کند:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «ابطح»، میان خیمه ای بود. بلال از خیمه بیرون آمد و مردم را به نماز، دعوت کرد و باز به درون خیمه رفت و باز مانده آب وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بیرون آورد و مردم هجوم بردند و آن آب را گرفتند. مردم، آب وضویی که به بدن شریف آن حضرت رسیده بود را در ظرفی جمع می کردند و به آن تبرک می جستند.

بخاری این حدیث را در کتاب وضو، باب استعمال باز مانده آب وضوی مردم نیز نقل کرده است. همچنین بخاری در کتاب لباس، باب «القبه الحمراء من آدم»، (خیمه سرخ پوستین)، با اسنادش از ابوجحیفه نقل می کند:

میان خیمه سرخ پوستین، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدم. بلال، آب وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفت و مردم برای گرفتن آن، بر یکدیگر سبقت می گرفتند. هرکس قطره ای به دست می آورد، به سر و صورتش می مالید و هرکس به دست نمی آورد، از رطوبت دست رقیقش، استفاده می کرد.

بخاری این حدیث را در دو جا از کتاب نماز هم آورده است.

### **تبرک جستن به موی پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

همچنین در حدیث صحیح آمده است: هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، سرش را می تراشید، موهایش را به برخی از صحابه می داد تا میان دیگران تقسیم

کنند و به آنها تبرک جویند؛ چنان که مسلم در صحیح خود، از انس روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم سرش را می تراشید و اصحابش، اطرافش را گرفته بودند و هر تار مویش، در دست یکی از آنان بود».

خواننده گرامی در لابه لای احادیث ذکر شده به شدت محبت و علاقه صحابه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پی می برد و متوجه می گردد که چگونه آنها یک تار مو از موهایش را نگاهداری می کردند و قطرات و رطوبت وضویش را می گرفتند و به آنها تبرک می جستند.

بخاری از انس بن مالک روایت می کند: «چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرش را می تراشید، ابوطلحه انصاری، نخستین کسی بود که مویش را بر می داشت». ابوعوانه نیز در صحیح خود، روایت کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به آرایشگر دستور داد سرش را بتراشد. سپس موهای طرف راست سرش را به ابوطلحه داد و دستور داد تا موهای طرف دیگر را در میان مردم، تقسیم کنند.

مسلم نیز از طریق ابن عیینه، از هشام بن حکم، از ابن سیرین روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از رمی جمره و قربانی، آرایشگر را خواست و موهای طرف راستش را تراشید و به ابوطلحه بخشید. سپس موهای طرف چپ را به ابوطلحه داد و فرمود: «آنها را میان مردم، تقسیم کن».

همچنین مسلم در روایت دیگری از حفص بن غیاث نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، موهای طرف راست سرش را میان اطرافیانش تقسیم کرد. در عبارت دیگری، آمده است که حضرت، یک تار مو و دو تار مو میانشان توزیع کرد و موهای سمت چپ سرش را به ام سلیم داد.



حرص و ازدحام مردم، برای به دست آوردن یک یا دو تار مو، دلیل محکمی است بر این ادعا که تبرک جستن به آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، در میان صحابه، امری بسیار آشکار، همگانی و جایز و مشروع بوده است. در واقع، نفس عمل و امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر جواز آن، کفایت می کند و هیچ کس نمی تواند منکر آن شود؛ مگر آنانی که بویی از ایمان نبرده اند. (1)

در کتاب «تاریخ الخميس» و «منهاج نووی» آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حجه الوداع، وارد منا شد و رمی جمره کرد. سپس قربانی نمود و بعد به آرایشگر فرمود تا سرش را بتراند و موهایش را به مردم بدهد.

در کتاب «مناسک کرمانی» نیز آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از رمی جمره عقبه، به منزلش در منا بازگشت، قربانی ها را طلبید، همه را ذبح کرد و سپس آرایشگر را خواست و دستور داد طرف راست سرش را بتراند. موهایش را به ابوظلحه داد که میان مردم تقسیم کند و درباره موهای طرف دیگر سرش نیز همین کار را کرد. نقل شده است که چند موی جلوی سرش، نصیب خالد بن ولید گشت؛ چنان که صاحب کتاب «الشفاء» می نویسد، چند تار موی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در کلاه خود خالد بود که خالد از برکت آنها، در هر جنگی پیروز می شد.

بخاری در صحیح خود، در باب وضو، از ابن سیرین روایت می کند:

من به عبیده گفتم مقداری از موی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد ما هست و ما آن را از انس یا از خاندان انس، به دست آورده ایم. عبیده گفت: 6.

ص: 33

«اگر یک تار موی آن حضرت، نزد من بود، پیش من، از همه دنیا محبوب تر بود».

گفتنی است اسماعیلی، این حدیث را بدین عبارت نقل کرده است: «یک تار موی آن حضرت نزد من، از هر طلا و نقره ای، محبوب تر است».

همان طور که گفته شد، خالد بن ولید مقداری از موی آن حضرت را در کلاه خود گذاشته بود و هنگامی که در جنگ ها شرکت می کرد به برکت موهای آن بزرگوار، پیروز می شد. زمانی که در جنگ یمامه، کلاه خودش افتاد، با تمام نیرو کوشید تا آن را بردارد. سپس آن را بر سر نهاد. این عمل، در نظر برخی از صحابه، خیلی کوچک آمد؛ زیرا گمان می کردند، خالد برای یک کلاه خود کم ارزش، جانش را به خطر انداخته است. ولی خالد بن ولید گفت: «من این کار را به سبب ارزش کلاه خود نکردم. بلکه چون موی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن بود، نخواستم به دست مشرکان بیفتد».<sup>(1)</sup>

همچنین بخاری در کتاب لباس، باب احادیث موی سپید (ما یذکرفی الشیب)، از اسرائیل بن یونس، به نقل از عثمان بن عبدالله بن موهب غلام آل طلحه روایت می کند:

فامیلم، مرا پیش ام سلمه، همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، برای گرفتن ظرف نقره ای فرستادند که موی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن بود و از برکت آن، چشم زدگی و چیزهای دیگر، درمان می شد. من موهای سرخی را در آن دیدم.<sup>(2)</sup>

ص: 34

---

1- ر. ک: عمدہ القاری، ج 3، ص 37.

2- ر. ک: صحیح البخاری، ح 5896.

این حدیث را ابن ماجه نیز در کتاب سنن خود، باب لباس، آورده است. (1) قسطلانی می گوید: «معنای حدیث این است که ام سلمه، چند تار موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در محفظه نقره ای نگه داشته بود و صحابه نیز برای تبرک و مداوا، به آن مراجعه می کردند». (2)

در جلد پنجم کتاب «زاد المسلم»، باب شرح حال ابو ایوب انصاری؛ راوی حدیث «یهود در قبورشان عذاب می شوند» که در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است، چنین ذکر کرده است: از سعید بن مسیب روایت شده است که ابو ایوب انصاری، چند تار موی ریش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برداشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «هیچ بدی و گزندی، به تو نمی رسد».

ابن سکن از صفوان بن هبیره، به نقل از پدرش روایت می کند: ثابت بنائی از قول انس بن مالک به من گفت: این تار مویی است از موهای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آن را زیر زبان من بگذار. من نیز آن مو را زیر زبانش گذاشتم. هنگامی که او دفن شد آن موها زیر زبانش بود. (3)

محمد بن عبدالله انصاری، از قول پدرش، از ثمامه، به نقل از انس، روایت می کند: «ام سلیم»، پوستی پهن می کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی آن استراحت می کرد. هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابش می برد، ام سلیم از مو و عرق بدن آن حضرت برمی داشت و در شیشه ای نگهداری می کرد. سپس آنها را با عطر به هم می آمیخت. انس هنگام مرگ، وصیت کرد که از این 3.

ص: 35

---

1- ر. ک: سنن ابن ماجه، ح 3623.

2- ر. ک: ارشاد الساری، ج 8، ص 465.

3- همان، ص 33.

عطر، در حنوطش بریزند. این حدیث را بخاری در اواخر کتاب استیذان، روایت کرده است. (1)

حضرت علامه شیخ حسنین مخلوف، مفتی سابق کشور مصر، در کتابش «فتاوی شرعیه و بحوث اسلامیة» (2) بعد از سخن گفتن از غسل دادن زینب، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به زنانی که زینب را غسل می دادند، فرمود: «هر وقت، از غسل دادن فارغ شدید، به من خبر بدهید». (3) هنگامی که خبر دادند، آن حضرت جامه ای از بدنش بیرون آورد و دستور داد بر بدن زینب بپوشانند تا از برکت آن، بهره مند گردد.

این داستان، خود دلیلی است بر مشروعیت تبرک جستن به آثار صالحان. روایت شده است که امام احمد بن حنبل، سه بار از موهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با خود داشت و دستور داد هنگام کفن کردنش، یکی از آنها را روی چشم راست و دیگری را روی چشم چپ و سومی را روی دهانش بگذارند تا از آنها، تبرک جوید. (4) با این همه آیا هیچ مؤمنی می تواند منکر تبرک جستن به آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گردد؟!

شایسته است خواننده گرامی به شدت محبت صحابه و تابعان و همه مسلمانان نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بنگرد و مشاهده کند که آنان چگونه آثارش را نگهداری می کردند و به آنها تبرک می جستند؛ چه در زمان 3.

ص: 36

---

1- صحیح البخاری، ح 6281.

2- فتاوی شرعیه و بحوث اسلامیة، ص 357.

3- ر. ک: صحیح البخاری، ح 1235.

4- ر. ک: مناقب الإمام أحمد، ص 493.

حیاتش و چه بعد از وفاتش. از جمله نادانی های شرم آور و محرومیت های بزرگ، این است که در این عصر، برخی از گروه های مردم به نگهداری و تبرک جستن به آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اعتراض می کنند. ما از خداوند، سلامت و عافیت از فتنه های آشکار و نهان را خواستاریم.

همچنین شایسته است که خواننده محترم به آنچه در صحیح بخاری در اواخر کتاب جهاد و سیر در باب زره و عصا و شمشیر و ظروف و مهر و انگشتر و مو و کفش و ظروفی آمده است که صحابه و مسلمانان بعدی، در زمان حیات آن حضرت و بعد از وفاتش، بدان ها تبرک می جستند، بنگرد و اندیشه کند.

ابوبکر بن ابی شیب و ابن ابی عاصم از طریق ابوالخیر، از قول ابورهیم، به نقل از ابویوب روایت کرده اند:

به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفتم شما برای من غذا می فرستید و من اگر اثر انگشتان شما را در آن غذا بینم، از آن می خورم و در این غذای آخری، اثر انگشتان شما را ندیدم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آری! همانا در این غذا، پیازی بود و من به احترام فرشته ای که با من هست، از آن نخوردم. ولی شما بخورید».<sup>(1)</sup>

### **تبرک به ظرف آب پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

از ام ثابت کبشه، دختر ثابت و خواهر حسان بن ثابت، روایت شده است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر من وارد شد و از دهانه مشکی که آویزان بود،

ص: 37

---

1- ر. ک: المعجم الكبير، ج 4، ص 126؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 16، ص 43.

ایستاده آب نوشید. من برخاستم و دهانه مشک را بریدم». این حدیث را ترمذی روایت می کند و می گوید: «حدیث صحیح و حسن است» (1). شارح این حدیث، در کتاب «ریاض الصالحین» می گوید: «ام ثابت، دهانه مشک را برید تا جای دهان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نگهداری کند و به آن تبرک جوید. همچنین صحابه می کوشیدند تا از جایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آن آب نوشیده بود، آب بنوشند.

بخاری در صحیح خود، کتاب اشربه، اول باب شرب از جام و ظروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: «عبدالله بن سلام صحابی، به ابویرده گفت: می خواهی با جامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آن آب نوشیده است، به تو آب بدهم؟» 2.

ص: 38

---

1- ر. ک: سنن الترمذی، ح 1892.

بخاری در همین باب، با اسنادش از سهل بن سعد ساعدی، روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با اصحابش وارد سقیفه بنی ساعده شد و در آنجا نشست؛ سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: «به ما آب بده». من نیز این جام را آوردم و به آنان آب دادم. ابوحازم می گوید: «سهل ساعدی، همان جام را آورد و ما برای تبرک جستن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از آن آب، نوشیدیم». سپس می گوید: «بعدها، عمر بن عبدالعزیز، از سهل خوااهش کرد آن جام را به او بیخشد و سهل نیز آن را به او بخشید». (1)

این حدیث را مسلم نیز در باب اشربه، آورده است. (2)

بخاری در همین باب، با اسنادش از عاصم احوول، روایت می کند: «جام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نزد انس بن مالک دیدم. انس گفت: من بارها با این جام، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آب داده ام». (3) البته در عبارت روایت مسلم، چنین آمده است: «من بارها با همین جام، همه انواع نوشیدنی ها را همانند: آب و غسل و شیر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داده ام». (4)

قرطبی در کتاب «مختصر البخاری» می نویسد:

در برخی از نسخه های قدیمی بخاری، چنین نوشته شده است: ابوعبدالله بخاری می گوید: من خودم این جام را در بصره دیدم و از آن آب نوشیدم. (5) این جام را از نصر بن انس، به هشتصد هزار درهم خریده بودند.

این جام نزد صحابه و تابعان نگهداری می شد و با آب نوشیدن از آن تبرک می جستند. از هیچ یک از صحابه و بزرگان تابعین شنیده نشده است که کسی این عمل را کوچک شمرده یا انکار کرده باشد. بلکه باید گفت: نادان هایی که چنین عملی را کوچک می شمارند یا انکار می کنند، خودشان گمراه هستند.

بخاری در باب «شرب البرکه و الماء المبارک» با اسنادش از جابر بن عبدالله، روایت می کند:

من در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودم که وقت نماز عصر رسید؛ درحالی که فقط مقدار کمی آب داشتیم. آن را در ظرفی قرار دادیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) 0.

ص: 39

1- ر. ک: صحیح البخاری، ح 5637.

2- ر. ک: صحیح مسلم، ح 2007.

3- ر. ک: صحیح البخاری، ح 5638.

4- ر. ک: صحیح مسلم، ح 2008.

5- ر. ک: فتح الباری، ج 10، ص 100.

دستش را در آن فرو برد و انگشتانش را باز کرد. سپس فرمود: «هرکس می خواهد وضو بگیرد به سمت من بشتابد؛ برکت از آن خداست». من دیدم که آب از میان انگشتانش می جوشید؛ مردم وضو گرفتند و از آن آب نوشیدند. من متوجه شدم که آن آب متبرک است و در نوشیدن آن، کوتاهی نکردم. سالم بن ابوجعد می گوید: به جابر گفتم: «شما در آن روز، چند نفر بودید؟» جابر گفت: «1400 نفر».(1)

سخن جابر که گفت: متوجه شدم که متبرک است و بسیار از آن نوشیدم، به صراحت بیان می دارد که سنت و روش مسلمانان نخستین و پیروانشان، در تبرک جستن به آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تبرک جستن به هر آنچه با بدن مبارکش تماس داشته و به آنچه از بین انگشتانش جوشیده است، راه و روشی است که باید از آن پیروی کرد و از آن دفاع نمود و هر عقیده ای که برخلاف این اصل باشد، نشانگر گمراهی صاحبان آن عقیده و گمراه ساختن دیگران است.

مسلم نیز در صحیح خود در کتاب «فضائل»، باب «تقرب و تبرک جستن مردم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)» از انس بن مالک روایت می کند:

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز صبح را می خواند، کارگران مدینه با ظرف های پر از آب می آمدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست در همه آنها فرو می برد. برخی اوقات که هوا، بسیار سرد بود، باز هم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست در آب فرو می برد.(2)4.

ص: 40

---

1- صحیح بخاری، ح 5639.

2- صحیح مسلم، ح 2324.



## تبرک جستن به لباس های پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بخاری در کتاب ادب، باب حسن خلق و سخاوت، با اسنادش از سهل بن سعد، روایت می کند:

زنی، جامه ای برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد و گفت: این جامه را بپوشید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم که به آن جامه نیاز داشت، آن را پوشید. سپس مردی از اصحاب، آن جامه را دید و گفت: «چه جامه زیبایی است. ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این را به من بپوشانید». پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم جامه را به او داد. دوستان مرد صحابی، وی را سرزنش کردند که چرا جامه ای را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن نیاز داشت، درخواست کردی؟! مرد صحابی در پاسخ گفت: «چون این جامه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پوشید؛ من به امید تبرک جستن به آن، درخواست کردم تا آن را به من بدهد و امیدوارم آن را کفن خود سازم». (1)

صاحب کتاب «سیره خیرالعباد» می گوید:

در صحیح مسلم، از اسماء، دختر ابوبکر، روایت شده است: «این جبه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است». سپس جبه شاهانه ای را که به نرمی دیباج و دو چاکش با دیباج، حاشیه دوزی شده بود، بیرون آورد و گفت:

«این جبه نزد عایشه بود و وقتی مرد، من آن را گرفتم. این جبه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می پوشید و ما آن را می شویم و برای شفا، آب آن را به بیماران می دهیم». (2)

ص: 41

---

1- صحیح بخاری، ح 6036.

2- زاد المعاد، ج 1، ص 34.

صاحب کتاب «عقد الفرید»، به هنگام ذکر داستان مرگ معاویه، نوشته است: در آخرین لحظات مرگش، یزید به همراه عثمان بن محمد بن ابوسفیان وارد شد. آن گاه یزید با پدرش، سخن گفت. ولی پدرش، پاسخی نداد. بعد از مدتی، گفت: «ای فرزندم! بزرگ ترین گناهان من، کارهایی است که برای تو کردم. ای پسر! من روزی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون رفتم و هنگامی که آن حضرت، وضو می گرفت، من آب بر دستش می ریختم؛ در آن هنگام، حضرت به پیراهن پاره من نگاه کرد و فرمود: «آیا می خواهی پیراهنی به تو بدهم؟» گفتم: «آری». حضرت پیراهنی به من داد که یک بار بیشتر، آن را نپوشیدم و الآن هم موجود است. همچنین روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مو و ناخن هایش را کوتاه کرد و من آنها را برداشتم و در شیشه ای نهادم. وقتی من مردم، مرا غسل بده و این مو و ناخن را در چشم و بینی من بگذار و پیراهن را زیر کفتم قرار بده؛ زیرا اگر چیزی سود داشته باشد، همین است». (1)

### داستان برده اهدائی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کعب بن زهیر

کعب بن زهیر، در نگهداری برده ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او داده بود، سخت می کوشید. داستان او مشهور است که ما در اینجا آن را به اختصار نقل می کنیم: زهیر از بزرگان شعر و ادب است. قبل از مسلمان شدن،

ص: 42

پیامبر (صلی الله علیه و آله) را هجو و نکوهش می کرد. به هنگام فتح مکه، بسیاری از مردم، از جمله کعب و برادرش، بجیر که او نیز شاعر بود، فرار کردند.

اما بجیر در مدینه نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد؛ سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شنید و مسلمان شد، سپس در همانجا ماند. این خبر به کعب رسید و از مسلمان شدن برادرش، سخت ناراحت شد. سپس اشعاری در نکوهش بجیر نوشت و برایش فرستاد. بجیر نیز داستان اشعار کعب را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بازگشت از غزوه طایف فرمود: «هریک از شما، کعب را دید، او را بکشد».

سپس بجیر در نامه ای به کعب نوشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خونت را مباح کرده است و اگر جانت را دوست داری، بیا به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؛ زیرا او توبه همه را می پذیرد و به گذشته ها نمی نگرد. کعب هم قصیده ای در مدح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرود و به قصد مسلمان شدن، راهی مدینه شد. هنگامی که وارد مدینه گردید، به اتفاق مردی از عشیره جهینه که با هم، سابقه آشنایی داشتند، وارد مسجد شدند و آن مرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به کعب نشان داد و گفت: برو از او امان بخواه.

کعب آمد و مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشست. دست در دست او نهاد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را نمی شناخت. سپس گفت: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کعب بن زهیر آمده است تا توبه کند، مسلمان شود و از شما امان بخواهد. اگر من او را به اینجا بیاورم، شما توبه او را می پذیرید؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آری». کعب گفت: «من خودم، کعب هستم». در این هنگام، مردی از انصار برخاست و گفت: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه بده، من گردن این دشمن خدا را

بزنم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «رهایش کن؛ زیرا او از کفر بیرون آمده و توبه کرده است». آن گاه کعب، قصیده «بانت سعاد» را در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن اشعار گوش می داد، تا به این بیت رسید:

همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمشیر درخشانی است که مردم به وسیله آن هدایت می شوند.

همچنانکه ایشان شمشیری است از شمشیرهای برنده خداوند. (1)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) جامه ای را که بر دوش داشت، برداشت و بر دوش کعب انداخت. معاویه حاضر شد ده هزار درهم بدهد و این جامه را بگیرد. ولی کعب حاضر نشد آن را به او بدهد و گفت: من تن پوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را با هیچ چیز عوض نمی کنم. بعد از مرگ کعب، معاویه بیست هزار درهم به ورثه کعب داد و جامه را گرفت. این همان جامه ای است که نزد خلفا بود و ابن قانع از ابن مسیب نقل می کند که خلفا این جامه را در اعیاد و مناسبت های رسمی می پوشیدند. شامی می گوید: آن جامه الآن وجود ندارد زیرا ظاهراً در فتنه مغول ها مفقود شده است.

در صحیح مسلم آمده است:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه ام سلیم، روی پوستی خوابیده بود و ام سلیم، عرق مبارکش را جمع می کرد و در شیشه ای می ریخت. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیدار شد، فرمود: «ام سلیم چه می کنی؟» گفت: «به امید تبرک جستن و شفا برای فرزندانمان چنین کردم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«کار خوبی کردی». ل.

ص: 44

---

1- إن الرسول لسیف یستضاء به مهتد من سیوف الله مسلول.

گفتنی است که مسلم، در باب «خوشبویی عرق پیامبر (صلی الله علیه و آله)»، این حدیث را به سه طریق، روایت کرده است. (1)

توجه و اهتمام به نگهداری آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تبرک جستن به آن ها، هیچ جای انکار ندارد و اصلاً عجیب به نظر نمی رسد؛ زیرا او رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، خلیل خدا، حبیب خدا و گرامی ترین بنده خداست و وجودش، جامع همه خیرات و برکات است. پس در این صورت، چرا به همه آثارش، تبرک جسته نشود؟! حال آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نزد اصحابش، محبوب تر از جان و مال و فرزندانشان بود و تمامی آثار و لوازمش نیز چنین است. بلال، مؤذن رسمی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، هنگامی که بعد از وفات ایشان، از شام به مدینه آمد، مردم از او خواهش کردند برایشان اذان بگویند. مرد و زن، کوچک و بزرگ مردم مدینه، جمع شدند تا صدای اذان او را بشنوند. زمانی که بلال گفت: «الله أكبر الله أكبر»، همگی ناله سر دادند و گریه کردند. وقتی گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله»، همگی فریاد زدند. هنگامی که گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله»، تمامی کسانی که در مدینه بودند، صدای گریه و ناله شان بلند شد. دوشیزگان و پرده نشینان بیرون دویدند و گریه می کردند. آن روز، همانند روز وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد. سبب این همه ابراز احساسات و عواطف، به یاد آوردن عصر نورانی و شکوفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که آن حضرت هنوز در بین آنان بود. 3.

ص: 45

امام مالک در باب صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از عبدالله بن دینار روایت کرده است: «عبدالله بن عمر را می دیدم که کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می ایستاد و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر و عمر، صلوات می فرستاد». (1)

در اول کتاب «موطأ» به هنگام ذکر شرح حال امام مالک، آمده است: مالک، با همه پیری و ناتوانی اش، هرگز در مدینه، سوار بر مرکب نمی شد و می گفت: در شهری که جسد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفن شده است، من سوار هیچ مرکبی نمی شوم. همچنین نقل است که وی، هرگاه می خواست حدیثی بگوید، وضو می گرفت و محاسنش را شانه می زد. سپس با وقار و آرامی، در جایگاهش می نشست و حدیث می گفت. به او گفتند:

«چرا چنین می کنی؟!» گفت: «دوست می دارم که شأن و حرمت حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را حفظ کنم». (2)

در شرح حال امام بخاری نیز آمده است: «من کتاب صحیح بخاری را در مدت شانزده سال، از میان ششصد هزار حدیث، استخراج کردم. پیش از نوشتن هر حدیثی، غسل می کردم و دو رکعت نماز می خواندم». (3)

همه اینها، نشانه احترام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و احادیث آن بزرگوار است. خدایا! نعمت محبت و تجلیل از بزرگ ترین پیامبرت، محمد (صلی الله علیه و آله) و آل و اصحابش را به ما ارزانی دار.

عبدالله بن عمر نیز هرگاه نام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می شنید، می گریست و 3.

ص: 46

---

1- ر. ک: الموطأ، مالک، ج 1، ص 138.

2- ر. ک: حلیه الأولیاء، ج 6، ص 318؛ تهذیب الکمال، ج 27، ص 110.

3- ر. ک: تهذیب الکمال، ج 24، ص 443.

هرگاه از جایگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گذشت، چشمانش را فرو می بست و پیوسته در هر مسجدی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن نماز خوانده بود، به دنبال آثار ایشان می گشت. همچنین از راه هایی عبور می کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از آنها عبور کرده بود. در عرفات نیز در جایی می ایستاد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آنجا ایستاده بود. (1) مالک در باب دعای کتاب «موطأ» می گوید:

عبدالله بن عمر، وارد یکی از روستاهای بنی معاویه شد و پرسید:

«آیا می دانید پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در کجای این مسجد، نماز خوانده است؟» عبدالله ابن جابر بن عتیک نیز گفت: «آری». آن گاه جایی از مسجد را نشان وی داد. (2)

در برخی از روایات معراج، آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوار مرکبش براق شد و به همراه جبرئیل گردش کرد تا به نخلستانی رسیدند. جبرئیل گفت: «پایین بیا». (3)

ص: 47

---

1- ر. ک: الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 2، ص 340.

2- موطأ، الإمام مالک، ج 1، ص 216.

و نماز بخوان». پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از مرکبش پیاده شد و نماز خواند؛ سپس دوباره سوار مرکبش شد. جبرئیل گفت: «می دانی که در کجا نماز خواندی؟» فرمود: «نه». گفت: «آنجا، طیبه (مدینه) است. تو به آنجا مهاجرت خواهی کرد». باز در جای دیگری جبرئیل گفت: «پایین بیا و نماز بخوان». آن گاه بعد از نماز گفت: «می دانی اینجا کجاست؟» فرمود: «نه». گفت: «اینجا، طور سینا و کنار درخت موسی است که خداوند با او سخن گفت». باز سوار شد و در جای دیگری، جبرئیل گفت: «پایین بیا و نماز بخوان». بعد از نماز گفت: «آیا می دانی در کجا نماز خواندی؟!» فرمود: «نه». گفت: «اینجا بیت لحم، زادگاه عیسی بن مریم (علیهما السلام) است» که در روایات بسیاری، بیان شده است.

از این احادیث چنین استنباط می شود که هر جایی که اثر و نشانه ای از پیامبران باشد، در آنجا نماز خوانده می شود و آنجا، محترم و جای تبرک جستن است؛ به ویژه جاهایی که منسوب به پیامبر ما، محمد (صلی الله علیه و آله) باشد. از همین رو، صحابی و صحابی زاده، عبدالله بن عمر، در هر جایی و در هر مسجدی، به دنبال آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گشت.

در واقع این شیوه و سنت، از زمان صحابه تا زمان ما، پیوسته وجود داشته است و همه مسلمانان در سراسر جهان، حرص و علاقه شدیدی برای تبرک جستن به آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشته و دارند و این خود بیانگر محبت سرشاری است که نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابراز می داشته و می دارند. خدا رحمت کند کسی را که گفت: [\(1\)](#)

أمرّ على الديار ديار سلمى أقبّل ذا الجدار و ذا الجدارا

و ما حبّ الديار شغفن قلبی ولكن حبّ من سكن الديارا

من از کوی سلمی (معشوقه) می گذرم و این دیوار و آن دیوار را می بوسم.

عشق کوی، دلم را نریوده است؛ بلکه عشق ساکن کوی، دلم را ریبوده است.ت.

ص: 48

---

1- این دو بیت متعلق به مجنون لیلی است. ر. ک: دیوان مجنون لیلی، ص 127. اما در دیوان او به جای واژه «دیوار سلمی»، «دیوار لیلی» آمده است.



در روایت صحیحی آمده است که صحابه، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درخواست می کردند که در خانه آنان، نماز بخواند؛ چنان که بخاری در کتاب «صلوه»، روایت می کند: عتبان بن مالک، چون چشمش ضعیف بود و می ترسید که نتواند به مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) بیاید، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواهش کرد که در جایی از خانه اش، نماز بخواند تا آنجا را محل نماز خویش قرار دهد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز به خانه اش رفت و فرمود: «دوست داری کجا نماز بخوانم؟» عتبان به گوشه ای از منزلش اشاره کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نماز ایستاد و صحابه، پشت سرش صف بستند.

### صحابه دوستدار پیامبر (صلی الله علیه و آله)

معلوم می شود که صحابه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بسیار دوست می داشتند، او را بزرگ می دانستند و به آثارش و به ته مانده آب و شیر و غذایش و به مو و جامه و عرق بدنش و به آب دهان و به قطرات آب وضویش تبرک می جستند و به سر و صورت خود می مالیدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز همه این اعمال را می دید ولی آنان را از انجام چنین اعمالی نهی نمی فرمود. همین واکنش نشان ندادن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، محکم ترین دلیل برای جایز بودن این گونه اعمال است. از این گذشته، تمامی روایات مذکور نشانگر علاقه و دوستی و احترام مسلمانان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

در صحیح مسلم و صحیح بخاری، از انس روایت شده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هیچ یک از شما ایمانش تکمیل نمی گردد تا آنکه من نزد او، از پدر و فرزند و از همه مردم، محبوب تر باشم».<sup>(1)</sup> بخاری در صحیح خود می گوید:

ص: 49

---

1- ر. ک: صحیح البخاری، ح 15؛ صحیح مسلم، ح 44.

عمر گفت: «ای رسول خدا! تو نزد من، از همه چیز، محبوب تری؛ مگر از جان خودم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هیچ یک از شما، ایمانش تکمیل نمی گردد تا آنکه من از جانش هم محبوب تر باشم». آن گاه عمر گفت: «تو از جان من هم محبوب تری». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اکنون ایمانت تکمیل شد». (1)

آری! محبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در دل و جان امتش، تا روز قیامت می جوشد؛ مگر در دل سنگدلانی که از ایمان کامل، محروم اند. امام احمد، روایت کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «گروهی از امت من که پس از من خواهند آمد، بیش از همه مرا دوست می دارند و حاضرند مال و خاندان خود را بدهند و مرا ببینند». (2)

حاکم نیز روایت کرده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «گروهی از امت من، پس از من می آیند که دوست می دارند مال و خاندان خود را بدهند و دیدار مرا بخرند». (3)

این حقیقت، در زمان ما که سال 1393 ه. ق است، به طور کامل آشکار است و ما با چشمان خود مشاهده می کنیم، همه حجاجی که به مکه و مدینه می آیند، هرکدام چه رنج ها و سختی هایی می کشند و چه پول ها و هزینه های کلانی خرج می کنند تا به زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و زیارت فرزندان و خاندان و اصحابش، نائل گردند. 5.

ص: 50

---

1- ر. ک: صحیح البخاری، ح 6632.

2- ر. ک: مسند الإمام أحمد، ج 5، ص 156.

3- ر. ک: المستدرک علی الصحیحین، ج 4، ص 85.

دل های آنان پس از زیارت، آرام و وجدان هایشان، آسایش می یابد. گویا سراسر جهان را به آنان داده اند. در آنجا، سینه های مؤمنان و علاقه مندان از جمله عالمان، فاضلان، ادیبان و بلیغان به جوشش می آید و با زبان های گوناگون، عالی ترین قصاید و مدایح و شیواترین سخنان را در وصف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می سرایند.

### پناه بردن ایمان به مدینه

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ایمان، به مدینه پناه می برد»؛<sup>(1)</sup> یعنی اهل ایمان، مدینه را پناهگاه و خانه خود می دانند و هرکجا باشند، به یاد آنجا هستند و در آنجا، آسایش و آرامش می یابند. بی تردید این موضوع، معجزه ای است که در همه اوقات، به ویژه ایام حج دیده می شود. در واقع شوق و رغبت حجاج و زائران مدینه منوره هر ساله، آشکار است؛ به طوری که هزاران هزار حاجی، پشت سر هم، وارد مدینه می شوند و پس از زیارت، به مکه معظمه می روند تا مناسک حج را انجام دهند و اگر از پیش، انجام داده باشند، به شهر و میهن خود، باز می گردند.

یکی دیگر از معجزات آشکار در این باره، این است که از این همه جمعیت بیکران زائران مدینه، تاکنون شنیده نشده است که حتی یک نفرشان، قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را عبادت کرده باشد؛ زیرا براساس روایت مالک و ابن ابی شیبیه و بزاز، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «خدایا! قبر مرا بت قرار مده».<sup>(2)</sup>

ص: 51

1- ر. ک: صحیح البخاری، ح 1876؛ صحیح مسلم، ح 147.

2- موطأ، مالک، ج 1، ص 172.

همچنین به روایت عطاء بن یسار، حضرت فرمود: «خدایا! قبر مرا بتی که عبادت شود، قرار مده». بی تردید، خشم خداوند شدید شد بر کسانی که قبور پیامبرانشان را سجده گاه قرار دادند. (1)

[این گونه احادیث، دستاویزی شده است برای برخی از بیماردلانی که بدون توجه به هدف احادیث و بدون در نظر داشتن احادیث دیگر، ناجوانمردانه به پاره ای از مساجد مسلمانان تاخته و آنجا را بتخانه نامیده اند. ولی همان گونه که مؤلف می گوید، تاکنون کسی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا قبور امامان را عبادت نکرده و بر آنها سجده ننموده و آن قطعه زمین و تربت را خدا (بت) ندانسته است.

اصولاً قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و قبور امامان، در همه جا، زیر صندوق ها و ضریح ها، محافظت می شود و هیچ کس نمی تواند روی آنها سجده کند. در همه جا، بنای مساجد و نمازها و دعاها و سجده، اطراف قبور است و حتی بوسیدن قبور نیز برای خداوند است؛ وگرنه در جهان، قبر فراوان است.

چرا همین مردمانی که مقابل تربت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامان، به خاک می افتند و آنها را می بوسند و در آنجا می گریند و زمزمه می کنند، به بارگاه ها و آرامگاه های پرزرق و برق فراعنه مصر و زمامداران و فرمانروایان دیگر، کمترین اعتنائی ندارند؟!

از این گذشته، خداوند در داستان اصحاب کهف، می فرماید:

«بر قبورشان، مسجدی ساختند». در احادیث بسیاری نیز آمده است که هر کجا، مسجدی بنا شود، در آنجا پیغمبری مدفون است؛ مگر 3.

ص: 52

«حجر اسماعیل». علاوه بر این بهترین مکان مسجدالحرام برای نماز و دعا، مقبره هاجر و اسماعیل و پیامبران دیگر است. همان گونه که نماز و دعا در مقام ابراهیم (علیه السلام) و در کنار خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ارزش دیگری دارد، نماز و دعا در کنار قبر آن حضرت و تربت پاکان دیگر، بی اثر نخواهد بود<sup>[1]</sup>.

آری! خداوند دعای بنده و رسولش، محمد (صلی الله علیه و آله) را مستجاب فرمود و قبر شریفش را بتی که عبادت شود، قرار نداد؛ با وجود آن که جمعیت فراوانی در تمامی اوقات سال به زیارت آن مکان مقدس مشرف می شوند، اما بی شک، نیت و قصد همگی آنان از زیارت، فقط تقرب جستن به خدا و رسولش است. در واقع، مردم از شدت شوق و محبت، همانند تشنگانی که به سرچشمه گوارا می روند، از یکدیگر سبقت می گیرند و بر آن درگاه پاک و شریف، هجوم می آورند؛ زیرا در آنجا، فیوضات معنوی و انوار نیرومندی وجود دارد؛ چنان که گفته اند: «والمورد العذب کثیر الزحام». «سرچشمه گوارا، همیشه شلوغ است»<sup>[2]</sup>.

حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همانند حجرالاسود است که در رکن کعبه معظمه، نصب شده است و مردم در موسم حج، برای بوسیدن آن، هجوم می آورند.

ص: 53

- 
- 1- مطالب داخل گروه از افزوده های مترجم محترم است، و در متن عربی کتاب موجود نیست. «مصحح».
  - 2- مصرع دوم این بیت از بحر سریع بوده که شاعر آن بشار بن برد است: یزدحم الناس علی بابهو المنهل العذب کثیر الزحام مردم در درگاهش ازدحام می کنند. این امر عجیب نیست؛ زیرا سرچشمه ای که آبش گوارا باشد، همیشه شلوغ است. «مصحح».

می آورند. تاکنون شنیده نشده است که یک نفر، حجرالاسود را عبادت کرده باشد؛ نه در دوران اسلامی و نه در عصر جاهلیت. بدون تردید، این امر بیانگر لطف پروردگار نسبت به رسولش و حجرالاسود است. همچنین تاکنون شنیده نشده است کسی، سنگ مقام ابراهیم (علیه السلام) را که چند هزار سال است کنار کعبه است، عبادت کرده باشد یا کسی خود کعبه را عبادت کند؛ نه در عصر اسلامی و نه در عصر جاهلیت. خدایا! درود تو بر آقا و سالار ما محمد (صلی الله علیه و آله) و بر خاندان و همسران و نوادگان و اصحابش. خدایا! درود و سلام تو بر آن کسی که زندگی اش، متفاوت تر از زندگی مردم و مرگش، متفاوت تر از مرگ مردم و مقامش، برتر از مقام مردم است. (1)

سلام و درودی پیوسته تا روز رستاخیز و به».

ص: 54

---

1- در روایات و متون اسلامی برای پیامبر یک شخصیت متفاوت از بقیه مردم معرفی شده است. برخی تصور کرده اند تفاوت شخصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این بوده است که ولادت متفاوتی داشته است یا دوره کودکی یا نوجوانی خاصی داشته است، یا دوره جوانی، میانسالی یا رحلت آن حضرت با بقیه مردم متفاوت بوده است. به همین جهت تلاش متون تاریخی بر این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یک انسان متفاوت نشان دهند؛ به بیان دیگر پیامبر را از حالت انسانی خارج می نمایند، تا بتوانند متفاوت بودن پیامبر را بیان کنند. غافل از این که تفاوت پیامبر در نوع آفرینش ایشان، ولادت، رشد و تربیت، و بزرگ شدن وی نبوده است. بلکه تفاوت پیامبر در شأن و شخصیت و ویژگی های اخلاقی و انسانی آن حضرت بوده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی رغم اینکه در جامعه آن روزگار اعراب زندگی می کرد که بر پایه نظام قبیله ای جاهلی بود و علی رغم آنکه ایشان در دوره ای می زیست که دوره تاریکی، جهالت، بدبختی و ضلالت بود، با این همه کاملاً انسانی و متعالی زندگی می کرد. ایشان پیش از بعثت از لحاظ منش، روش، سیره، اخلاقیات و کمالات انسانی، با دیگران متفاوت بود. در اوج شکوه بود، اما خاکی بود. ایشان در رأس حاکمیت و در اوج قدرت قرار داشت، اما در عین حال در مقابل کوچک ترین فرد جامعه خودش زانو می زد و با فروتنی برخورد می نمود. «مصحح».

عدد آفریدگانت و به درجه خشنودی ات و به سنگینی عرشت و به مداد کلماتت.

تصویر شماره 3. نمای درونی بخشی از مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سمت شمال

ص: 55





## فصل دوم: خصوصیت و ویژگی کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

### اشاره

ما در کتاب «مقام ابراهیم (علیه السلام)» و کتاب دیگرمان «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»، درباره پاهای پدر همه پیامبران الهی، ابراهیم خلیل (علیه السلام)،<sup>(1)</sup> سخن گفته ایم و در اینجا، درباره خصوصیات کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، که یکی از آثار و لوازم اوست، سخن می گوئیم.<sup>(2)</sup>

امام احمد، در کتاب «زهد»، روایت می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از کفشی که کوچکتر از پایش بود، بدش می آمد». مناوی در شرحش می گوید:

یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوست نمی داشت کفش، بزرگ تر یا کوچک تر از پایش باشد و این دلیل بر حسن ذوق، احساس لطیف، شناخت کامل و حسن انتخاب است؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خلقت و اخلاق و در عقل و دین، سرآمد مردمان و در کردار و گفتار و در همه امور دین و دنیا، پیشوای همه است.

ص: 57

---

1- ر. ک: التاریخ القویم، ج 3، صص 300-303.

2- ر. ک: به تصاویر کفش های آن حضرت (صلی الله علیه و آله)، که در پایان کتاب آمده است.

بخاری و مسلم از عمر، روایت کرده اند: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) نعلین چرمی دباغی شده می پوشید و محاسن مبارکش را با گیاه ورس (1) و زعفران، رنگ می کرد». (2)

همچنین بخاری و مسلم، روایت کرده اند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) با نعلین خود، نماز می خواند و نیز روایت کرده اند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مقدم کردن پای راست را در هنگام کفش پوشیدن، راه رفتن، طهارت و در همه کارها، دوست می داشت. از اینجا معلوم می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کفش می پوشید، پابرهنه راه نمی رفت و به پابرهنگی عادت نداشت. صاحب کتاب «تاریخ الخمیس»، در باب «خروج پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مکه به سوی غار»، می نویسد:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میان راه، کفش های خود را بیرون آورد و با سر پنجه راه می رفت؛ تا اثر جای پایش بر روی زمین آشکار نباشد، و در نتیجه پوست پایش سائیده شد. ابوبکر او را بر روی کولش گذاشت تا به غار رسیدند. (3)

سپس چند سطر پس از آن می نویسد:

از ابوبکر روایت شده است که به عایشه گفت: «ای کاش من و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می دیدی که چگونه به غار ثور صعود کردیم. در رابطه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید گفت: دو پای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زخم برداشت. ولی دو پای من، همانند سنگ بود». عایشه گفت: «علتش آن است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عادت ندارد پابرهنه راه برود». 7.

ص: 58

---

1- گیاه ورس، همان گیاه کامالا است.

2- ر. ک: صحیح البخاری، ح 5851.

3- ر. ک: تاریخ الخمیس، ج 1، ص 326؛ دلائل النبوه، ج 2، صص 476-477.

در روایت دیگری، ابوبکر می گوید: در غار دیدم از پای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خون می چکد. من گریستم و فهمیدم که او عادت ندارد، پابرهنه راه برود.

بدون تردید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کفش می پوشید و برحسب عادت مردم، هرکسی در سال، دست کم به دو جفت کفش، نیاز دارد. اگر فرض کنیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ده سالگی تا پایان عمرش، کفش پوشیده است، یعنی در مدت 53 سال، حضرت از 106 جفت کفش، استفاده کرده است؛ درحالی که معمولاً خردسالان، از چهار یا پنج سالگی، کفش می پوشند و این همه کفش، اگرچه از جهاتی، با هم یکسان هستند، ولی از جهاتی نیز با یکدیگر فرق دارند. بنابراین اگر چه اندازه و شکل این تعداد کفش به یک شکل بوده است، لکن حتما باید در ساخت برخی از آنها تفاوت اندکی بوده باشد. شاید هم سازندگان آن کفش ها بیشتر از یک نفر بوده باشند.

### ویژگی های کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله)

صاحب کتاب «زاد المسلم»، در باب شرح حدیث «پیامبر (صلی الله علیه و آله) با نعلین نماز می خواند»، می گوید:

طول کفش ایشان، یک وجب و دو انگشت و عرض آن، در قسمت برآمدگی پا، هفت انگشت و در قسمت کف پا، پنج انگشت و بالای آن، شش انگشت و نوک آن، باریک و عرض میان دو جای انگشتان، به مقدار دو انگشت بود. (1)

ص: 59

---

1- ر. ک: صحیح البخاری، ح 386؛ صحیح مسلم، ح 555.

حافظ بزرگ، زین العابدین عراقی نیز اوصاف کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در «ألفیه السیره النبویه»، به همین کیفیت آورده است. در این باره چنین می سراید:

وَنَعْلُهُ الْكَرِيمَةُ الْمَصُونَةُ طَوْبِي لِمَنْ مَسَّ بِهَا جَبِينَهُ

لَهَا قِبَالَانِ بَسِيرٍ وَهُمَا سَبْتَانِ سَبَّوْا شَعْرَهُمَا

وَطَوَّلَهَا شَبْرٌ وَاصْبَعَانِ وَعَرَضَهَا مِمَّا يَلِي الْكُعْبَانَ

سَبْعُ أَصَابِعٍ وَبَطْنُ الْقَدَمِ خَمْسٌ، وَفَوْقَ ذَا فَسْتُ فَاعْلَمْ

وَرَأْسُهَا مُحَدَّدٌ وَعَرَضُ مَا بَيْنَ الْقِبَالَيْنِ اصْبَعَانِ اصْبِطُهُمَا

وَهَذِهِ مِثَالُ تِلْكَ النِّعْلِ وَدَوْرَهَا، أَكْرَمُ بِهَا مِنْ نَعْلِ

خوش به حال کسی که پیشانی‌ش را به کفش های مقدس پیامبر (صلی الله علیه و آله) مالیده است.

آن کفش ها دو بند دارند. آنها چرم هایی هستند که دباغی شده اند.

طولشان یک وجب و دو انگشت است و عرضشان در سمت پایین قوزک

هفت انگشت و در قسمت کف پا پنج انگشت و بالای آن شش انگشت است.

نوک آن تیز، و عرض میان دو بند آن، به اندازه دو انگشت است.

این الگو متعلق به کفشی است که بهترین کفش دنیا است.

تصویر شماره 4. اولین الگواز کفش های مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)

تصویر شماره 5. دومین الگواز کفش های مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)

فاصله (1) تا (2) 26 سانتی متر

فاصله (3) تا (4) 13/5 سانتی متر

فاصله (5) تا (6) 9 سانتی متر

فاصله (7) تا (8) 12 سانتی متر

ص: 61

امام ابوالعباس احمد مقری، صاحب کتاب «نفح الطیب» و «إيضائه الدجنه» تألیف نفیسی (1) درباره اوصاف کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دارد که در حیدرآباد هند، چاپ شده است.

در صحیح مسلم، به نقل از کتاب «مبارق الأزهار فی مشارق الأنوار»، از ابوهریره روایت شده است:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میان چند نفر از اصحابش، نشسته بود. سپس برخاست و رفت و دیگر برنگشت. صحابه نگران شدند و من نخستین کسی بودم که به جست و جوی او شتافتم و او را در بوستان یکی از صحابه یافتیم. آن حضرت کفش های خود را به من داد و فرمود: «برو بیرون این بوستان و هرکس را دیدی با یقین قلبی، «لا- الة الا- الله» می گوید، او را به بهشت مژده بده». من بیرون رفتم و نخستین کسی را که دیدم، عمر بود. هنگامی که حدیث را برایش نقل کردم، چنان به سینه من زد که از پشت، به زمین افتادم. آن گاه برگشتم خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عمر نیز پشت سر من آمد و جریان را گفتم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای عمر! چرا چنین کردی؟!» گفت: «ترسیدم مردم به این حرف ها، مغرور شوند و دیگر عمل نکنند». (2) و (3)

همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کفش می پوشید، چکمه نیز می پوشید؛ چنان که نویسنده کتاب «تاریخ الخمیس» می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) چکمه پوشید و آنها».

ص: 62

- 
- 1- نام آن کتاب «فتح المتعال فی وصف النعال» است.
  - 2- ر. ک: مبارق الأزهار، ج 2، صص 12-13.
  - 3- جهت شناخت بهتر و بیشتر شخصیت ابوهریره، خواننده گرامی ضروری است به کتاب «شیخ المضیره» یا ترجمه فارسی آن، کتاب بازرگان حدیث مراجعه نماید. (مترجم).

را مسح کرد». ترمذی نیز می گوید: «چکمه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشکى و ساده بود و آنها را نجاشی، پادشاه حبشه، برایش فرستاده بود». (1)

در روایات دیگری نیز آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاهی آنها را می پوشید و بر آنها، مسح می کشید. گاهی کفش دباغی شده و گاهی کفش دباغی نشده می پوشید. هر لنگه از نعلین او، دو بند و دو جای انگشت داشت و به رنگ زرد بود. (2) ترمذی می گوید: گاهی حضرت، کفش بافته شده می پوشید و با آنها نماز می خواند. (3) کتاب «الشمائل المحمدیه»، از محمد بن بشار، از قول ابوداود، به نقل از همام، از قتاده روایت می کند: به انس بن مالک گفتم: «کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه بود؟» گفت: «هر لنگه اش، دو جای انگشت داشت». (4) همچنین از ابوکریب محمد بن علاء، از قول وکیع به نقل از سفیان، از خالد حذاء، از قول عبدالله بن حارث، از ابن عباس، روایت شده است: «هر لنگه از کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دو بند و دو جای انگشت داشت».

### نگهدارنده کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله)

عبدالله بن مسعود هذلی که یکی از سبقت گیرندگان در اسلام است و در غزوه بدر و سایر غزوات، شرکت داشته است، نگهدارنده کفش های

ص: 63

---

1- ر. ک: سنن الترمذی، ح 2820.

2- ر. ک: صحیح البخاری، ح 3017.

3- ر. ک: الشمائل المحمدیه، ص 80.

4- همان، ص 75.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نشست، کفش آن حضرت را بر می داشت و میان آستین خود می گذاشت و هرگاه بر می خاست، آن را به ایشان می پوشانید. عبدالله، میان صحابه، به صاحب راز و مسواک و فرش و بالش، معروف بود. (1)

مسلم در صحیح خود روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ابن مسعود فرمود: «من به تو اجازه می دهم تا پشت پرده بیایی و راز مرا بشنوی تا آن گاه که تو را نهی کنم». (2) ابن مسعود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد می شد و کفش هایش را می پوشانید و پیشاپیش و همراهش راه می رفت؛ هنگام غسل کردن ایشان، پرده داری می کرد و ایشان را از خواب، بیدار می ساخت.

صاحب کتاب «التراتیب الإدارية» می گوید:

در کتاب «مختصر السیر» تألیف ابن جماعه و همچنین در کتاب «المواهب» و کتاب های دیگر آمده است که عبدالله بن مسعود، کفشدار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می ایستاد، کفش هایش را به او می پوشانید و هرگاه می نشست، آنها را در آستین خود می گذاشت. (3) تا اینکه آن حضرت بلند می شد. در حدیث حرث و ابن ابی عمر از مرسل قاسم بن عبدالرحمان روایت شده است: «هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر می خاست، کفش ها را به او می پوشانید و راه می افتاد و پیش از پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد حجره می شد». (4)

ص: 64

---

1- ر. ک: أسد الغابه، ج 3، ص 386.

2- ر. ک: صحیح مسلم، ح 2169؛ شرح مسلم، ج 14، ص 150.

3- التراتیب الإدارية، ج 1، صص 34-36.

4- ر. ک: مسند الحارث، ح 1014؛ المطالب العالیه، ح 3043.



امام ابوالعباس مقری در کتاب «فتح المتعال» می نویسد:

در حدیث صحیح آمده است که عبدالله بن مسعود، نگهدارنده کفش ها و مسواک و بالش و آفتابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر می خاست، کفش هایش را به او می پوشانید و هرگاه می نشست، آنها را در آستین خود می گذاشت تا اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جایش بلند می شد. محمد بن یحیی، از قاسم روایت کرده است: هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نشست، عبدالله بن مسعود بر می خاست و کفش های آن حضرت را از پای مبارک ایشان بیرون می آورد و در آستین خود می گذاشت. هنگام برخاستن، به او می پوشانید و با عصا، پیشاپیش او راه می رفت تا وارد حجره اش شود. (1)

و برخی، از جمله ابن سعد، گفته اند: نگهدارنده کفش ها و ظرف آبخوری پیامبر (صلی الله علیه و آله)، انس بن مالک بود. (2) حافظ ابن حجر نیز می گوید: حامل نعلین، عبدالله بن مسعود بود. (3)

در کتاب «قوت المغتدی علی جامع الترمذی» و نیز به نقل از بیضاوی آمده است: «ابن مسعود، پیوسته در خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. هنگام وضو گرفتن، آفتابه او را بر می داشت و کفش هایش را می گرفت و در آستین خود می گذاشت». (4) 6.

ص: 65

---

1- تاریخ مدینه دمشق، ج 33، ص 89.

2- الطبقات الکبری، ج 1، ص 414.

3- فتح المتعال فی مدح النعال، صص 99 و 100.

4- التراتیب الإداریه، ج 1، صص 34-36.

مناسب است در اینجا داستانی را که در تاریخ ابن کثیر، درباره احوالات محمد مهدی، خلیفه عباسی، آمده است نقل کنیم:

«روزی، مردی بر خلیفه وارد شد که کفشی با خود آورده بود و می گفت: این کفش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که برای شما، به عنوان هدیه آورده ام. مهدی گفت: «آن را بیاور». آن مرد نیز کفش را به او داد. خلیفه کفش را بوسید؛ بر چشم نهاد و ده هزار درهم نیز به او جایزه داد. زمانی که آن مرد بیرون رفت، خلیفه گفت: به خدا سوگند! می دانم که این کفش را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ندیده است تا چه رسد به آنکه پوشیده باشد. ولی اگر من او را از خود می راندم، می رفت و پیش مردم می گفت: من کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به خلیفه هدیه دادم، اما او نپذیرفت. مردم هم حرف او را تصدیق می کردند. چون مردم عوام، جانب همانند خودشان را می گیرند و عادتشان این است که به ناتوان در برابر توانا، کمک می کنند؛ اگرچه آن ناتوان، ستمگر باشد. بنابراین ما، زبان او را به ده هزار درهم خریدیم و آن را بهتر و نکوتر دیدیم».

چه نیکوست عقل و ریاست و چه نیکوتر است، اگر دین و دنیا، با هم درآمیزند.

همچنین در کتاب «التراویب الإدارية»، آمده است: عده ای از دانشمندان بزرگ، مانند ابوالیمن ابن عساکر، سراج بلقینی، بستی، شمس محمد بن عیسی مقری صاحب کتاب «قره العینین فی تحقیق أمر النعلین» و دیگران، کتاب های مستقلی درباره نعلین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تألیف کرده اند.

مشهورتر از همه، امام ابوالعباس مقری تلمسانی، مدفون در مصر است که کتاب «النفحات العنبریه فی وصف نعلی خیرالبریه» و کتاب «فتح المتعال فی مدح خیرالنعال» را نوشته است. کتاب اخیر را در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله)، نزدیک پاهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در یک جلد و نیز کتاب دیگرش «فی العمامه النبویه» را در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) نزدیک سر مقدس آن حضرت، نوشته است.

گفتنی است کتاب «فتح المتعال» را چند نفر از دانشمندان، خلاصه کرده اند. از جمله رضی الدین ابوالخیر عبدالمجید قادری هندی که کتابش در هندوستان به چاپ رسیده است و ابوالمحاسن یوسف نبهانی و ابوالحسن علی بن سلیمان دمنتی، مدفون در مراکش. هر سه کتاب، نزد من موجود است. در کتاب مختصر اول می گوید: کتاب هایی که درباره کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نوشته شده است، بالغ بر پنجاه و چند جلد می شود. صاحب کتاب «الرحله العیاشیه» می گوید:

من در شهر مکه، حدود نیمی از کتاب «اللائئ المجموعه»، تألیف عبدالله بن محمد بن هارون طائی قرطبی را درباره توصیف کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیدم. مؤلفش می نویسد: سبب تألیف کتاب، این بود که از من خواسته شد تا اشعاری بگویم تا آن اشعار را اطراف تصویر و الگوی نعال پیامبر (صلی الله علیه و آله) بنویسند. من در این باره، قطعه شعری سرودم و از شعرا و ادبای اندلس نیز خواستم که آنان هم قصایدی در این باره بگویند. آنچه به دست آمد، بیش از 130 قطعه شعر کوچک و بزرگ بود.

شیخ ابوسالم می گوید:

حافظ مقرئ، مؤلف کتاب «فتح المتعال»، با همه اطلاعات وسیع و محفوظات بسیارش و با همه کوششی که درباره اخبار و اطلاعات مربوط به کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، نه تنها کتاب «اللائئ المجموعه» را ندیده است، بلکه به بسیاری از کتاب های دیگری که پیش از او نوشته شده، نیز دسترسی نداشته است و بیشتر مطالب کتابش، سخنان خودش و سخنان معاصرینش است و اگر این کتاب را دیده بود، شیفته آن می شد. (1)

در توصیف کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، شعرای بسیاری، قصاید و قطعات نغز و لطیف و عالی سروده اند و بسیاری از آنها، در کتاب ها ثبت و ضبط شده است.

مؤلف می گوید: یک لنگه از کفش های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، در شهر فاس اندلس موجود است که دانشمند فاضل، آقای سید عبدالعزیز بن ابوالقاسم ابن مسعود دباغ، خطیب و امام جماعت فعلی مسجد پاشا در شهر جدّه، آن را دیده است.

در تاریخ بیستم ماه شعبان 1376 ه. ق که در شهر جدّه، به اتفاق دوست فاضلم، آقای محمد هادی عقیل، در خانه دو برابر عزیز، آقایان سعید بن صالح و عبدالرحمان بن صالح دباغ بودیم، آقای عبدالعزیز دباغ گفت: در سال 1357 ه. ق که در شهر فاس بودم، یک لنگه کفش خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خانه یکی از دانشمندان فاضل فاس دیدم که وی، 7.

ص: 68

آن را میان دو قاب شیشه گذاشته بود. لنگه دیگرش را برخی از سلاطین، از آنان گرفته بودند. آقای دباغ، از صاحبخانه خواهش کرده بود که اجازه دهد اندازه های آن کفش را روی کاغذ ضخیم به عنوان الگو در بیاورد و مطالبی را که اطرافش نوشته اند، بنویسد. صاحبخانه نیز اجازه داده بود. این تصویر، همان الگوی کاغذی کفش پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. عین همین تصویر، در کتاب «الشجره المحمدیه»، چاپ ترکیه، موجود است.

اینک برخی از عباراتی که اطراف لنگه کفش موجود در فاس نوشته شده است، ذکر می گردد: سپاس خدای را که دو نفر، در سال های خیلی دور، این لنگه کفش را دیده اند و نامشان را بعد از تاریخ نوشته شده [روی ورقه ای که کنار کفش می باشد] نوشته اند.

تصویر شماره 6. الگوی یک لنگه کفش رسول خدا (صلی الله علیه و آله). اصل آن لنگه کفش در خانه یکی از دانشمندان فاضل فاس نگهداری می شده است.

فاصله (1) تا (2) 26 سانتی متر

فاصله (3) تا (4) 13/5 سانتی متر

فاصله (5) تا (6) 9 سانتی متر

فاصله (7) تا (8) 12 سانتی متر

ص: 69

ما این لنگه کفش را در خانه سادات طاهری، اهل صقلیه در «درب الدرج» حومه فاس اندلس دیدیم. سپس بار دیگر هم آن را در خانه شان در «درب السعود» دیدیم و هیچ گونه تغییری در او نیافتیم.

تاریخ این واقعه مصادف با شانزدهم ذی حجه سال 1135 ه. ق بوده است.

عبدالله محمد بن احمد و محمد بن احمد مسناوی و ادريس بن محمد عراقي حسینی زیر آن نوشته اند: سپاس خدای را که بر بنده اش، تاودی بن سوده، منت گذاشت و به زیارت این لنگه کفش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نائل گشت؛ سپس آن را به صورت کشید و به آن تبرک جست.

به دنبال عبارت ذکر شده، این عبارت آمده است: سپاس خدای را و سلام و درود بر مولای ما، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که بر بنده اش، محمد بن احمد حسینی صقلی، منت نهاد تا کفش مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) را لمس کنم. ذی حجه 1213 ه. ق

پس از آن این عبارت ذکر شده است: سپاس خدای را و درود بر مولای ما محمد، اشرف مخلوقات، آنچه سید شریف حسینی، در بالا نوشته است، در حضور این بنده فقیر خداوند، محمد بن احمد بتیس بوده است. همگی ما به آن کفش مبارک، تبرک جستیم.

در همان تاریخ احمد بن مهدی بن محمد بن عباس بوعزاوی آن کفش را مشاهده کرد. در ربیع الاول سال 1334 ه. ق در خانه شریف سیدی عبدالکریم طاهری، محمد بن رشید حسینی عراقي این کفش مبارک را مسح کرد و به آن تبرک جست.

در همین تاریخ محمد عبدالحی بن عبدالکبیر حسینی کتانی ادیسی، ادريس مكوار، محمد بن علال بن عبدالسلام حسینی وزانی و پسرش،

محمد بن محمد بن علال حسنی وزانی، محمد بن محمد رشید عراقی، عبدالسلام بن محمد طیب شرفی، علی بن طیب شرفی و محمد بن عبدالسلام طاهری این کفش را زیارت کردند.

خداوند بر نگارنده این سطور، منت نهاد و در تاریخ 10 ربیع الثانی سال 1357 ه. ق به زیارت و تبرک جستن و به صورت مالیدن کفش مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) نائل گشت و این چند سطر را مستقیماً از الگوی کفش مبارک، در خانه سیدی محمد بن سیدی عبدالسلام طاهری حسینی صقلی، صاحب کفش، ذکر کرد. عبدالعزیز دباغ بن محمد ابوالقاسم بن مسعود حسنی ادیسی، در چهارم ماه صفر سال 1358 ه. ق، این تصویر و این عبارت را، با اصل، مطابقت داد.

شیخ محمد تاودی بن سوده، در حواشی خود بر کتاب صحیح بخاری، در باب نوشیدن از جام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، صفحه 73، می نویسد:

خداوند بر این بنده ناچیز، منت نهاد و یک لنگه از کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدم. آن را به صورت و چشم خودم کشیدم. این توفیق در واپسین روزهای سال 1200 ه. ق در دارالاشرف طاهری، در عدوه اندلس، نزدیک وادی مصموده، حاصل گشت. جد سادات طاهری به صاحب النعال معروف بود.

سلطان مولانا اسماعیل آنان را مجبور کرد تا کفش ها را به او بسپارند. آنها یک لنگه آن را دادند و لنگه دیگرش را پنهان کردند. این کفش، میان جعبه ای است و آن جعبه هم میان صندوقی و در جای محترمی، نگاهداری می شود. در اطراف آن سطری به خط یکی از علمای معاصر،

دیدم. من نیز عباراتی پیرامون آن نوشتم. (1)

شاید مقصود از «یکی از علما»، علامه پرآوازه، ابوعبدالله محمد بن احمد مسناوی دلائلی باشد.

سیدی محمد بن عبدالسلام که این کفش الآن نزد او است، برای من توضیح داد: این لنگه کفش، میان صندوقی است و آن صندوق نیز میان دو صندوق دیگر است. صندوق اول، بر اثر مرور زمان، پوسیده شده و موش از صندوق اول به صندوق دوم، و از صندوق دوم به صندوق سوم رخنه کرده و هر سه صندوق را جویده است. ولی به کفش مبارک، هیچ گونه آسیبی نرسیده بود.

این بود نمونه ای از معلوماتی که ما، درباره موها و کفش رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به دست آوردیم. من نمی دانم که آیا در دیگر شهرهای مسلمانان نیز اثری از آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) هست یا نه؟! گمان می رود که در موزه سلاطین عثمانی در آستانه، آثار دیگری هم باشد.

قبل از پایان دادن به این فصل، سخنی درباره منبر نبوی می آوریم. ابونعیم در کتاب «حلیه»، در شرح حال مالک می نویسد:

هارون الرشید با امام مالک مشورت کرد که منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از هم جدا ساخته و دوباره آن را با طلا و نقره و جواهرات بسازد. مالک گفت: «من صلاح نمی دانم که مردم را از زیارت اثر و یادگار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، محروم گردانی». (2)

ص: 72

---

1- حاشیه التاودی علی صحیح البخاری، ج 5، ص 357.

2- حلیه الأولیاء، ج 6، ص 332.



بی تردید، هرگونه خاطره برای آنان که احساساتی دقیق و حساس و شعوری سرشار دارند، اثری ژرف دارد؛ زیرا هر خاطره ای، انسان را به یاد صاحب آن خاطره می اندازد؛ چنان که گفته اند: [\(1\)](#) «خاطرات منعکس کننده دلباختگی جوانی است». در واقع خاطرات، آثار جاودانی صاحبانشان هستند و به هر اندازه که صاحب خاطرات، بزرگ و محبوب باشد، به همان اندازه، تأثیر خاطرات او نیز بر شخص نگهدارنده اش بزرگ خواهد بود.

اصولاً آثار دو گونه هستند: دسته اول، آثار متعارف و متداول در زمان ما، یعنی آثار گوناگونی که از اقوام و ملل گذشته، به نام آثار باستانی، بر جای

ص: 73

---

1- این عبارت، مصرع دوم این بیت احمد شوقی، از بحر کامل است: مثلت فی الذکری هواک و فی الکریو الذکریات صدی السنین الحاکی در یاد و خاطره ام و نیز در خواب و رؤیاهایم، عشق تو را به تصویر کشیدم، چرا که خاطرات بیانگر و منعکس کننده دلباختگی و ماجراجویی های سال های جوانی است.

مانده است؛ مانند: آثار فرعون ها، فینیقی ها و کلدانی ها که نشانه های تمدن و فرهنگ آن ملت هاست و شاعر نیز به همین معنا اشاره کرده و گفته است:

تلک آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا إلی الآثار

همانا آثار ما، ما را می شناساند و پس از ما، به آثار ما نگاه کنید

البته مقصود ما در اینجا، این گونه آثار نیست. ضمن آنکه ما در کتاب خود «تاریخ الخط العربی و آداب» که در مصر چاپ شده است، در این باره، به تفصیل، سخن گفته ایم.

دسته دوم که مقصود ما می باشد، همان آثار مقدس و لوازم شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که از ایشان بر جای مانده است. آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همه اش از آن یادگاری هایی است که دارای جاذبه و تأثیر شگفتی بر بینندگان آنها است؛ برای مثال، چه تأثیری بالاتر از اذان گفتن بلال بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، هنگامی که از شام برگشت و صحابه از وی، خواهش کردند که همانند زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) برایشان اذان بگویید. مرد و زن و کوچک و بزرگ، برای شنیدن اذان، اجتماع کردند و چون بلال به عبارت «أشهد أن محمداً رسول الله» رسید، هرکس که در مدینه بود، گریست و ناله سر داد. آن روز تا زمانی که بلال اذان را تمام کرد، همانند روز رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، چنان که ذکر آن گذشت.

آری! به خدا سوگند! صحابه حق داشتند که چنین کنند و بیش از این هم حق داشتند؛ زیرا آنان پیامبری را که رحمه للعالمین بود، از دست داده بودند و زخم های حاصل از فراق او، هنوز خوب نشده بود. ما امروز پس از گذشت چهارده قرن، هنگامی که داستان رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را

می خوانیم، بی اختیار گریه می کنیم و ناله سر می دهیم؛ در حالی که نه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده ایم و نه به محضرش رسیده ایم. آنان که در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده و با ایشان، نشست و برخاست داشته و از ایشان بهره ها گرفته اند، بی تردید باید با دیدن کوچک ترین یادگاری وی، به هیجان آمده و داغ های درونشان آشکار شده باشد.

از جمله تأثیرات بزرگ یادگاری های افراد عادی، داستانی است که صاحب «زاد المسلم»، آن را چنین ذکر می کند:

عبدالله بن عمر کنیزی داشت که او را خیلی دوست می داشت و شیفته و فریفته او بود. آن کنیزک را آزاد کرد و گفت: خداوند، فرموده است: «به نیکی نمی رسید؛ تا از آنچه که دوست می دارید، انفاق کنید». سپس آن کنیز آزاد شده را به ازدواج یکی از غلامانش در آورد. آنها صاحب فرزندی شدند. عبدالله آن کودک را پیوسته در آغوش می گرفت و می بوسید و می گفت: این کودک، بوی کنیزک را می دهد. (1)

عبدالله، هرگاه به یاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می افتاد، می گریست؛ چنان که صاحب «زاد المسلم» می گوید:

بیهقی در کتاب «زهد»، از عمر بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر، روایت کرده است: از پدرم شنیدم که می گفت: «هرگاه عبدالله به یاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می افتاد، می گریست و هرگاه از کوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گذشت، چشمانش را می بست». (2)ن.

ص: 75

---

1- زاد المسلم، ج 3، ص 437.

2- همان.

همچنین می گوید: عبدالله، پیوسته به دنبال آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و به دنبال مساجدی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آنها نماز خوانده بود، می گشت و با شترش، از راه هایی عبور می کرد که دیده بود رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از آن راه ها عبور می کرد؛ چنان که شاعر (1) گفته است:

خلیلّی هذا ربع عَزّه فاعقلا فلوصیکما أو فانزلا حیث حلت

دوستان من اینجا کوی یار من، عَزّه است، پس شتران خود را متوقف کنید، یا فرود آید در جایی که عَزّه فرود آمده است.

امروز در شرق و غرب عالم، هیچ فرد مسلمانی نیست که وقتی اثری از آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ببیند، خوشحال و خندان نگردد و با دیده احترام و تعظیم به آن ننگرد. هر فردی از ما، آثار و یادگاری هایی از پدر، مادر، برادران و دوستان دارد و بسیاری از مردم، از دوستانشان خواهش و درخواست می کنند که چیزی برای یادگاری (عکس، خط، امضاء و...) به آنها بدهند تا با دیدن آنها، خاطرات شیرین دوستی را زنده و جاوید نگاه دارند. اگر این یادگاری ها، متعلق به اشخاص عادی و در مسائل عادی است؛ واکنش ما به آثار و یادگاری های پرارزش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چگونه خواهد بود؟

مترجم در یکی از سفرها، با یکی از متعصبان وهابیه، همسفر بوده است و طبق رسم معمول وهابیت، بدون سلام شروع کرد به اهانت زوار و حجاج و سرزنش کردن کسانی که قبر و منبر و محراب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می بوسند و در بقیع، بر سر قبور، گریه می کنند. او می گفت: انجام این».

ص: 76

---

1- این بیت، سرآغاز قصیده ای است که متعلق به شاعر معروف عرب، کثیر عَزّه است. نام معشوق او عزه بوده است. او به داشتن رابطه عاشقانه پاک با عزه مشهور است. «مصحح».

کارها، شرک است. وی معتقد بود، ترک های عثمانی منبر و محراب و ضریح را ساخته و پرداخته اند. من موضوع سخن را به جاهای دیگر کشاندم تا سخن از عتیقه فروشی و ارزش آثار باستانی به میان آمد و خوشبختانه معلوم شد، خود این جناب هم سوداگر عتیقه است و چنان که می گفت در خانه خود کلکسیون هایی دارد و درباره ارزش برخی از آنها بسیار سخن می گفت. من نیز خود را اهل تجربه در این زمینه، نشان دادم و گفتم که من هم چندین نسخه کتاب های خطی منحصر به فرد دارم که در دنیا نظیر ندارد؛ از جمله، یک نسخه خطی از کتاب «ثلاث رسائل»، تألیف محمد بن عبدالوهاب، به خط و امضای خود اوست.

در اینجا، عالیجناب موحد، از شدت شوق، با لکنت زبان گفت: «اگر آن را بفروشید، به هر قیمتی که باشد، خریدارم». گفتم: «مولانا! این کتاب، مکرر با خط زیبا و اسلوب شیوا، چاپ شده و در دسترس همگان هست و گمان نمی کنم این نسخه خطی مغلوط و کج و معوج، ارزشی داشته باشد و درضمن، کاغذ این نسخه، ساخت مسیحیان انگلستان و قلم آن، ساخت یهودیان آلمان و مرکب آن هم ساخت بت پرستان هندوستان است». مولانا با چهره برافروخته گفت: «این چه حرفی است! کتاب هرچه بوده و هرچه می خواهد باشد؛ اکنون بزرگ ترین سند و مدرک و یادگار شیخ و رهبر ما، محمد بن عبدالوهاب است و بی تردید دیدنش، چشم را جلا و دل را نیرو می دهد». از آنجا که به مقصد رسیده بودیم، گفتم: (ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا). (1)2

ص: 77

---

1- «این بود دلیل و خاستگاه آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی کنی». (کهف: 82)

از مطالب گذشته، معلوم شد که صحابه، چگونه و به چه میزان به آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تبرک جستن به آنها، اهمیت می دادند و تا چه اندازه در این باره، حرص و شوق داشتند که ما در اینجا، خلاصه آن مطالب را می آوریم، تا شاید دل ها روشن تر گردد:

1. بانوام سلمه، همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چند تار موی آن حضرت را در جعبه ویژه ای نگاهداری می کرد و به آنها تبرک می جست. مردم نیز هنگام بیماری، به آنها تبرک می جستند و آن را وسیله شفا، قرار می دادند. گاهی آن را در جام آبی می نهادند و آن آب را می نوشیدند و گاهی نیز آن را در تشت بزرگ آب، قرار می دادند و در آن می نشستند.

2. برخی از صحابه، جامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نگاهداری می کردند. با این امید که کفن آنها قرار بگیرد.

3. برخی دیگر از صحابه، جامی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن آب می نوشید، نگاهداری می کردند؛ و گاهی با آن جام، برای تبرک، به دیگران آب می دادند. در صفحات پیشین اشاره شد که امام بخاری می گفت: «من آن جام را در بصره دیدم و از آن، آب نوشیدم». همچنین عمر بن عبدالعزیز، این جام را از سهل بن سعد درخواست کرد و سهل نیز آن را به وی بخشید.

4. معاویه، پیراهنی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پوشیده بود و نیز مقداری از مو و ناخن آن حضرت را نگاهداری می کرد و به پسرش، وصیت کرد که آنها را با او دفن کند.

5. خالد بن ولید و ابوزمعه، مقداری از موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نگهداری می کردند. همچنین ام سلمه، مقداری از عرق بدن آن حضرت را برای تبرک جستن، در شیشه ای گذاشت و نگهداری می نمود.

6. کعب بن زهیر، جامه ای را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر دوش او افکنده بود، نگهداری می کرد. معاویه، حاضر شد آن برده را به ده هزار درهم بخرد. اما کعب گفت: من جامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به هیچ کس نمی دهم. بعد از مرگ کعب، معاویه آن جامه را از ورثه او، به بیست هزار درهم خرید. این جامه همانی است که خلفا در اعیاد رسمی، می پوشیدند و در موزه آنها تا قرن ششم نگهداری می شد و ظاهراً در فتنه مغول ها مفقود گشت.

7. در کتاب «التراویب الإدریة»، در پایان جلد دوم آمده است: «کفش رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، نزد خاندان ابوریعه مخزومی بود که از طرف مادرشان، ام کلثوم، به آنها به ارث رسیده بود».

ص: 79





## فصل چهارم: اماکن در بردارنده برخی آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله)

### وجود موهای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در اماکن گوناگون

1. استاد بتاونی در کتابش، «الرحله الحجازیه»، می گوید: «برخی از موهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجدالاقصی (بیت المقدس)، میان جعبه ای نقره ای، در سمت غربی صخره، کنار شبکه موجود در آنجا است».
2. در آستانه [یکی از شهرهای ترکیه] که پایتخت خلفای عثمانی بود، برخی از آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مانند مو، جامه و پاره ای از آثار صحابه، موجود است. همچنین در مسجد امام حسین بن علی (علیهما السلام) در قاهره، مقداری آثار قدیمی اسلامی وجود دارد.
3. شنیدیم که در شهر بوسته ترکیه، در مسجد جامع خسرو، یک تار مو و یک تکه از پیراهن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) موجود است و در شب 27 ماه رمضان، به مردم نشان داده می شود.
4. در طرابلس غرب، در مسجد جامع طورغود پاشا، در نمازخانه، یک تار موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) موجود است که آن را میان شیشه ای نهاده اند و در

روزهای دوازدهم ربیع الاول و 27 رجب و نیمه شعبان و 27 ماه رمضان، به تماشای همگان گذاشته می شود. این موی مبارک را از آستانه به طرابلس آورده اند. طورغود پاشا، صاحب مسجد، یکی از فرماندهان بزرگ نیروی دریایی عثمانی بود که در اخراج اسپانیایی ها از طرابلس، تونس و الجزایر و بازگردانیدن این سرزمین ها به میهن اسلامی، سهم بزرگی داشت و در سال 973 ه. ق که جزیره مالطه را محاصره کرده بود، شهید شد. جنازه اش را به طرابلس غرب آوردند و کنار همین مسجد که تا امروز به نام اوست، به خاک سپردند.

5. در شهر دمشق نیز یک تار موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) موجود است و اهالی شهر، هر ساله، جشن مفصلی به همین مناسبت، برپا می کنند. مجله المصور مصر، در یکی از شماره هایش، گزارشی از این جشن را نوشته و منتشر کرده است. مجله مذکور می نویسد:

در این هفته، مشایخ طریقه های مختلف صوفیه، برای تبرک جستن به موی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، جشن مفصل و انجمن بزرگی برپا ساختند که عده بسیاری از بزرگان دین، در آن شرکت داشتند. معروف است که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دو بار موهای خود را چید و هر دو بار، صحابه برای به دست آوردن آن موهای بلند، بر یکدیگر سبقت می گرفتند و به فرزندانشان سفارش می کردند که برخی از این موها را به همراه آنها دفن کنند و برخی دیگر را نگهداری نمایند.

این موهای مبارک، از نسلی به نسل دیگر، منتقل می شد تا اینکه در سال 1335 ه. ق و در عصر سلطان عبدالحمید عثمانی که مدعیان دارندگان موی مبارک، افزون شدند، سلطان مذکور ناچار گشت،

سپس دانشمندان مسلمان را از همه شهرها دعوت کرد که برای این موضوع، چاره ای بیندیشند. از جمله علمای دعوت شده، شیخ اسعد شقیری، پدر احمد شقیری بود. سلطان دستور داد هرکس مویی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارد، بیاورد تا درباره آنها، مطالعه و تحقیق کامل و آزمایش دقیق، به عمل آید.

شیوه آزمایش و تشخیص نیز این بود که از آنجا که مورخان می گویند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سایه نداشت؛ به طوری که اگر مقابل خورشید و ماه راه می رفت، سایه اش بر زمین، نمی افتاد. از این رو شیخ شقیری گفت: «همانا موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم سایه نخواهد داشت و هر مویی که در برابر نور، قرار گیرد و سایه نیندازد، آن موی صحیح النسب و موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. و مویی که سایه اندازد، دروغین و ساختگی است». بدین طریق آزمایش کردند و به صاحبان موهای صحیح النسب، گواهینامه هایی دادند.

«نقل شده است که نظیر همین داستان، در زمان مأمون، اتفاق افتاد و امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) فرمود: موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با آتش آزمایش کنید؛ هر مویی که در آتش نسوزد، موی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است»<sup>(1)</sup>.

در نصیب دمشق نیز یک تار مو وجود داشت که به امام سعدالدین».

ص: 83

---

1- مطالب پایانی این پاراگراف که در داخل گیومه قرار دارد، توسط مترجم محترم این کتاب، به مطالب مؤلف اضافه شده است. «مصحح».

جباوی، هدیه شده بود. همچنین یک تار موی دیگری وجود داشت که به شیخ سلسله مولوی، جلال الدین رومی، صاحب مثنوی معنوی، اهدا شده بود.

هر سال برای تبرک جستن به این تار موی شریف، در اعیاد میلاد و معراج و نیمه شعبان و شب قدر، جشن باشکوهی برپا می شود. در این هفته نیز به همین مناسبت، جشن مفصلی در زاویه سعدیه، در حضور رجال دینی برپا شده بود و فضای جشن، سراسر خشوع و جلال و وقار بود.

آن تار موی مبارک را با عنبر خشک، به هم پیچیدند و با مشک و بخور، میان شیشه ای نهادند و آن شیشه را با پارچه های مخملی چهارگوش که آیاتی از قرآن بر آن نوشته بود، پوشانیده بودند. هنگامی که شیشه را باز کردند، بزرگ خاندانی که خزانه دار آن مو بود، آن را به دست گرفت و مردم بدان تبرک می جستند. هنگام گشودن شیشه، صدای تلاوت قرآن و صلوات و اشعار و سرودهای دینی، به آسمان برخاست و [مراسم] همچنان ادامه داشت تا دوباره به شیشه بازگردانیده شد و برای تبرک جستن به آن و مراعات اداب و احترام، مردم از سمت راست می آمدند و بعد از بوسیدن شیشه و دعای مختصری، از سمت چپ می گذشتند و جای خود را به دیگران می دادند. پس از خواندن مدایح و اشعار دینی، جشن پایان یافت. (1)8.

ص: 84

---

1- مطالب برگرفته از مجله المصور در اینجا به پایان می رسد. به منظور دستیابی به اطلاعات بیشتر در این باره ر. ک: الآثار النبویه، صص 148-128.

مؤلف می گوید: ما شنیده ایم که چند نفر، هرکدام یک تار مواز موهای مبارک را هدیه نمودند و در ایام جشن های میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در مجلس جشن رسمی که هرساله در مسجد جامع حلب برپا می شود، بر مردم عرضه می دارند. این برنامه تا زمان ما هنوز ادامه دارد.

### **وجود نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آستانه**

از جمله چیزهایی که در شهر آستانه، موجود است، عین نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مقوقس، بزرگ قبطیان است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) این نامه را خودش مهر کرده و برای مقوقس، حاکم وقت کشور مصر، فرستاده است.

تصویر شماره 7. عین نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مقوقس

ص: 85

گفتنی است که اصل نامه، در «دارالآثار النبویه»، در قسطنطنیه ترکیه موجود است و این نامه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال هفتم هجری، به وسیله حاطب ابن ابی بلتعہ عمرو بن عمیر بن سلمه برای مقوقس، فرستاده است.

در سال 1275 ه. ق، یکی از جهانگردان فرانسوی، این نامه را با اوراقی به زبان قبطی که میان گلوله ای گلین بود، از برخی راهبان ساکن دیر سکهده الحمیم، یکی از شهرهای مصر، خرید و به دربار سلطان عبدالحمیدخان عثمانی برد. سلطان نیز امر کرد که آن را با دیگر آثار نبوی (صلی الله علیه و آله)، در قسطنطنیه، نگهداری کنند. این نامه، به خط کوفی نوشته شده است که در صدر اسلام، نگارش با آن خط متداول بوده است. متن آن نامه چنین است:

به نام خداوند مهرآفرین مهربان. این نامه محمد (صلی الله علیه و آله)، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به مقوقس، بزرگ قبطیان است. سلام بر هرکس که به راه راست رود. اما بعد! من تو را به برنامه اسلام دعوت می کنم. مسلمان شو تا در امان بمانی و سلامت باشی. خداوند پاداش تو را دوچندان کند. اگر روی بگردانی و اسلام نیاوری، همانا گناه همه قبطیان بر گردن تو خواهد بود.

ای اهل کتاب! بیایید ما و شما یک سخن و یک هدف داشته باشیم. پرستش نکنیم مگر خدای یگانه را و چیزی را شریک او ندانیم و برخی از ما، برخی دیگر را به خدایی نپذیریم و اگر روی گردانند، شما بگویید: گواه باشید که ما مسلمان هستیم.

مهر (محمد رسول خدا) که به ترتیب، کلمه الله، بالا و کلمه رسول، وسط و کلمه محمد، پایین آن نوشته شده است.

دانشمند محترم آقای علی احمدی، نامه های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در دو جلد، به نام «مکاتیب الرسول»، با مدارک و اسناد و تحقیق کامل، تألیف و منتشر کرده است و عکس فتوگرافی چندین نامه اصل نیز موجود است. (1)

ما متأسفیم که نتوانستیم شهر آستانه را که روزی پایتخت خلافت اسلامی بود، زیارت کنیم؛ زیرا در این شهر، موزه ها و آثاری هست که در دیگر شهرهای اسلامی وجود ندارد. نمی دانم که بعد از انقراض دولت عثمانی، در سال 1334 ه. ق، طی جنگ جهانی اول، چه بر سر آنها آمده است. در بعضی از رساله هایی که به انگلیسی، در ترکیه چاپ شده است، دیدم که همه آثاری که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جای مانده است، در قصر «توپ کاپی»، در غرفه مخصوصی در شهر آستانه، نگهداری می شود. (2)

### برخی از آثار و لوازم موجود در آستانه

از جمله نامه هایی که به زبان عربی، در آستانه چاپ شده، نامه ای به نام «الأمانات المقدسه» است که وزارت تبلیغات و جهانگردی آن را در آستانه، به صورت رنگی و به طرز زیبایی چاپ کرده و عکس های همه آثار موجود در آستانه را آورده است. اینک خلاصه ای از آنچه که در این نامه آمده است را ذکر می کنیم:

1. عین نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مقوقس که در جعبه طلایی نگهداری می شود؛

2. دو شمشیر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؛

ص: 87

---

1- مطالب این پاراگراف توسط مترجم محترم به این صفحه اضافه شده است.

2- مطالب این پاراگراف از زبان مؤلف محترم این کتاب نقل شده است.

3. کمانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؛

4. جامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که آن را به کعب بن زهیر داد و در صندوقی از طلا نگهداری می شود که جواهرنشان است؛

5. پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در صندوق ویژه زیبایی نگهداری می شود؛

6. قرآنی که عثمان، از روی آن تلاوت می کرد؛

7. یک تار موی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در جعبه ای ویژه از نقره نگهداری می شود؛

8. دو ناودان کعبه که یکی، در زمان سلطان سلیمان قانونی و دیگری، در زمان سلطان احمد اول عثمانی ساخته شده است؛

9. یک قفل و دو کلید خانه کعبه؛

10. شمشیرهای ویژه برخی از بزرگان صحابه.

همه این اشیاء، در موزه آستانه، در سالن ویژه امانات مقدسه، میان صندوق های طلا و نقره و خاتم کاری شده نگهداری می شد.

سؤال: پس سرنوشت این همه آثار نبوی و یادگاری های اسلامی چه شد؟!

جواب: بسیاری از آنها، در جنگ ها و آشوب ها ناپدید گردید و یکی از بزرگ ترین گرفتاری ها و بلاهای جنگ، همین نابودی آثار باستانی ملت هاست. برای نمونه در یکی از خاندان های مدینه منوره، تار مویی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) موجود بود که ما آن را در سال 1383 ه. ق، زیارت کردیم. ولی امروز اثری از آن وجود ندارد و معلوم نیست، چه بر سر آن آمده است.

ولی در مدینه منوره، در خانه شیخ علی بن ابوبکر ابوالجود حمیدانی انصاری، کمان سعد بن ابی وقاص موجود است که درازای آن، 120 سانتی متر و پهنای آن، 43 سانتی متر است. ما آن را در سال 1376 ه. ق،



در همان خانه دیدیم. صاحب خانه (شیخ علی)، می گفت: این کمان، نزد جد اولشان، ابویوب انصاری بوده است و سپس به صورت ارث، در دست بزرگ ترین فرزندانشان گشته، تا به او رسیده است.

این نمونه ای بود از آنچه، ما توانستیم به آن دسترسی پیدا کنیم و خدا می داند چه آثار فراوان و با ارزشی در شهرهای اسلامی هست که ما از وجود آنها بی خبریم.

ص: 89



## فصل پنجم: تبرک جستن صحابه به بوسیدن دست و سر و پای مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)

### اشاره

براساس تاریخ، اعراب قبل از اسلام، عادات و رسوم خوب و اخلاق نیکویی هم داشته اند؛ مانند عزت نفس، شهامت، سخاوت، پایبندی به عهد و پیمان، زیر بار ستم و خواری نرفتن و بزرگ منشی. یکی از عادات آنها، این بود که دست، سر یا پای کسی را نمی بوسیدند و گاهی از بوسیدن فرزندان کوچکشان نیز خودداری می کردند.

بخاری در صحیح خود، از عایشه روایت می کند:

یک عرب بیابان نشین، خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و گفت: «شما فرزندان خودتان را می بوسید. ولی ما آنها را نمی بوسیم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز فرمود: «اگر خداوند مهر و عاطفه را از دل تو جدا کرده باشد، از من کاری ساخته نیست».<sup>(1)</sup>

حضرت با این سخن، به او فهمانید که بوسیدن فرزندان، نشانه رقت

ص: 91

قلب و مهر و عاطفه ای است که خداوند در دل های پدران و مادران، آفریده است و باید آشکار گردد.

اعراب از روی همان خصایص ذاتی و پرورش های اولیه، به بوسیدن سر و دست و پای دیگران، عادت نداشتند؛ تا هنگامی که خداوند، پیامبر رحمت و هدایت را برانگیخت و مردم، صدق و امانت و استقامت و اخلاق بزرگ او را دیدند و در عمل نیز مشاهده کردند که برنامه او، پاکسازی دل ها و مهربانی با کوچک و بزرگ و محبت و عاطفه به دیگران و زدودن قساوت ها و سنگدلی هاست.

بی درنگ، روشندان و پاک سرشتان به او گرویدند و به رنگ اسلام که رنگ خدایی است، درآمدند و محبت ایشان دل ها را پر کرد و مسلمانان آن حضرت را بیش از خودشان، فرزندان، خاندانشان و اموالشان، دوست می داشتند. چرا چنین نباشد، حال آن که خداوند، او را مایه رحمت برای همه جهانیان قرار داده است و او بود که مردم را از تاریکی ها به روشنی ها کشانید.

مسلمانان بیشترین، برترین و رساترین محبت ها را به ایشان داشتند و این دوستی و پیروی از او را وسیله نزدیکی به خدا می دانستند. همچنین به هر چیزی که به آن حضرت منسوب بود، از کردار و گفتار و آثارش، تقرب می جستند و با بزرگداشت و احترام گزاردن به آثارش و خیر و برکت خواستن از آنها، احساس آرامش جان و آسایش دل می کردند.

برخی سر آن حضرت، برخی دست و برخی دیگر پایش را می بوسیدند. گروهی از عرق بدنش، عطر می ساختند. دسته ای آب

وضویش را به سر و صورت می کشیدند و دسته ای دیگر، مو، جامه یا ظرف های او را نگهداری می کردند، همچنان که در فصل های پیشین به جزئیات آن اشاره شد. خداوند در سوره حج می فرماید: «بزرگداشت شعایر خداوند، نشانه تقوای دل هاست» (1) بی گمان، بزرگداشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و آثارش و خیر و برکت خواستن از آنها نیز از بزرگ ترین شعایر و نشانه های تقوا و صلاح خواهد بود.

بی تردید، حجت به منظور جواز و مشروعیت بوسیدن دست و امثال آن، داستان هایی است که در حضور خود آن حضرت، رخ داده و ایشان نیز از آنها نهی فرموده است. از جمله در تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه: (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا) (2) آمده است:

از عبدالله بن عمر روایت شده است: من در یک جوخه از گشتی های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودم. آن جوخه فرار کردند. من نیز در بین فراریان بودم. سپس به یکدیگر گفتیم: چه کار کنیم؟! ما از جهاد فرار کرده ایم و مستحق غضب خدا و رسولش هستیم. قرار گذاشتیم که وارد مدینه شویم، خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسیم و جریان را برایش بازگو کنیم. اگر توبه ما قبول شد، چه بهتر و اگر قبول نشد، برمی گردیم. با این تصمیم، وارد مدینه شدیم و پیش از نماز صبح، خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدیم. حضرت فرمود: «شما کیستید؟» د.

ص: 93

---

1- (وَمَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ). (حج: 32)

2- ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با کافران روبه رو می شوید، به آنان پشت نکنید و نگریزید.

گفتیم: «ما فراری ها هستیم». فرمود: «نه، بلکه شما گروه شناسایی هستید». سپس ما دست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بوسیدیم.

ابن کثیر می گوید: «این روایت را ابوداوود، ترمذی و ابن ماجه، از یزید ابن ابوزیاد، نقل کرده اند». ترمذی می گوید: این حدیث، حسن است. این حدیث، معروف به حدیث ابوزیاد است. (1) ابن ابی حاتم نیز این حدیث را از ابوزیاد روایت کرده و اضافه نموده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ادامه این حدیث، دنباله آیه مذکور را خواند. (2)

## داستان عداس

داستان عداس، غلام شیبه بن ربیع که مردی نصرانی و از اهالی نینوا (3) بود، دلیل دیگری بر صحت تبرک جستن به آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز تبرک جستن صحابه به بوسیدن دست و سر و پای مبارک آن حضرت (صلی الله علیه و آله) است؛ خلاصه آن داستان چنین است:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مکه به طائف رفت تا مردم آنجا را به اسلام دعوت کند. اما آنها نه تنها دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نپذیرفتند، بلکه اراذل و اوباش و غلامانشان را وادار کردند که به آن حضرت، دشنام بدهند و او را بیازارند. آنها در دو طرف مسیر حضرت صف کشیدند و سنگبارانش کردند؛ تا آنجا که پاهایش، خون آلود گشت. آن گاه

ص: 94

---

1- سنن ابوداوود، ح 2647؛ سنن الترمذی، ح 1716؛ سنن ابن ماجه، ح 3704.

2- . تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 27.

3- نینوا یکی از روستاهای موصل عراق و نزدیک شهر اربیل است که فاصله اش با شهر اربیل با ماشین، 2 ساعت راه است.

حضرت بیرون شهر، کنار باغی که متعلق به شیبه بن ربیع و عتبه بود، نشست تا دمی بیاساید.

این دو نفر که از درون باغ، جریان را تماشا می کردند، دلشان به رحم آمد و غلامشان، عداس را صدا کردند و گفتند: «برو خوشه انگوری بچین و میان طبقی بگذار و برای آن مرد ببر و بگو بخورد». عداس نیز طبق انگور را آورد و گفت: از این انگور بخورید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که دستش را برای خوردن انگور دراز کرد، فرمود: «بسم الله الرحمن الرحیم».

عداس با شگفتی به صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاه کرد و گفت: «به خدا سوگند! این سخن اهالی این شهر نیست». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای عداس! تو اهل کدام شهری و چه دینی داری؟» عداس گفت: «من اهل نینوا و نصرانی هستم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «پس تو همشهری مرد صالح، یونس ابن متی هستی». عداس گفت: «تو یونس بن متی را از کجا می شناسی؟!». حضرت فرمود: «او برادر من و همانند من، پیامبر خدا بود». عداس از جا برخاست و سر و دست و پاهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بوسید. (1)

### کاروان بنی عبدالقیس

محدث پرآوازه، امام عزیزی، در شرحش بر کتاب «الجامع الصغیر»، در ذیل حدیثی که مسلم و ترمذی روایت کرده اند: «همانا در تو دو خصلت هست که خدا و رسولش آنها را دوست می دارند: 1. بردباری 2. پایداری»،

ص: 95

---

1- السیره، ج 1، ص 421؛ الإصابه، ج 2، ص 459.

می گوید: داستان این حدیث را ابویعلی روایت می کند و می گوید:

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با اصحابش، سخن می گفت. ناگاه به آنان فرمود: «هم اکنون کاروانی از این سوی می آید و آنها بهترین اهالی مشرق اند». عمر برخاست و به آن سوی رفت و سیزده نفر سواره را دید و پرسید: «شما از کدام عشیره اید؟» گفتند: «ما از بنی عبدالقیس هستیم». عمر گفت: «حتماً برای تجارت به اینجا آمده اید؟» گفتند: «نه». گفت:

«در هر صورت، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از شما به نیکی یاد کرد».

آن گاه آمدند تا خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند. عمر گفت: «اینها کسانی هستند که در جست و جویشان بودید». سپس همگی پیاده شدند؛ برخی آهسته، برخی تند و برخی با سرعت، به طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دویدند و دست مبارکش را گرفتند و بوسیدند.

در بین آنها، مردی کوتاه قد و زشت چهره بود که اثر زخم بزرگ و کشنده ای هم بر سر داشت. آهسته جلو آمد. شترش را خوابانید. دو جامه سفید بیرون آورد و آنها را پوشید. سپس جلو آمد و دست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را گرفت و بوسید. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او نگاه کرد، گفت: «ای رسول خدا! سرمایه مردی و مردانگی، زبان و دل است؛ نه روی زیبا». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «همانا در تو دو خصلت هست که خداوند و رسولش آنها را دوست می دارند: 1. بردباری 2. پایداری».

سپس آن مرد گفت: «ای رسول خدا! آیا این دو خصلت را من خودم به دست آورده ام یا خداوند مرا بر چنین اخلاقی سرشته



است؟» حضرت فرمود: «خداوند تو را بر چنین اخلاقی سرشته است». مرد گفت: «سپاس خداوندی را که در من دو خصلت آفرید که خودش و رسولش، آنها را دوست می دارند». (1)

همچنین روایت شده است که وقتی این مرد آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را گرمی داشت و در کنار خود نشاند. سپس به کاروانیان فرمود: «آیا شما، خودتان و افرادتان، بیعت می کنید؟» همگی گفتند: «آری». ولی آن مرد کوتاه قد گفت: «ای رسول خدا! شما می دانید که دست برداشتن از یک دین و پذیرفتن دین دیگر، برای مردم کار آسانی نیست. بنابراین ما خودمان با تو بیعت می کنیم و شما نیز یک نفر مبلغ را برای افراد ما بفرستید تا آنها را به اسلام دعوت کند. اگر پذیرفتند که برادران ما خواهند بود و اگر نپذیرفتند، ما با آنها می جنگیم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «راست می گویی همانا در تو، دو خصلت هست...».

### بوسیدن پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط عمر

ابن کثیر در تفسیر خود، ذیل آیه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ) (2) می نویسد:

ابن جریر نیز گفته است: حارث، از عبدالعزیز به نقل از قیس از ابو حصین از قول ابوصالح به نقل از ابوهریره، روایت کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که صورتش از خشم برافروخته بود، بیرون

ص: 97

---

1- ر. ک: مسند ابویعلی، ح 6850.

2- «ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد، برایتان بد باشد». (مانده: 101)

آمد تا اینکه بر منبر نشست و مردی برخاست و گفت: «پدر من کجاست؟!»، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «در آتش». مرد دیگری برخاست و گفت: «پدر من کیست؟» فرمود: «پدرت، حذافه است».

سپس عمر برخاست و گفت: «خشنودیم که خداوند، پروردگار ما و اسلام، دین ما و محمد (صلی الله علیه و آله)، پیامبر ما و قرآن، امام ماست. ای رسول خدا! ما تازه از جاهلیت و شرک بیرون آمده ایم و خداوند بهتر می داند که پدران ما، چه کسانی بودند». این هنگام بود که خشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرو نشست و این آیه (1) نازل شد.

همچنین این داستان را به تواتر، بسیاری از علمای گذشته، نقل نموده اند. برای نمونه اسباط از قول سدی در ذیل همین آیه، می گوید:

روزی از روزها، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خشمگین شد و خطاب به مردم فرمود: «از من پرسید و هرچه از من پرسید، به شما پاسخ می دهم». مردی از بنی سهم قریش که نامش عبدالله بن حذافه بود و مردم درباره نسب او، حرف ها می زدند، برخاست و گفت: «ای رسول خدا! پدر من کیست؟» حضرت فرمود: «پدرت، حذافه است». عمر برخاست، پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بوسید و گفت: «ای رسول خدا! ما خشنودیم که خداوند، پروردگار ما و تو، پیامبر ما و اسلام، دین ما و قرآن، امام ماست. از ما درگذر؛ خدا از تو درگذرد». پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن روز این حدیث معروف را بیان فرمود: «بچه از آن شوهر و سنگ از آن زناکار است». (2) 5.

ص: 98

---

1- مائده: 101.

2- تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 105.

## بوسیدن دست و پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط برخی از اصحاب

در کتاب «الإصابة فی تمييز الصحابة»، تألیف امام ابن حجر عسقلانی، در شرح حال طلحه بن براء انصاری، چنین آمده است:

طلحه که جوان نوری بود، چون به ملاقات پیامبر (صلی الله علیه و آله) نائل شد، کم کم خودش را نزدیک کرد، تا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چسبید. پاهای او را می بوسید و می گفت: «ای رسول خدا! هر فرمانی که می خواهید به من بدهید، من هرگز از فرمان شما، سرپیچی نخواهم کرد». پیامبر (صلی الله علیه و آله) شاد شد و از او خوشش آمد. سپس طلحه بیمار شد و مُرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز بر جنازه اش نماز خواند و برایش دعا کرد و فرمود: «خدایا! به گونه ای با او رویه رو شو که هم تو خندان باشی و هم او». (1)

صاحب کتاب «ریاض الصالحین»، از صفوان بن عسال نقل می کند:

یک نفر یهودی، به رفیقش گفت: «مرا پیش این پیامبر ببر». چون خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند، درباره نُه معجزه آشکار، پرسش هایی کردند. تا اینکه راوی می گوید: این دو نفر، دست و پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بوسیدند و گفتند: «ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدایی». [ترمذی و دیگران نیز با اسناد صحیح، آن را روایت کرده اند]. (2)

همچنین در همین کتاب، داستانی از پسر عمر نقل می کند و در پایانش می گوید: «ما به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک شدیم و دست او را بوسیدیم».

ص: 99

---

1- الإصابة، ج 2، ص 218.

2- ریاض الصالحین، ح 902؛ سنن الترمذی، ح 2733؛ النسائی، ج 7، ص 111.

همانند این داستان، در کتاب «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب»، تألیف محدث قرطبی و در کتاب «الإصابة»، در شرح حال ابوبزه مخزومی مکی نیز آمده است؛ چنان که می نویسد: احمد بن ابوبزه، از پدرش، به نقل از جدش، از قول ابوبزه می گوید: «من و مولایم، عبدالله بن سائب، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم. من دست و پا و سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بوسیدم». مؤلف مذکور می نویسد: «این حدیث را ابوبکر بن مقری، در باب جواز بوسیدن دست، از ابوالشیخ، روایت نموده است و ابوموسی نیز آن را اندکی تغییر داده و اصلاح کرده است.

در شرح حال امام بخاری که در اول کتاب صحیح بخاری آمده، نقل شده است که صاحب کتاب صحیح مسلم، هر وقت بر بخاری وارد می شد، می گفت: «ای سرور محدثان و ای طبیب بیماری های حدیث! بگذار من پای تو را ببوسم».

نگاه کنید به این دو امام بزرگ که از بهترین فرزندان زمانه خودشان بودند، چگونه مقام یکدیگر را می شناختند و به فضایل هم اعتراف می کردند. بی تردید، فقط صاحب فضیلت است که فضیلت را می شناسد. در واقع، آنان که منکر احترام گزاردن به صاحبان فضل و بوسیدن دست آنان اند، از دانش و خرد، بهره ای نبرده اند. همچنین در این باره به داستان سواد بن غزیه که شکم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بوسید و ما آن را در مقدمه این نوشتار نقل کردیم، مراجعه کنید.<sup>3</sup>

ص: 100

پس گوارا باد بر آن کسی که هریک از اعضای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را لمس نمود یا بوسید و خوشا به سعادت آن کسی که او را زیارت نموده است.

ما درباره بوسیدن سر و دست و پای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در کتاب های مورد اعتماد، به این مقدار از روایات دست پیدا کردیم. در این باره، کتاب های دیگری نیز وجود دارد که به سبب رعایت اختصار، آنها را ذکر ننمودیم. از این گذشته کتاب هایی درباره جواز بوسیدن دست پدر، مادر، عالمان و صالحان، نوشته شده است و هرکس که بعد از این همه دلیل و روایت صحیح، باز جواز آن را انکار کند، اشتباه و خطایش، بسیار بزرگ است. همین مقدار از روایات برای آگاه شدن اشخاص منصف و عاقل، کافی است.

### **حکم بوسیدن گونه و اطراف گونه بزرگسالان و خردسالان**

امام نووی در کتاب «الأذکار»، در باب «مسائل مربوط به سلام»، می گوید:

اگر کسی بخواهد دست دیگری را ببوسد، اگر به سبب زهد و صلاح یا علم و شرف و مانند اینها، از امور دینی باشد، مکروه نیست. بلکه مستحب است. اما اگر به سبب توانگری و ثروت دنیا و جاه و مقام او باشد، سخت مکروه است.

متولی در این باره گفته است: این امر جایز نیست و اشاره کرده که حرام است.

در کتاب «سنن ابوداود»، از زارع که در کاروان عبدالقیس بوده، روایت شده است: «ما به سرعت، از مرکب های خود پیاده شدیم و

شروع کردیم به بوسیدن دست و پای پیامبر (صلی الله علیه و آله)»<sup>(1)</sup> همچنین در همین کتاب، از ابن عمر، روایت شده است: «ما به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک شدیم و دستش را بوسیدیم»<sup>(2)</sup>.

گفتنی است بوسیدن گونه و اطراف گونه فرزندان کوچک و بوسیدن برادر از روی علاقه خویشاوندی و از روی مهر و محبت، مستحب است. احادیث صحیح وارد شده در این باره، فراوان و مشهور است. همچنین درباره این موضوع، فرقی بین فرزندان پسر و دختر و بچه های کوچک و بچه های دوستان، برای نوازش و محبت وجود ندارد. ولی بوسیدن از روی شهوت، به اتفاق، حرام است و فرقی میان پدر و غیر پدر در این باره وجود ندارد، بلکه نگاه کردن از روی شهوت نیز برای خویشاوند و بیگانه، به اتفاق تمامی دانشمندان، حرام است.

هر یک از مسلم و بخاری، در کتاب صحیح خود، از ابوهریره روایت کرده اند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نوه اش، حسن بن علی (علیهما السلام) را بوسید و اقرع بن حابس تمیمی که آنجا حاضر بود، گفت: «من ده تا پسر دارم، اما تاکنون، هیچ یک را نبوسیده ام». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نگاهی به او کرد و فرمود: «کسی که رحم نداشته باشد، مشمول رحمت خداوند نخواهد شد»<sup>(3)</sup>.

همچنین در دو کتاب مذکور از عایشه روایت کرده اند:

گروهی از عرب های بادیه نشین، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدند و پرسیدند: 8.

ص: 102

---

1- سنن ابی داوود، ح 5225.

2- همان، ح 5223.

3- صحیح البخاری، ح 5997؛ مسلم، ح 2318.

«شما فرزندان خودتان را می بوسید؟» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آری». گفتند: «ولی ما به خدا سوگند فرزندان خود را نمی بوسیم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «در جایی که خداوند مهر و عاطفه را از دل های شما برکنده باشد، من چه کار می توانم برای شما بکنم؟»

این حدیث، با عبارات دیگری نیز روایت شده است. در صحیح بخاری و در غیر آن، از انس روایت شده است:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پسرش ابراهیم را در آغوش کشیده بوسید و بویید»<sup>(1)</sup>. ترمذی، نسائی و ابن ماجه، در کتاب های خودشان، با اسناد صحیح از صفوان بن عسال صحابی، روایت کرده اند: «دو نفر یهودی، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند و پرسش هایی مطرح کردند، سپس مسلمان شدند و دست و پای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بوسیدند»<sup>(2)</sup>.

در سنن ابوداود از براء بن عازب روایت شده است:

در نخستین روزهایی که ابوبکر وارد مدینه شده بود، با او به خانه اش رفتم. دخترش عایشه، تب داشت و خوابیده بود. ابوبکر گفت: «دخترم حالت چطور است؟!» سپس گونه های عایشه را بوسید.<sup>(3)</sup>

همچنین در «سنن ابوداود»، با اسناد صحیح، از ایاس بن دغفل، روایت شده است: «دیدم ابونضره تابعی، گونه های حسن بن علی (علیهما السلام) را بوسید»<sup>(4)</sup>. از ابن عمر نیز روایت شده است که او پسرش، سالم را<sup>1</sup>.

ص: 103

---

1- صحیح البخاری، ح 5994.

2- ترمذی، ح 2733؛ النسائی، ج 7، ص 111.

3- سنن ابی داود، ح 5222.

4- همان، ح 5221.

می بوسید و می گفت: «تعجب کنید از پیرمردی که پیرمردی را می بوسد».(1)

از سهل بن عبدالله شوشتری که یکی از زهاد و پارسایان این امت بود، نقل شده است: بر ابوداؤد سجستانی وارد می شد و می گفت: «زبان را که با آن حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را روایت می کنی، بیرون بیاور تا من آن را ببوسم». سپس آن را می بوسید. گفتی است رفتار گذشتگان در این باره، بیش از آن است که بتوان آنها را برشمرد.

### **بوسیدن گونه میت و شخص از سفر بازگشته**

بوسیدن صورت میت برای تبرک جستن و همچنین بوسیدن صورت دوستی که از سفر آمده است، اشکالی ندارد؛ چنان که در «صحیح بخاری»، از عایشه، در ضمن حدیث مفصلی، نقل شده است که هنگام وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ابوبکر وارد شد، صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را باز کرد، بوسید و گریه کرد.(2)

در کتاب ترمذی، از عایشه روایت شده است: زید بن حارثه وارد مدینه شد. در آن هنگام، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خانه من بود. زید در خانه را کوبید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخاست و دامن کشان به سوی در رفت. زید را در آغوش گرفت و او را بوسید. ترمذی می گوید: این حدیث، حسن است.(3)

اما معانقه و دست در گردن یکدیگر انداختن و بوسیدن روی غیرکودک

ص: 104

---

1- مسند ابی الجعد، ح 2103.

2- صحیح البخاری، ح 1241.

3- سنن ترمذی، ح 2732.



و غیر از کسی که از سفر آمده باشد، مکروه است؛ چنان که ابومحمد بغوی و سایر اصحاب ما، به آن تصریح کرده اند و دلیل کراهت آن، حدیثی است که ترمذی و ابن ماجه، در کتاب هایشان، از انس روایت کرده اند:

مردی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: «اگر یکی از ما، با دوست یا برادرش روبه رو شود، آیا جایز است، به احترام او خم شود؟» فرمود: «نه». گفت: «اگر او را بفشارد و ببوسد چطور؟» فرمود: «نه». گفت: «اگر با او دست دهد و مصافحه کند چطور؟» فرمود: «آری» ترمذی می گوید: این حدیث، حسن است. (1)

مؤلف در این باره اشعار زیر را سروده است:

إذا رأينا والدينا الكرما والعلماء العاملين العظما  
والأولياء الصالحين الكاملين والأمرء الحاكمين العادلين  
فإننا ننهض للقيام نلقاهم باللطف والإكرام  
ثم نقبل لهم أيديهم ورأسهم وربما أرجلهم  
وذاک للتکریم والتقدير وإنما الأعمال بالضمير  
ننوی بهذا العمل المبرور رضاء ربّ محسن غفور  
فهؤلاء صفوه الأجناس وأنهم من فضلاء الناس  
فإنهم فی رتبه الکمال فافهم بلغت مبلغ الرجال  
والأنبياء لهم علو المنزله فهم كرام عظماء المنزله  
عليهم الصلاه والسلام فی كل وقت ما بقى الإسلام.8.

ص: 105

إن نحن قبلنا لهم أقدامهم أو نحن قبلنا لهم أعتابهم

فليس إلا من عظيم الحبّ تعظيمهم فيه رضاء الربّ

لا نبتغى من ذاك إشراكاً ولا معونه فهم ضعاف السبلا

فالله أقوى و أجلّ كرماً وهو العزيز راحم للرحما

فلا إله غيره فى الكون و هو الغنى عن عباد الكون

سبحانه جلّ وعزّ الله من التجا إليه لا ينساه

هرگاه ما پدر و مادر بزرگوارمان یا علمای بزرگ عمل کننده به دین را

یا اولیای صالح و کامل را یا فرمانروایان عادل را ببینیم

همانا از جای خود، بلند می شویم و با احترام و لطف، با آنان روبه رو می شویم.

سپس می بوسیم دست و سر و گاهی پیشان را

و این برای احترام و قدرشناسی است و هر عملی، تابع نیت است

ما در این عمل، خشنودی خدای خوب و بخشاینده را مدنظر داریم.

زیرا اینان برگزیده تمام کائنات هستند و اینان، برترین مردمان اند.

اینان در نهایت کمال اند. این مطلب را بدان تا از بزرگان باشی

و پیامبران در منزلت، از همه برترند و آنان بزرگواران و بزرگ مرتبه هستند.

سلام و درود بر آنان در هر زمانی مادامی که اسلام پابرجاست.

اگر ما پای آنان را ببوسیم یا اگر آستانه بارگاهشان را ببوسیم.

این عمل برای شدت محبت است و در احترام آنان، خشنودی خداوند نهفته است.

مقصود ما از این کار، نه شرک است و نه استعانت جستن.

خداوند، نیرومندتر و بزرگوارتر است و اوست عزیزی که در حق همه مهربان است

و خدایی به جز او، در جهان نیست و اوست بی نیاز از بندگان جهان.

اوست پاکیزه و عزیز و کسی که به او پناه ببرد، فراموشش نمی کند.

از احادیث صحیحی که نقل کردیم، مبنی بر اینکه برخی از صحابه، دست یا سر یا پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می بوسیدند، به خوبی ثابت شد که این عمل، جایز و مشروع است؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) این اعمال را با واکنش نشان ندادن خود، تأیید کرده و از آن نهی نفرموده است. تأیید عملی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دلیل بر جواز و مشروعیت آن است. البته باید توجه نمود با اینکه این عمل، جایز و مشروع بوده، ولی شایع و عادی، نبوده است. از این رو بیشتر صحابه، هنگام برخورد با رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، چنین کاری را انجام نمی دادند.

### **علت شایع نبودن دست بوسی در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله)**

می توان گفت که دو چیز، سبب متداول و عادی نبودن دست بوسی، در آن زمان بوده است:

1. اخلاق و عادات و سایر شئون زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از شدت حیا و کثرت تواضع، با اخلاق و عادات پادشاهان و فرمانروایان جهان که تکبر و چیره دستی و فخر فروشی، شیوه آنهاست، مغایر بود و درست در دو قطب مخالف یکدیگر بودند؛ زیرا خداوند او را برای راهنمایی مردم، تعلیم خوبی ها، تبلیغ حق و فضیلت و اخلاق والا، برانگیخته بود.

2. از نخستین ویژگی عرب ها، تکبر، خودبینی و بزرگ منشی و به هیچ گونه زیر بار ظلم دیگران نرفتن بود. از این رو بوسیدن دست و پا و سر دیگران، میانشان متداول نبود. بلکه آن را جایز نمی دانستند و فقط برای پادشاهان و ستمگران، چنین کارهایی انجام می شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوست نمی داشت که عادات و رسوم زشت گردنکشان و زورگویان گذشته، میان مسلمانان، به همان صورت زنده بماند؛ همان گونه که دوست نمی داشت عادات و رسوم زشت اهل کتاب که زاینده جهل و گمراهی بود، میان مسلمانان رخنه کند؛ از این رو در بسیاری از موارد، با عادات و رسوم ناپسند اهل کتاب و ملل دیگر، مبارزه و مخالفت می کرد. وی می خواست که امت اسلامی که از بهترین امت هاست، بر پای خودش بایستد و براساس برنامه های آسمانی و اسلامی خویش، تربیت شود و پیش رود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با اینکه نمی خواست امت اسلامی، از عادات و رسوم دیگران تقلید کند، اما در مواردی که این آداب و رسوم خطر و زیانی نداشت، از قبیل بوسیدن دست و سر دیگران، اجازه می داد تا مردم آن را انجام دهند، همچنان که ذکر آن گذشت.

چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه دست بوسی به آن مسلمان صحابی بزرگواری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از جان و مال و فرزندان و خاندانش، بیشتر دوست می دارد، ندهد؟ مسلمانی که در بوسیدن دست و پای برترین هادی امت ها و رهبر سعادت دو جهان و سرور جهانیان، هیچ گونه احساس ذلت و خواری نمی کند. بلکه در این بوسیدن، احساس آرامش جان، آسایش دل، نشاط روان، اطاعت و تقرب به پروردگار و برکت

و توشه برای دو جهان می کند. آن کس که دست، پا یا سرش بوسیده شده، رسول بزرگ هدایت است که خداوند درباره اش فرموده است: «و قطعاً برای تو پاداشی پایان ناپذیر خواهد بود»<sup>(1)</sup>. خداوند به ما فرمان داده است که بر او سلام و صلوات بفرستیم؛ همان کسی که بردباری، بخشندگی، مهربانی، خیرخواهی و نوع دوستی اش، از همه مردمان بیشتر است. حساب او، از حساب ستمگران و گردنکشان که شیفته تعظیم و خودستایی و مجسمه تکبر و خودخواهی و برترجویی اند، جداست.

اگر می خواستند همین اصحابی را که با عشق و شوق، دست و پا و سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بوسیده اند، با تهدید یا تطمیع، وادار سازند که دست یکی از بزرگ ترین پادشاهان را بیوسند، هرگز قبول نمی کردند و زیر بار نمی رفتند. ولی همین افراد، با دل هایی آرام و جان هایی مشتاق و چهره هایی گشاده و لب هایی خندان، با شتاب به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آمدند و به امید تبرک جستن و درخواست خیرات و برکات، دست و پا و سرش را می بوسیدند.

به راستی تا روز قیامت، این آرزوی هر فرد مسلمانی است که از گروهی باشد که به افتخار مصاحبت و ملاقات و زیارت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) مفتخر گردیده و به سعادت بوسیدن دست و پا و سر آن بزرگوار، سرفراز گشته باشد. چه منقبت و نعمت و سعادت، بزرگ تر از این، می توان در دو جهان یافت؟<sup>3</sup>.

ص: 109

1- قلم: 3.

پس ای برادر مسلمان پرهیزکار! به هوش باش و رفتار صحابه با رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) را با رفتار مردمان عادی با پادشاهان و ستمگران جهان، قیاس مکن زیرا تفاوت میان این دو گونه رفتار، از زمین تا آسمان است. خداوند ما و شما را هدایت فرماید.

ص: 110

## فصل ششم: بیان فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در قرآن

### اشاره

فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بسیاری از آیات و سوره های قرآن، مانند: انفال، توبه، اسراء، احزاب، محمد، فتح، حجرات، نجم، قلم و کوثر آمده است.

خداوند در سوره شرح (انشراح)، فضایل بزرگ و بلند آوازه بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شرح می دهد و می فرماید: «آیا ما سینه تو را فراخ نگردانیدیم و آیا بار سنگینی که پشتت را خم کرده بود، فرو ننهادیم و آیا نام و یاد تو را بلند نساختیم؟» (1)

1. خداوند از نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عظمت شأن و اسم شریفش در قرآن کریم و در سایر شعایر اسلام، به بزرگی یاد کرده است و هر مرد و زن مسلمانی تا روز قیامت، این آیات را می خوانند و همین افتخار و شرف و نام نیک میان گذشتگان و آیندگان، او را بس است.

2. خداوند نام او را در شهادت به رسالت، کنار شهادت به وحدانیت

ص: 111

---

1- (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ \* وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ \* الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ \* وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ). (شرح: 1-4)

خویش، قرار داده است؛ به طوری که، در اذان ها، هر شب و روز، در سراسر جهان از مناره ها [و بلندگوها و فرستنده ها]، شنیده می شود.

3. همچنین در تشهد هر نماز واجب و مستحبی، نامش کنار نام خدا، برده می شود.

4. خداوند به مؤمنان فرمان داده است تا بر او سلام کنند و برایش صلوات بفرستند؛ آنجا که می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)؛ «همانا خدا و فرشتگان، بر پیامبر درود می فرستند؛ شما مؤمنان نیز برایش سلام و صلوات بفرستید». (احزاب: 56) این فرمان، مطلق است و هیچ گونه محدودیت زمانی و مکانی ندارد.

5. خداوند در آیه: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)؛ «همانا تو دارای اخلاق بزرگی هستی» (قلم: 4)، چنان او را مدح و ثنا گفته است که بعد از آن، دیگر نیازی به مدح و ثنای دیگران نیست.

6. خداوند، او را از شر مردمان، حفظ کرده است؛ چنان که می فرماید: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛ «و خداوند تو را از شر مردمان، محافظت و نگهداری می کند».

7. مهربانی و بخشش های بزرگ خداوند، همواره با او است؛ آنجا که می فرماید:

(وَ الضُّحَى \* وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى \* مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى \* وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى \* وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)

«سوگند به روز و سوگند به شب! هنگامی که تاریک گردد؛ پروردگارت نه تو را رها ساخته و نه از تو رنجیده است. همانا



آخرت، برایت بهتر است از دنیا و به زودی عطای پروردگارت به تو خواهد رسید و خوشنود خواهی گشت». (ضحی: 5-1)

همچنین در سوره کوثر می فرماید: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)؛ «ما به تو، خیر و برکت فراوان دادیم». (کوثر: 1)

8. خداوند، اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را همدوش اطاعت خویش گردانیده و فرموده است: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛ «کسی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است». (نساء: 80) همچنین می فرماید: (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا)؛ «و کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند، به رستگاری بزرگی رسیده است». (احزاب: 71)

9. خداوند، تسلیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودن و رضایت به قضاوت او دادن را واجب گردانیده و آنان را که مخالفت کنند، بی ایمان خوانده است؛ چنان که می فرماید:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (نساء: 65)

«به پروردگارت سوگند! اینان ایمان نمی آوردند تا تو را درباره اختلافات میان خودشان، داور قرار دهند و سپس تسلیم فرمان تو باشند و از آنچه درباره آنها قضاوت کردی، رنجیده نگردند».

10. خداوند؛ توبه گناهکاران را به آبروی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می پذیرد؛ آنجا که می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (نساء: 64)

«و اگر آنها هنگامی که بر خودشان ستم کردند (گناه کردند)، بیایند خدمت تو و از خدا آمرزش بخواهند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم برایشان آمرزش بخواهد، همانا خداوند را مهربان و توبه پذیر خواهند یافت».

11. خداوند، تسلیم حکم پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدن را واجب و مخالفت با او را حرام گردانیده و فرموده است:

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا) (احزاب: 36)

«و هیچ مرد و زن مؤمنی، حق ندارد در برابر حکم خدا و رسولش، حکم دیگری را برگزیند و هرکس با خدا و رسولش، مخالفت کند، گمراه گشته است، آن هم در یک گمراهی آشکار».

12. خداوند، او را بر همه پیامبران برتری داده و از آنان و از امت های آنان، پیمان گرفته است که به او ایمان بیاورند و تصدیقش کنند و یاری اش نمایند، چنان که می فرماید:

(وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ) (آل عمران: 81)

«و هنگامی که خداوند، از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم و پیامبری برایتان آمد که شما را تصدیق می کند، به او ایمان می آورید و یاری اش خواهید کرد. گفت: آیا

اقرار کردید و پیمان سخت بستید؟! گفتند: اقرار کردیم. گفت: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم».

خداوند در این آیه، پرچم امامت بر همه پیامبران را پیش از پیدایش در این جهان، به رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) داده است و او، فرمانروای همه پیامبران و بزرگ همه فرزندان آدم است.

13. خداوند، رعایت ادب و احترام و تعظیم او را واجب گردانیده است؛ چنان که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (مجادله: 12)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با پیامبر سخن درگوشی گفتید، پیش از آن صدقه بدهید. این کار برای شما، بهتر و پاکیزه تر است و اگر کسی را نیافتید، همانا خداوند بخشنده و مهربان است».

14. خداوند، او و امت او را به احترام او، بر همه امت های دیگر، برتری داده است، چنان که می فرماید: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)؛ «ما این چنین شما را امت میانه ای قرار دادیم تا سرمشق و گواه مردمان باشید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم سرمشق و گواه شما باشد». (بقره: 143)

15. خداوند، دین او را بزرگ ترین دین قرار داده است و دین دیگری را به غیر از این دین نمی پذیرد و می فرماید: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)؛ «همانا تنها دین نزد خداوند، اسلام است» (آل عمران: 19)؛ و نیز می فرماید: (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)؛

«و هرکس، به جز دین اسلام، دین دیگری بجوید، از او پذیرفته نیست و چنین کسی در آخرت از زیانکاران خواهد بود». (آل عمران: 85)

16. خداوند، برای خشنودی و تمایل او، نماز خواندن به سوی کعبه را به جای بیت المقدس قرار داد، چنان که می فرماید:

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ (بقره: 144)

«ما می بینیم که رویت را در آسمان می گردانی و به زودی، قبله ای به تو می نمایانیم که خشنود باشی. پس رویت را به سوی مسجدالحرام بگردان».

17. خداوند، او را خاتم پیامبران گردانید و فرمود: (ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) ؛ «محمد (صلی الله علیه و آله) پدر هیچ یک از مردان شما نیست. بلکه او رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خاتم پیامبران است».

(احزاب: 40)

18. خداوند، هر چیزی را که مایه آزار ورنجش او گردد، حرام کرده است، از جمله حرمت ازدواج با زن های او بعد از وفات ایشان، چنان که می فرماید:

وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدَانًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (احزاب: 53)

«و شما حق ندارید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بیازارید و هرگز حق ندارید با زن های او، بعد از وفاتش ازدواج کنید. همانا این کار نزد خداوند گناه بزرگی است».

ص: 116

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْسَبِينَ لِحَدِيثٍ إِنْ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ) (احزاب: 53)

«ای گروه مؤمنان! بدون اجازه، وارد خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشوید، و هرگاه دعوت شدید، وارد گردید و بعد از صرف غذا، پراکنده شوید و منتظر سخن نباشید؛ زیرا این کار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می آزارد و او شرم می کند و خداوند از بیان حقیقت، شرم نمی کند».

19. او برای مؤمنان، از همه کس مهربان تر و سودمندتر است و همسرانش نیز در احترام و تجلیل، همانند مادران مؤمنان اند؛ آنجا که خداوند می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ)؛ «پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خود مؤمنان بر آنان مقدم تر است و همسرانش، مادران آنان هستند». (احزاب: 6)

20. خداوند، تکریم، احترام و رعایت ادب در صدا زدن و سخن گفتن با او را در همه جا و در هر کار، واجب گردانیده و فرمان او را بر هر فرمانی، مقدم داشته است، چنان که می فرماید: (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا) «ای مسلمانان! صدا زدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را همانند صدا زدن خودتان قرار ندهید». (نور: 63) همچنین می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ

لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ \* إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ \* وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (حجرات: 1-5)

«ای گروه مؤمنان! بر خدا و رسولش، پیشی نگیرید و از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید. همانا خداوند شنوا و داناست. ای گروه مؤمنان! صداهای خودتان را بلندتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نکنید و با صدای بلند، با او سخن نگوئید؛ همانند سخن گفتن خودتان با یکدیگر که اعمالتان نابود می شود. خودتان درک نمی کنید و آنان که در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، صدایشان را آهسته می کنند، کسانی هستند که خداوند، دل هایشان را با تقوا آزمایش کرده و برایشان آمرزش و مزد کلانی وجود دارد. همانا کسانی که از پشت اتاق ها، تورا صدا می زنند، بیشترشان بی خردانند و اگر صبر می کردند تا بیرون بیایی، برایشان بهتر بود و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

21. خداوند آنجا که با زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن می گوید، عظمت او را نشان می دهد و می فرماید:

(وَمَنْ يَفْنَأْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا) (احزاب: 31)

«هریک از شما زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمانبردار خدا و رسولش باشد و عمل شایسته انجام دهد، ما مزد او را دوبار خواهیم داد و برایش

روزی شرافتمندانه ای آماده کرده ایم. ای زنان پیامبر! شما همانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید».

معلوم است که شرافت زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از برکت و شرافت خود پیامبر (صلی الله علیه و آله)، سرچشمه گرفته است.

خداوند درباره آنها به پیامبرش اختیار تام داده است، چنان که می فرماید:

(تُرْجَى مِنْ تَشَاءِ مَنْهِنَّ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ) (احزاب: 51)

«هریک از این زنان را که خواستی، از خود بران و هر یک را که خواستی، بخوان. باکی بر تو نیست که آن کسی را که رانده ای، باز بخوانی و این کار، نزدیک تر است به اینکه آنان شادمان گردند و محزون نشوند و به آنچه به آنان داده ای، خشنود باشند».

در صحیح بخاری، از عایشه روایت شده است: وقتی این آیه، نازل شد، عایشه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: «من می بینم که پروردگارت، به دلخواه تو رفتار می کند».<sup>(1)</sup> در آیه دیگری، خداوند خطاب به دو همسر او (عایشه و حفصه) می فرماید:

(إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ \* عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ ۗ 8۱.

ص: 119

«اگر شما دوزن توبه کنید، جا دارد، چون دل هایتان به باطل گرویده است و اگر بخواهید با پشتیبانی یکدیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بکوبید و بر او چیره گردید، همانا خدا و جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان، پشتیبان پیامبرند. اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش، زنانی بهتر از شما که مسلمان و مؤمن و فروتن و توبه کار و عبادت کننده و روزه گیرنده و باکره و بیوه باشند، به جای شما، به او بدهد».

22. خداوند، بهترین نعمت ها را به او عنایت کرده و فرموده است:

(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا \* وَ يُنصِرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا) (فتح: 1-3)

«ما گشایشی آشکار برای تو گشودیم؛ تا خداوند گذشته و آینده تو را ببخشد و نعمتش را بر تو، تمام گرداند و تو را به راهی راست رهنما باشد و تو را عزت و نصرت عنایت کند».

همچنین خداوند می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)؛ (فتح: 10) «همانا کسانی که با تو پیمان می بندند، با خدا پیمان می بندند و دست خداوند، بالای دست آنان است».

در آیه ای دیگر نیز می فرماید:

(لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسَاجِدَ الْحَرَامَ إِذْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤْسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا) (فتح: 27)



خداوند حقیقت را از طریق، خوابی که رسولش دیده بود، برایش آشکار ساخت، مبنی بر اینکه با خواست خدا و آرامش دل، وارد مسجدالحرام خواهید شد و سرهایتان را می تراشید و ناخن هایتان را می گیرید و ترسی ندارید. و خدا می دانست آنچه را شما نمی دانستید و بدین وسیله، پیروزی نزدیکی برایتان قرار داد.

23. خداوند، امت او را به سبب او گرامی می دارد چنان که می فرماید: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ)؛ (انفال: 33) «و هرگز خداوند آنان را عذاب نمی کند تا زمانی که تو میانشان هستی».

24. خداوند، در شب اسراء و معراج، به او نزدیک بود. با او سخن گفت و شگفتی های آفرینش را به او نشان داد. اسراء و معراج، از آشکارترین معجزات اوست؛ چنان که می فرماید:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا) (اسراء: 1)

«پاک است خداوندی که بنده اش را در یک شب، از مسجدالحرام به مسجدالاقصی (بیت المقدس) که سرزمین آنجا را برکت دادیم، گردش داد؛ تا آیات و نشانه های خود را به او بنمایانیم».

همچنین می فرماید:

(وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى \* وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى \* ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى \* وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى \* فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى \* مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى \* أَفَتَمَارُونَهُ عَلَى مَا

ص: 121

يَرَى \* وَ لَقَدْ رَأَهُ نَزَلَةً أُخْرَى \* عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنتَهَى \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى \* إِذْ يَعْشَى سِدْرَهُ مَا يَغْشَى \* مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى \* لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (نجم: 1-18)

«سوگند به ستاره! هنگامی که فرو آید. یار شما (پیامبر)، نه به بیراهه رفت و نه پراکنده سخن گفت. او از روی هوا و هوس، سخن نمی گوید. این سخن، همان وحی است؛ پیاموخت به او، آن کس که سخت نیرومند است، نیرومندی استوار و او در افق برتر بود. سپس نزدیک شد و نزدیک شد، تا به اندازه پهنای دو کمان یا نزدیک تر، و وحی کرد به بنده اش، آنچه را وحی کرد. دل آنچه را دید، درباره اش دروغ نگفت. آیا درباره چیزی را که او می بیند، با او ستیزه می کنید و حال آنکه فرو آمدن او را بار دیگر دید. نزدیک آخرین درخت شد که جایگاه بهشت آنجاست، هنگامی که درخت سدر را می پوشاند. آنچه می پوشاند، نه دیده بگردانید و نه سرکشی کرد. همانا دید مقداری از نشانه های بزرگ پروردگارش را».

از عمر بن خطاب، در ضمن سخنی، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است:

پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! فضایل تو به اندازه ای رسیده است که خداوند تو را به عنوان آخرین پیامبر برانگیخت و نامت را در اول آنان آورد و فرمود: (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِتَّكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا)؛ «هنگامی که از پیامبران و از تو و از نوح، پیمان گرفتیم...». پدر و

مادرم به فدایت ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فضایل تو بدان پایه رسیده است که اهل دوزخ، دوست می دارند که کاش از تو اطاعت کرده بودند و میان آتش می گویند: «ای کاش ما از خدا و رسولش، اطاعت کرده بودیم». (احزاب: 7)

25. خداوند، پاسخ به دعوت او را که سعادت جاودانی مؤمنان در آن است، واجب می داند و می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! پاسخ دهید به دعوت خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، هنگامی که دعوت می کند به چیزی که زندگی شما در آن است». (انفال: 24)

گفتنی است که در قرآن کریم، فضایل و عظمت قدر و بلندی جایگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بسیار بیان شده است و در واقع همه قرآن، بیانگر فضایل ایشان است. پس چقدر و منزلت بزرگ و والایی دارد و چقدر نزد پروردگارش در دو جهان، گرامی است و چقدر کتاب قرآن او که بیان کننده همه چیز است، عظمت دارد و چقدر بزرگ است امت او که دعوتش را پاسخ گفته و به رسالتش، ایمان آورده و به دین او، عمل کرده است و از این راه، به ویژگی هایی رسیده است که امت های گذشته، به آن نرسیده اند. سپاس خدای را بر این همه نعمت هایی که در شمارش نمی گنجد و باز سپاس خدای را که ما را به سوی اسلام هدایت کرد و ما را از امت بهترین مردمان گردانید. درود و سلام پروردگار بر ایشان باد.

خداوند رسولش را برای همه مردم برانگیخت و قرآن کریم را بر او فرو فرستاد و در آن، نام و قدر او را بالا برد و ضمانت حفظ قرآن را تا روز قیامت برعهده گرفت و فرمود: (إِنَّمَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)؛ (حجر: 9) «بدرستی که ما قرآن را فرو فرستادیم و خود ما هم نگهبان آن هستیم»؛ و چون نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فضایل او با قرآن هم‌دوش است، در هر زمانی تا روز قیامت، نامش پابرجا و جاویدان است.

بی تردید بزرگترین دلیل برتری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر همه آفریدگان، سخن خود آن حضرت است که فرمود:

هرگاه صدای مؤذن را شنیدید، شما همانند آن را بگویید و سپس بر من، صلوات بفرستید؛ زیرا کسی که یک بار بر من صلوات بفرستد، خداوند ده بار بر او صلوات می فرستد. بعد از آن، از خدا بخواهید که به من، وسیله عنایت کند و وسیله، مقامی است در بهشت که ویژه یکی از بندگان خداست و امیدوارم که آن بنده، من باشم. هرکس از خداوند برای من وسیله بخواهد، مشمول شفاعت من خواهد شد. (1)

مسلم این حدیث را در اوایل کتاب «نماز»، در باب سخن گفتن درباره نماز، روایت کرده است.

در این حدیث شریف، خوب دقت کنید. خداوند ما و شما را در هر دو جهان مشمول رحمت خویش قرار دهد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این

ص: 124

حدیث، امر می کند که بعد از شنیدن و حکایت کردن اذان، بر او صلوات بفرستید و پس از آن، باز امر می کند که از خدا، برایش وسیله بخواهید و وسیله، مقام بزرگ و منحصر به فردی است که دومی ندارد و این مقام در بهشت، ویژه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و هیچ یک از آفریدگان خداوند، چنین مقامی ندارند.

دعای درخواست وسیله، مطابق حدیث صحیحی که بخاری روایت کرده، چنین است:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرکس اذان را بشنود و این دعا را بخواند، در روز قیامت، مشمول شفاعت من خواهد بود:

اللهم رب هذه الدعوه التامه و الصلوه القائمه آت محمداً الوسيله والفضيله وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته. (1)

بار الها! ای پروردگار این دعای کامل و نماز برپاداشته شده، وسیله و فضیلت را به محمد عطا بفرما و آن مقام پسندیده ای را که به او وعده داده ای نصیبش بگردان.

خداوند رحمت کند بوضیری شاعر را که در قصیده برده (2) خود، درباره فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گوید:

فاق النبیین فی خلق و خلق ولم یدانوه فی علم ولا کرم

وکلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر أورشفا من الدیم.4

ص: 125

---

1- صحیح البخاری، ح 614.

2- ر. ک: البرده الشریفه، صص 22-24.

و واقفون لدية عند حدّهم من نقطه العلم أو من شكله الحكم

فهو الذي تمّ معناه وصورته ثم اصطفاه حبیباً باریء النسم

منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فيه غير منقسم

دع ما ادعته النصاری فی بینهم و احکم بما شئت فيه و احتکم

و انسب إلى ذاته ماشئت من شرف و انسب إلى قدره ماشئت من عظم

فإن فضل رسول الله ليس له حدّ فيعرب عنه ناطق بفم

در زمینه خلقت و اخلاق بر همه پیامبران پیشی گرفت و هیچ یک در دانش و بزرگواری، به مقام و مرتبه او نرسیدند.

و همه آنان، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درخواست می کردند مشتی از دریا و قطره ای از باران را.

هیچکدام از پیامبران به مقام علمی او نرسیدند.

و خدای آفریننده، او را به دوستی برگزید؛ زیرا از لحاظ ظاهر و باطن کامل بود.

او در خوبی ها، شریکی ندارد؛ زیرا گوهر خوبی، قابل قسمت نیست.

ادعای نصارا را درباره پیامبرشان رها کن و هر مدحی درباره او بگویی، عین حقیقت است.

هر شرافتی را که خواستی، به او نسبت بده و هر اندازه می خواهی، عظمت قدرش را بیان کن.

زیرا فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرزی ندارد تا سخنگویی بتواند با دهان بیانش کند.

همچنین «بوصیری»، در قصیده همزیه خود می گوید: (1)ی.

ص: 126

---

1- المنح المکیه، شرح قصیده همزیه بوصیری، اثر ابن حجر هیتمی.

كيف ترقى رقيق الأنبياء يا سماءً ما طاولتها سماء

لم يساووك فى علاك وقد حال سناً منك دونهم وسناء

إنما مثلوا صفاتك للناس كما مثل النجوم الماء

أنت مصباح كل فضل فما تص -- دُرْ إلا عن ضوئك الأضواء

لك ذات العلوم من عالم الغى -- ب ومنها لآدم الأسماء

لم تزل فى ضمائر الكون تختار لك الأمهات والآباء

ما مضت فتره من الرسل إلا بشرت قومها بك الأنبياء

تباهى بك العصور و تسمو بك عليها بعدها عليها

چگونه پیامبران در بلندی مقام و منزلت به تو می رسند ای آسمانی که آسمانی برتر از تو وجود ندارد؟

در بلندی مقام، با تو یکسان نیستند و نوری میان تو و آنان، حائل شده است.

آنان صفات تو را به مردم، به گونه ای نشان دادند که آب، ستارگان را نشان می دهد.

تو چراغ هر فضیلتی هستی و همه نورها از فروغ تو سرچشمه می گیرد.

همه علوم را از جهان غیب، به تو دادند و به آدم فقط علم اسماء را دادند.

تو پیوسته در جان جهان بودی و برایت پدر و مادرانی انتخاب می شد.

هر پیغمبری که مدتی از دوره پیامبریش می گذشت؛ حتما مژده نبوت تو را به امت خویش می داد.

روزگاران به تو افتخار می کنند و هر نوع بلندمرتبگی و والایی به تو می بالد.

و یکی از بزرگ ترین دلیل های فضایل بی شمار آن حضرت (صلی الله علیه و آله)، این است که خداوند به برخی از بندگان مؤمن و پرهیزکار خود، همچون علمای عمل کننده به دین و ادبای با اخلاص، بهره ویژه ای داده و آنان را به وسیله مدح و منقبت گویی بنده و رسولش محمد (صلی الله علیه و آله)، از دیگران متمایز گردانیده است. این شیوه پسندیده، از زمان صحابه بزرگوار تا زمان ما و بلکه تا روز قیامت، پیوسته وجود داشته و وجود خواهد داشت و دیده و شنیده نشده است که از امت های گذشته، کسی در مدح و منقبت پیامبران خود، همانند ادیبان امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل کرده باشد. بدون تردید، این خود یکی از معجزات پیامبر ما، محمد (صلی الله علیه و آله) است. دیوان های شعرای عرب و عجم، پر است از قصاید و اشعاری که در مدح آن بزرگوار سروده شده است. حجم این قصاید و اشعار، به اندازه ای زیاد است که نمی توان تعداد آنها را برشمرد.

### **ناتوانی زبان و قلم از مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

چه نیکوست گفتار علامه امام شهاب الدین احمد بن حجر هیتمی در شرحی که بر قصیده همزیه امام بوصیری، نوشته و در سال 1292 ه. ق، در مصر چاپ شده است. ایشان در مقدمه کتابش می نویسند:

از جمله چیزهایی که بر هر مکلفی واجب است به آن اعتقاد داشته باشد، این است که معتقد باشد کمالات پیامبر ما، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، قابل شمارش نیست و اوصاف و تصویر شخصیت او، بی نهایت است. خصوصیات و امتیازات و معجزات او، هرگز در هیچ مخلوقی با هم یک جا جمع نشده است. ایشان



بزرگ ترین حق را بر گردن انسان های کامل دارد، تا چه رسد به انسان های ناقص پایین تر. هیچ کس نمی تواند پاره ای از حقوق بیکران او را ادا کند، مگر کسانی که در احترام و تعظیم و آشکار کردن مناقب و آثار و علوم و احکامش بکوشند. مداحان جنابش هرگز نمی توانند او را توصیف کنند، مگر به مقدار اندکی از بسیار و مشتی از خروار، چنان که در اشعار بوصیری، به این محدودیت و عجز اشاره شده است:

فإن فضل رسول الله ليس له حد فيعرب عنه ناطق فم

دع ما ادعته النصاری فی نبیهم واحکم بما شئت مدحافیه واحتکم

فمبلغ العلم فيه أنه بشر وأنه خير خلق الله كلهم

فاق النبیین فی خلق و فی خلق ولم یدانوه فی علم ولا کرم

همانا فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرزی ندارد تا گوینده ای بتواند با دهان، بیانش کند.

ادعای نصرانی ها را درباره پیامبرشان رها کن و هر مدحی درباره او بگویی، عین حقیقت است.

آخرین پایه دانش درباره او، این است که او از جنس بشر است و اینکه او، بهترین همه آفریدگان خداست.

در خلقت و اخلاق، از همه پیامبران برتر بود و در دانش و بزرگواری، کسی به منزلت او نرسیده است.

بی شک همه مداحان ایشان، نتوانسته اند حق مطلب را ادا کنند. چگونه کسی می تواند او را مدح کند، درحالی که آیات قرآن او را چنان

نشان می دهد که عقل متحیر می ماند و صفاتی را برایش می ستاید که به آن ها دسترسی وجود ندارد، چنان که شاعر گفته است:

ماذا عسى الشعراء اليوم تمدحه من بعد ما مدحت حاميم تنزيل

شاعران امروز دیگر چه مدحی می گویند در جایی که حم تنزیل (قرآن) او را مدح کرده است.

بنابراین اگر خلق اولین و آخرین بکوشند تا مناقب او را برشمرند، در مانده می شوند و نمی توانند پاره ای از افتخاراتش را دریابند. پس دوستداران او حق دارند که درباره اش چنین بسرایند:

و على تقنن واصفيه بوصفه يفنى الزمان وفيه ما لم يوصف

هنوز توصیف کنندگان اوصاف او می گویند: «روزگار به پایان می رسد و اوصافش ناگفته می ماند».

هیتمی بعد از چند سطر می نویسد:

«عارف محقق، سراج بن فارض را در خواب دیدند و به او گفتند: «چرا درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) مدحی نگفتی؟» گفت:

أرى كل مدح في النبي مقصرا وإن بالغ المثنى عليه فأكثر

إذا الله أثنى بالذی هو أهله عليه فما مقدار ما يمدح الوری

من دیدم هر مدحی درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) کوتاه است و هرچند مداح کوشش کند و بسیار مدحش کند.

در جایی که خدا او را ستوده است مدح گفتن همه مردم، چه ارزشی دارد؟

از این رو در میان شاعران بزرگ گذشته، مانند ابی تمام، بحتری و ابن رومی، مدح گفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) معمول نبوده است، زیرا مدح گفتن

او، از سخت ترین کارها بوده است و معانی هرچند بلند و بالا باشد، باز از مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پایین تر است و توصیف هرچند کامل باشد، باز از صفات او ناقص تر است». (1)

سپس بعد از ذکر چهار صفحه توضیح در این باره، می نویسد:

«بیشتر علما معتقدند که تفضیل و ترجیح میان پیامبران، جایز است و در این باره، دلیل های روشنی وجود دارد. اما آیه شریفه (لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ) (2)؛ «ما میان هیچ یک فرق نمی گذاریم»؛ یعنی ما همگی را رسولان خدا می دانیم و به همه آنان و به شرایع آنان، ایمان داریم و عدم تفاوت پیامبران با یکدیگر را از لحاظ ایمان به آنان و به آنچه برایشان نازل شده است، بیان می کند.

اما درباره احادیث صحیحی که می گوید: «میان پیامبران، تفضیل ندهید» و «مرا بر پیامبران، تفضیل ندهید» و «میان پیامبران، یکی را انتخاب نکنید»، باید گفت: شاید قبل از اعلام افضلیت بوده است یا حمل بر تواضع و فروتنی شود یا مقصود از تفضیل، آن است که موجب اهانت و چشم پوشی از مقام پیامبران دیگر باشد یا شاید مقصود، تفضیل دادن در اصل نبوت و رسالت است؛ زیرا همه پیامبران، در اصل نبوت و رسالت و مأموریت از جانب خداوند یکسان اند. ولی در احوالات و معارف و خصوصیات و کرامات، یکسان نیستند». (3)1.

ص: 131

---

1- المنح المکیه فی شرح الهمزیه، صص 68 و 69.

2- بقره: 136.

3- المنح المکیه، ص 81.

اگر خواننده گرامی با دیده دقت، در این آیه شریفه بنگرد که خداوند در آن می فرماید: «ما برخی از این پیامبران را بر برخی دیگر، برتری دادیم»<sup>(1)</sup>، راه راست به طور کامل برایش آشکار خواهد شد.

بی تردید کسی به برتری پیامبر ما، محمد (صلی الله علیه و آله)، بر همه مخلوقات از جن و انس گرفته تا فرشتگان، شک نمی کند، مگر آن کس که با دین، آشنایی نداشته باشد و قلبش از محبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پر نباشد و از مطالعه مناقب و سیره و کمالات او، سیراب نگشته باشد. حسان بن ثابت، همان صحابی بزرگوار، در مدح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه شیرین گفته است:

وأحسن منك لم تر قط عيني وأجمل منك لم تلد النساء

خُلقت مبرًا من كلِّ عيب كأنك خُلقت كما تشاء

و چشم من نیکوتر از تو هرگز ندیده است و زنان روزگار زیباتر از تو نزیایده اند.

تو از هر عیبی، پاک آفریده شدی و گویا تو همان گونه که می خواسته ای، آفریده شده ای.

اگر خواننده محترم بخواهد فضایل و خصوصیات و معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خصوصیات امتش را بیشتر بشناسد، شایسته است به کتاب هایی که جزئیات بیشتری را در این زمینه نوشته اند، مراجعه کند.<sup>3</sup>

ص: 132

1- بقره: 253.

اگر بیماری طولانی مانع نبود، ما بسیاری از فضایلش را می نوشتیم، گرچه هرچه هم بنویسیم، باز هم نمی توانیم به پایان فضایلش برسیم. ولی امیدواریم در آینده بتوانیم.

آری به خدا سوگند! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرور بی چون و چرای جهانیان است و بدون شک، از همه پیامبران برتر است. او خورشید جهان تاب است و دیگران، ستارگان درخشانی هستند که مردم با نورشان هدایت می شوند. بهترین درودها و سلام ها بر همگی آنان باد. امام بوصیری می گوید:

وکلّ آی اُتی الرسل الکرام بها فإنما اتصلت من نوره بهم

فإنه شمس فضل هم کواکبها یظهرن أنوارها للناس فی الظلم

و هر آیتی که پیامبران گرامی آوردند، حتما از نور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن آیت، بوده است.

او خورشید فضایل و دیگران ستارگان اند که در تاریکی ها، نورشان برای مردم، آشکار می شود.

آری به خدا سوگند! او افضل پیامبران و نزدیک ترین آنان به خداوند است و منصب رسالت به او ختم گردیده و شریعت های آسمانی به وسیله او کامل گشته است. هرکس که با قرآن و حدیث آشنا باشد، در این باره شکی ندارد.

اما درباره حدیث «هیچ یک از شما نگوید که من، بهتر از یونس هستم»، چنان که در «صحیح بخاری» آمده است و حدیث «میان پیامبران خدا، تفضیل ندهید»، چنان که در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» آمده است، با توجه به علت بیان احادیث و قرائن موجود، باید گفت: مقصود از تفضیل ممنوع، آن است که مستلزم اهانت و پایین آوردن شأن پیامبر دیگری باشد و این عمل، مطابق اجماع دانشمندان امت اسلامی، حرام است. ولی تفضیل دادن برخی از پیامبران، مانند: پیامبر ما، محمد (صلی الله علیه و آله)، ابراهیم، موسای کلیم و عیسی ابن مریم (علیهم السلام) بر برخی دیگر، با اقرار و اعتراف به فضایل و مقام هر یک نزد خداوند، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه بیان این امر یک حقیقت و واقعیت است؛ چنان که خداوند در این باره می فرماید:

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ)

ما برخی از این پیامبران را بر برخی دیگر، برتری دادیم: در میان آنان کسی است که با خداوند سخن گفت. خدا درجات برخی را بالا برد و به عیسی بن مریم، معجزات دادیم و روح القدس را کمک حال او ساختیم. (1)3.

ص: 134

«عموم افراد بشر و از جمله 124 هزار پیامبر، یکسان آفریده نشده اند و در فضایل ذاتی و اکتسابی، یکسان نیستند. ممکن است هر فردی در فضیلتی، یک یا چند امتیاز ویژه داشته باشد که دیگران، فاقد آن باشند و این فرد از این جهت، از دیگران برتر باشد و از جهات دیگر، دیگران از او برتر باشند.

بنابراین مقصود بحث ما در اینجا، این است که خاتم الانبیا، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، در همه فضایل، دارای امتیازات فراوانی است و در مجموع فضایل، از جمیع پیامبران برتر است. به عبارت دیگر، پیامبر ما (صلی الله علیه و آله) دارای دوگونه فضایل و مناقب بوده است: یکی، فضایل و مناقبی که پیامبران دیگر هم داشته اند و دیگری، فضایل و مناقبی که ویژه شخص اوست و دیگران چنین فضایل و مناقبی نداشته اند.

پس احادیث منع برتری دادن یک پیامبر بر پیامبران دیگر، بر فرض صحت آنها، ناظر به بخش اول است؛ زیرا منحصر کردن همه فضایل در یک شخص، مستلزم حق کشی و ابطال حق دیگران است و این سخن، خلاف منطق نیرومند و آزاد و خردمندانه اسلام است. ولی درباره بخش دوم، یعنی فضایل و امتیازات شخصی و ویژه پیامبر ما (صلی الله علیه و آله)، جای هیچ گونه انکاری وجود ندارد و نمی توان گفت: «خورشید و ماه و ستارگان، به دلیل اینکه همگی نور دارند، یکسان هستند»<sup>(1)</sup>.

شاعران عرب، مدیحه های بسیاری درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فضایل».

ص: 135

---

1- مطالب داخل گیومه در این صفحه، توسط مترجم محترم به کتاب حاضر اضافه شده است، و در متن عربی کتاب وجود ندارد. «مصحح».

بزرگش سروده اند؛ به طوری که هیچ کدام، مستلزم اهانت به پیامبران دیگر نیست. در اینجا ما شعر یکی از اصحاب بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به عنوان شاهد مدعی خود می آوریم: سواد بن قارب پس از آنکه مسلمان شد، در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این اشعار را سرود:

فأشهد أن الله لا ربَّ غيره وانك مأمون على كل غائب

و أنك أدنى المرسلين وسيله إلى الله يا بن الأكرمين الأطايب

گواهی می دهم که پروردگاری غیر از خداوند وجود ندارد و تو بر هر نادیده ای امین هستی.

و وسیله تو، از همه پیامبران به خدا نزدیک تر است ای فرزند پاکیزگان بزرگوار.

اگر خواننده گرامی بخواهد جزئیات بیشتری را در این مورد بداند، می تواند به کتاب «البدایه والنهایه» حافظ ابن کثیر، مراجعه فرماید. (1)

پایان رساله تبرک الصحابه

مکه مکرمه

محمدطاهر کردی مکی

آخر ماه رمضان 1385 ه. ق.

ص: 136

---

1- مؤلف در خاتمه، چند ورق دیگر از اشعار خودش و دیگران را نوشته است و چون ترجمه آنها، لطافت اصل اشعار را نداشت، از ترجمه آنها، صرف نظر شد. «مترجم».







### اشاره

در پایان، خوانندگان گرامی و همه روشنفکران و نیک اندیشان مسلمان جهان را به خواندن این مقاله، دعوت می‌کنم. امید است با استقلال فکری و رهایی از قید و بندهای موهوم و خودساخته و آرای کوتاه نظرانه و نقشه‌های به ظاهر زیبای دشمنان و استعمارگران شناخته شده و ناشناخته و نیز بریدن دست‌های مرموز پیدا و ناپیدای آتش افروز و شکستن قلم‌های مزدور، روزی فرا رسد که اختلاف، بدبینی، دشمنی، خودزنی، رسوایی، تحقیر، خواری و زبونی‌ها، به اتحاد، خوش بینی، دوستی، برادری، نوع پروری، خیرخواهی، همکاری، سرفرازی و پیروزی تبدیل گردد.

### جذب یا دفع

موضوع بسیار مهمی که باید قبل از هرچیز، به آن رسیدگی شود و شایسته است که دانشمندان و اندیشمندان مسلمان، درباره اش بحث‌ها

و تحقیقات دامنه داری داشته باشند و پیرامون آن مقاله، رساله و کتاب بنویسند، مقیاس و میزان جذب و دفع افراد گوناگون در اسلام است. به عبارت دیگر آیا اسلام در پذیرش افراد، نگاهی سختگیرانه دارد؛ به طوری که انسان به راحتی، جذب نمی شود یا اسلام در جذب و پذیرش افراد، بسیار آسان گیر است؟!

پاسخ صحیح به این مسئله، بسیاری از مشکلات و شبهه های خارجی و داخلی موجود را حل خواهد کرد. جا دارد که فقیهان، مبلغان، گویندگان و نویسندگان بزرگ و شایسته، روی این موضوع بیش از پیش، تکیه و بحث و تحقیق کنند و نتایج را به مردم مسلمان منتقل کنند تا آنها را با منطق صحیح و هدف عالی اسلام، آشنا سازند و پرورش دهند.

### **قانون عرضه و تقاضا**

قانون عرضه و تقاضا، در همه جا، از جمله در موضوع بحث ما، مثال و گواه گویایی است. شما فرض کنید در کشوری یکصد هزار دانشجوی آماده ورود به دانشگاه و ادامه تحصیلات عالی موجود است. ولی دانشگاه های آن کشور، ظرفیت و توانایی پذیرش بیش از ده هزار نفر را ندارد. در این صورت، تقاضا بر عرضه فزونی می گیرد و به ناچار باید برای پذیرش افراد، مسابقه و کنکور بگذارند و شرایط سخت و طاقت فرسایی را اعلام کنند تا فقط یک دهم یا کمتر از آن افراد، پذیرفته شوند.

اکنون باید دید آیا قانون عرضه اسلام، کمتر از تقاضای مردم جهان است؟! آیا دین اسلام، محدود و ناقص و فقط برای افراد انتخابی ویژه ای

آمده است؟! آیا سیاست کلی و عمومی اداری آن، کافر دانستن و طرد و دفع و اخراج متقاضیان بی شمار است؟! یا برعکس هرکسی را که به سویش بیاید، در هر شرایطی که باشد، با آغوش باز می پذیرد؛ همچنان که خداوند متعال در آیات زیر به این مهم اشاره فرموده است:

1. (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً) (1)؛ «من پیام آور خدایم برای همه شما».

2. (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ) (2)؛ «ما تو را نفرستادیم؛ مگر برای همه مردم».

3. (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) (3)؛ «و ما تو را نفرستادیم؛ مگر آنکه رحمت باشی برای همه جهانیان».

از اصول مسلم و قطعی اسلام، این است که خاتم الانبیا، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، برای همه مردم جهان تا روز قیامت، برانگیخته شده است و عرب و عجم، سیاه و سفید، شرقی و غربی، زن و مرد، باسواد و بی سواد، همه و همه، باید از نور او بهره مند گردند و زیر چتر حمایت و راهنمایی او جای گیرند. به یقین آن همه افراد گوناگونی که در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسلمان شدند و صحابه و امت اسلامی را تشکیل دادند، از نظر سوابق و افکار و اخلاق و عقیده و عمل، یکسان نبودند و با برخی دیگر، از زمین تا آسمان فرق داشتند؛ در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرد فرد آنها را به عنوان مسلمان، پذیرفته و به رسمیت شناخته بود و همگی، از حقوق عمومی برادری اسلامی برخوردار بودند و جان و مال و آبرو و 7.

ص: 141

1- اعراف: 158.

2- سبأ: 28.

3- انبیاء: 107.

ناموسشان، محترم و در امان بود و هیچ گاه دیده و شنیده نشده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای مسلمان شدن فردی یا قومی، محکمه تفتیش عقاید یا مسابقه ترتیب داده باشد و پرسشنامه، شناسنامه، انگشت نگاری یا پرونده محرمانه بخواهد یا در آن مدت 23 سال رسالت، فرد یا دسته ای از مسلمان شدگان را کافر دانسته و طرد کرده باشد. بلکه براساس تاریخ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسلام ابوسفیان، سرکرده منافقان و دشمن سرسخت دیرینه مسلمانان و همچنین اسلام زن ابوسفیان، هند جگرخوار بدکاره و اسلام وحشی، قاتل عمویش، حمزه و امثال اینان را پذیرفته است و آنها نیز در جامعه اسلامی، از حقوقی مساوی با مسلمانان دیگر، برخوردار بوده اند.

اسلامی که آن همه قوانین و قواعد علمی و عملی، برای اتحاد و برادری مسلمانان مقرر داشته است و حتی اجازه نمی دهد که مسلمانی به مسلمان دیگر، بدگمان باشد یا پشت سر او بدگویی کند یا مسلمانی با مسلمان دیگر قهر کند، آیا می توان باور کرد که اجازه دهد هر مسلمانی، مطابق هوا و هوس و تشخیص ناقص و قضاوت نابجای خود، مسلمان یا مسلمانان دیگری را کافر و مشرک و مهدورالدم و خارج از اسلام بخواند؟

در سال های پایانی عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دسته دسته و گروه گروه، مردم کافر و مشرک، به مدینه آمده و خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند. اغلب یک نفر از طرف گروه خود سخن می گفت و اعلام مسلمانی می کرد. گاهی فرد حاضر در مدینه، مسلمان شدن عشیره و هم شهریان دوردست خود را اعلام می کرد. همین اعلام، کافی بود که زن و مرد، کوچک و بزرگ، باسواد و بی سواد و خوش سابقه و بدسابقه آن عشیره، در جرگه و

آمار مسلمانان قرار گیرند. به یقین، معلومات و اطلاعات آنان درباره اصول و فروع اسلام، بسیار اندک بوده است و هرگز هیچ کدامشان، از مباحث دقیق شرک و توحید و از مسائل پیچیده و نوظهور کلامی، فلسفی و عرفانی امروز و از موشکافی های شاعرانه، بویی نبرده بودند.

البته در آیات، احادیث و روایات، اوصاف و نشانه های فراوان و گوناگونی برای شخص مسلمان، باایمان و پرهیزکار بیان شده است که اگر این گونه آیات و احادیث، مقیاس و میزان شناسایی صد در صد اسلام و کفر اصطلاحی باشد، بی تردید، تعداد مسلمانان بسیار اندک خواهد بود.

ولی به قرینه آیات و احادیث دیگر و به شهادت برنامه عملی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، باید گفت: مقصود از بیان این آیات و احادیث، فقط بیان درجات اسلام و ایمان است که هر مسلمانی، در یک مقام ویژه ای از اسلام و ایمان قرار دارد و اسلام و ایمان همه یکسان نیست و ممکن است برخی از مسلمانان، در درجه ای از اسلام و ایمان باشند که فقط در دنیا از حقوق و مزایای اسلامی برخوردار گردند و در آخرت بهره ای نداشته باشند و برخی دیگر، در بالاترین درجات ایمان باشند و در آخرت نیز همنشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گردند.

به هر حال، تکفیر مسلمان و حکم به شرک و ارتداد او دادن و خون و مال و ناموس او را مباح دانستن، کار آسانی نیست و با نادانی ها و غرض های مادی و سیاسی و با هوا و هوس های شخصی، اجتهادهای کودکانه و بی پایه و بی اساس، دوستی های ابلهانه و وسوسه های شیطانی،

نمی توان مسلمانان را کافر خواند و خونریزی و برادرکشی به راه انداخت.

پیکر جامعه مسلمانان، به گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، همانند پیکر یک نفر است. این پیکر، هزاران عضو پرارزش و کم ارزش دارد و هیچ عضوی، نمی تواند از اعضای دیگر بی نیاز باشد و عضوی را بیگانه بشمارد و از خود جدا سازد.

نشانه مسلمان شدن و مسلمان بودن، همان ایمان و اقرار به شهادتین «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله» است و سایر احکام و اعمال و دستورهایی که در منشور اسلام آمده است، همه برنامه های تکاملی است. بنابراین به کسانی که خود را مسلمان صد در صد و بی غل و غش، اسلام شناس، قرآن دان و موحد پنداشته اند، ولی به تکفیر مسلمانان دیگری می پردازند که آنان نیز ایمان و اقرار به شهادتین دارند و بسیاری از احکام و دستورهای اسلام را انجام می دهند، باید گفت: خودشان از اسلام کم بهره اند و خطر و زیان این دوستان نادان و دشمنان خانگی، خیلی بیشتر از خطر و زیان دشمنان رسمی و شناخته شده است.

### ارشاد یا انتقام

هرگاه مسلمان یا مسلمانانی، بعد از ایمان و اقرار به شهادتین، دانسته یا ندانسته، در یک یا چند اصل از اصول اعتقادی یا عملی اسلام، در خطا و اشتباه باشند یا در انجام دادن فرایض، سست و در ارتکاب محرمات، آلوده باشند، آیا چنین کسانی را باید با سنگدلی و کینه توزی تمام برای همیشه از جرگه مسلمانان دور کرد یا باید با دلسوزی و



مهربانی، آنها را هدایت و ارشاد نمود و در صورت ارشاد نشدن نیز بگوییم: (وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرَ اللَّهِ)؟ (1)

خداوند در قرآن مجید می فرماید: «هیچ گروهی، گروه دیگری را مسخره نکنند؛ شاید آنان بهتر از اینان باشند». (2) برادران یوسف، بیشترین جفا و ستم و آزار را در حق یوسف مرتکب شدند. ولی آن حضرت در اوج قدرت و شوکت، همه را نادیده گرفت و گفت: سرزنشی بر شما نیست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز بعد از دیدن بیست سال رنج و ستم از مردمان جفاکار مکه و مدینه، در اوج قدرت، در فتح مکه، همه را بخشید و فرمود: «بروید همه شما آزادید و امروز (روز فتح مکه)، ما برای ارشاد و مهربانی با شما آمده ایم؛ نه برای انتقام جویی و خونریزی».

## شرک و توحید

درباره این دو واژه، سخن بسیار گفته اند؛ به ویژه شاعران و عارفان؛ به طوری که برخی افراد بی نهایت افراط و تفریط کرده اند و گاهی در دو فضای متضاد بوده اند و هرکدام نیز اندیشه و عقیده و مرام خود را با صدها سخن و شاهد و مثال، آراسته و پرداخته اند.

گروهی می گویند: در جهان هرچه هست، خداست و جز خدا، چیزی نیست تا شریک خدا باشد و اگر کسی بگوید بت ها و همه ذرات جهان، خدا نیستند، یکتاپرست نیست.

ص: 145

---

1- توبه: 106. «و از بادیه نشینان مسلمان گروهی هستند که نه دلیل قطعی برای عذابشان وجود دارد، نه سببی برای آمرزششان».

2- حجرات: 11.

در مقابل، گروهی دیگر، دایره توحید را به اندازه ای تنگ کرده اند که از حضرت آدم گرفته تا انقراض عالم، هیچ فردی نتوانسته و نمی تواند که در این دایره وارد گردد؛ زیرا اینها می گویند: اگر کسی بگوید: فلان غذا، نیرو می دهد یا فلان دوا، شفا می بخشد یا فلان زهر می کشد یا بگوید: برف سفید است و زغال، سیاه و زمستان، سرد است و تابستان، گرم، مشرک می گردد.

مقصود ما در این مقاله، بررسی و بازگو کردن همه مقالات و مطالب مربوط به این دو واژه نیست. بلکه فقط می خواهیم بدانیم از نظر اسلام، کدام یک از اقسام و انواع بی شمار شرک، انسان را از جرگه مسلمانی خارج می سازد و چه کس یا کسانی را می شود مشرک نامید. لغت شرک و مشتقات آن، به مناسبت های گوناگون، در چندین آیه از قرآن مجید آمده است و آنچه مربوط به بحث ما است، آیات مربوط به مشرکان اصطلاحی است.

خداوند همه مردم جهان را از نظر دینی و اعتقادی، به چهار گروه تقسیم کرده است: 1. مسلمانان؛ 2. اهل کتاب؛ 3. دهری و طبیعی؛ 4. مشرکان. هرکدام از این چهار گروه، از نظر کتاب، سنت و فقه اسلامی، احکام جداگانه ای دارند.

مشرکان، گروه و امتی بودند و هستند که عقاید ویژه ای دارند. به عبارت دیگر مشرکان، امت مستقل، متمایز و شناخته شده ای در مقابل امت های اسلامی، اهل کتاب و دهری ها بودند که هدف اصلی و اولی از حملات کتاب و سنت به شرک و مشرکان، همین گروه است.

اسلام به این گونه از مشرکان، هیچ گونه امتیازی نداده و در هیچ کجا، آنها را به رسمیت نشناخته است. همچنین آنها را از همه گمراهان، پست تر و بی خردتر می شمارد. گفتنی است در تمام آیات مربوط به سرزنش و نکوهش مشرکان، فقط از عقیده ویژه و معبودهای خودساخته و بی سود و زیان آنها بحث شده و از جزئیات و خصوصیات مطلق آداب و رسومشان، سخنی به میان نیامده است.

بنابراین می توان گفت: اگر فرد یا گروهی، از مشرکان نباشد، ولی در پاره ای از موارد همانند آنان باشد، مشرک اصطلاحی نخواهد بود، هرچند اسلام آن مورد را هم قبول نداشته باشد. برای مثال یهودیان و مسیحیان، عزیر و عیسی را پسران خدا می دانند و احبار و رهبان های خویش را همتای خداوند می خوانند. ولی باز با اعتقاد به این گونه عقاید باطل، از گروه مشرکان اصطلاحی نیستند.

همان گونه که محققان و دانشمندان بزرگ اسلامی، گفته و نوشته اند: شرک، دو بخش مجزا از هم دارد: شرک جلی یا شرک بزرگ، و شرک خفی یا شرک کوچک.

شرک جلی و بزرگ، همان شرکی است که مشرکان اصطلاحی داشته اند؛ یعنی خودشان را دیندار می دانستند. ولی از برنامه ها و تعلیمات پیامبران الهی، پیروی نمی کردند و اساس دین آنها، بر هوا و هوس و سلیقه و تشخیص ناقص خودشان استوار بود. از جمله وحدت ذات و ازلیت صفات و قدرت مطلق و بی چون و چرای خداوند را نادیده می گرفتند و چیزهایی را در ذات، صفات، قدرت، ازلیت و خالقیت، کنار

خداوند می پنداشتند و آنها را مستقل و ازلی، خودمختار و بی نیاز و بالاخره معبود و مسجود می دانستند. بی تردید چنین کسانی، مشرک و نجس هستند.

اما شرک خفی و کوچک، هرچند ناپسند است و باید هر مسلمانی بکوشد که به آن آلوده نگردد، ولی اگر مسلمانی دانسته یا ندانسته، معتقد و عامل به آن گردد، کافر و مشرک و نجس و خارج از دین، نخواهد بود. برای مثال، ریا، غلو در فضایل پیامبران و اولیای خدا، مؤثر دانستن و کمک خواستن از چیزها و کسانی که در واقع مؤثر نیستند، دوست داشتن و دل بستن به پدران و مادران و فرزندان و خویشان و زر و زیور دنیا، تصورات ناروای ذهنی از ذات و صفات جلال و کمال خداوندی، امید به غیر خدا داشتن و توکل و تکیه بر غیر او کردن.

از همه اینها، در آیات و احادیث، به شرک تعبیر شده است. ولی مسلمانی که معتقد به شهادتین و روز قیامت است، قرآن را کتاب آسمانی و اسلام را دین خدا می داند، نماز می خواند، روزه می گیرد، اما از روی نادانی و بی خردی یا کج سلیقگی یا اشتباه یا دسترسی نداشتن به معلومات و مربی شایسته، گرفتار یک یا چند نوع شرک خفی باشد، هرگز از اسلام و مسلمانان، جدا نخواهد بود.

به یقین، در زمان حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که عصر تحول و انقلاب عقیده بود، میان صحابه، از مهاجران و انصار، چنین افرادی فراوان بودند. اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بزرگان مسلمانان، هرگز آنها را مشرک و نجس و خارج از اسلام نخواندند و حتی در موارد حساس و لازم نیز آنها را

گاهی ممکن است دو نفر که دارای دو عقیده دینی جدا هستند، یک عمل را یکسان انجام دهند، اما عمل یکی، شرک محض و عمل دیگری، عبادت خالص باشد. اگر بت پرستی، سنگی را در آغوش بگیرد و ببوسد و با او سخن بگوید، این عمل، نشانه شرک و گناه و بی خردی است. ولی اگر فرد مسلمانی، «حجرالاسود» را در آغوش بگیرد و ببوسد و با او سخن بگوید، عملی است پسندیده و عبادتی است خالص و نشانه ای است از بندگی خدا.

یا اگر فرد یا افرادی، در برابر طاغوت های زمان و خدایان زر و زور، به خاک بیفتند و سجده کند، این عمل او چاپلوسی و شرک خواهد بود. ولی اگر در برابر پدر و مادر و استاد و صاحبان فضیلت، کرنش کند و پر و بال بگستراند یا به فرمان خدا و برای تجلیل از مقام دانش، برای حضرت آدم (علیه السلام) سجده کند یا به شکرانه عظمت قدرت نمایی خداوند، برای حضرت یوسف (علیه السلام) سجده کند، این عمل او عبادتی است ناب و نشانه ای است از درک و خرد و بندگی خالص.

اگر مشرکان، سنگ و چوب بی جان، ارواح و اشباح خیالی و موهوم و اشخاص پست و آلوده را معبود و شفیع و وسیله سعادت خویش بدانند و از آنها کمک و یاری بخواهند، اعتقادی جاهلانه و عملی احمقانه است و هرگونه توییخ و سرزنش درباره آنها روا است. ولی اگر خداپرستان، پیامبران و امامان و دوستان برجسته و شایسته و شناخته شده خدا را که از برگزیدگان و برجستگان و شایستگان آفرینش اند و در علم

و عمل و در شناخت راه های سعادت، سرآمد دیگران اند، شفیع و وسیله و سرمشق و راهنمای خویش بدانند و برای لوازم و آثارشان، احترام ویژه ای قائل باشند، چنین اعتقادی عقیده ای خداپسندانه و عملی خردمندانه است.

بنابراین نمی توان فقط به این دلیل که عملی از مسلمانان، شبیه عملی از مشرکان یا کفار می باشد، آن شخص مسلمان را که آن عمل را انجام دهد، مشرک یا کافر خواند.

### **اسلام، اصلاح گراست یا ویرانگر؟**

از بحث های مهم، برای هر یک از مسلمانان، این است که آیا اسلام آمده است تا وجدان، فطرت، عقل و احساس انسان را نادیده بگیرد و بگوید: همچون مجسمه ای بی اراده و خاموش باشید؟

در پاسخ این پرسش، باید گفت: دین اسلام و همه ادیان گذشته الهی، حجت و شریعت دوم هستند. پس شریعت اول در هر زمانی و با هر دینی، همان وجدان و عقل و فطرت ذاتی اشخاص است.

بنابراین ادیان الهی برای کمک و راهنمایی و سرپرستی و کنترل وجدان، عقل و فطرت آمده اند تا انسان، غرایز، عواطف و امیال خود را در مسیر صحیح، به کار اندازد و از افراط و تفریط، جلوگیری کند؛ نه آنکه بخواهد آنها را خفه و خاموش سازد؛ زیرا اگر غریزه یا احساسی، صد در صد بیهوده و زیان بخش باشد، خداوند هرگز آن را نمی آفریند. برای مثال در سرشت همه انسان های سالم، خمیرمایه زیباشناسی و

زیباپسندی و فروتنی و قدردانی از صاحبان کمال و همچنین سرور و خرسندی در برابر نعمت‌ها و سودها و ملایمات و اندوه و سوز و گداز در مقابل زیان‌ها و جدایی‌ها و بیماری‌ها و مرگ‌ها و... وجود دارد و اگر انسانی، زن، فرزند، فامیل یا فردی را دوست بدارد و آنان را در آغوش بگیرد و ببوسد و ببوید، یا مناظر زیبای بهاری را ببیند و مرغ جانش، به نغمه پردازد، یا در و دیوار کوی محبوب و معشوق و نامه و پیک و مرکب او را نظاره کند و ببوسد، یا با کبوترانی که از بام محبوب و معشوق گذشته، و با آهوئی که او را دیده، و با ماهی که بر چهره اش تابیده است، سخن بگوید، یا اگر در برابر پدر و مادر و استاد و رهبر شایسته و هر صاحب کمالی، فروتنی کند و آنان را بستاید و سپاسگزاری کند و برایشان و به نامشان، بزم‌ها و انجمن‌ها و جشن‌ها، برپا سازد و در راهشان و نثار مقدمشان، مال و جان بدهد و به شوق دیدارشان، اشک‌ها بریزد، یا اگر فرزندمرده و برادرکشته‌ای و عزیز از دست داده‌ای، در سوگشان بسوزد و بگدازد و ناله و شیون کند و باران اشک، بر چهره اش ببارد، یا اگر کسی هنگام نیاز و درماندگی، دست به سوی وسایل و ابزار و مخلوقات خداوندی، دراز کند و معقولانه، از افراد و چیزهایی، کمک و یاری بخواهد، گرسنه از غذا، تشنه از آب، برهنه از جامه، بیمار از پزشک و دارو، افتاده از ایستاده، گمراه از راهبر، مستمند از توانگر، نادان از دانا، غرق شده از تخته پاره، شیخون زده و ستمدیده از یاران و انصار و ادوات دفاعی، چاره و راه علاج و تغییر و تبدیل سرنوشت بخواهد، و به فرمان خدا، از آنچه در زمین و آسمان‌ها، آفریده شده است، استفاده کند،

هرگز به خطا نرفته است. بی تردید چنین کسانی، مشرک و دور از حریم اسلام نخواهند بود.

بلکه همه اینها، نشانه های برترین احساسات و غرایز پسندیده و زیبای بشری است. همچنین نشان دهنده خرد و جان پاک و روان تابناک اوست و آن کس که چنین نباشد، کودن و سنگدل و درنده خو است. بی تردید اسلام هرگز به طور کلی از عواطف و احساسات و غرایز، جلوگیری نکرده یا آنها را نکوهش ننموده است و فقط می گوید: در همه جا باید اندازه را نگه داشت و کامل تسلیم سیل عواطف و طوفان غرایز و احساسات نگشت. در واقع باید در همه جا، غرایز و احساسات، تسلیم عقل و شرع باشند.

دوستان نادانی که به نام توحید محض و گریز از شرک، از گریه کردن و بوسیدن ضریح و منبر و محراب و بارگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان و اولیای خدا و سخن گفتن و راز و نیاز کردن با آنان، جلوگیری می کنند و این گونه اعمال را شرک و ضد اسلام می خوانند، ندانسته، اسلام را در دیدگان دانایان و دانشمندان و روان شناسان جهان، یک دین خشک و سنگدل و عاری از احساس و ضد وجدان و عقل و فطرت، معرفی می کنند و زیر عنوان توخالی طرفداری از توحید، تیشه به ریشه اسلام و مسلمانان می زنند. این کاسه های از آتش داغ تر، بی رحمانه چماق تکفیر را بر فرق همه کوبیده و به راحتی، نوکران بی جیره و مواجب بیگانگان و استعمارگران و دشمنان در کمین نشسته اسلام و مسلمانان گشته اند.

آیا در قرن تسخیر فضا، با این همه وسایل ارتباط آسان، وقت آن



فرانرسیده است که به این اختلافات خانمان سوز و به این نابسامانی های ویرانگر، پایان داده شود؟! آیا پس از چهارده قرن عمر اسلام و آن همه بحث و تحقیق در موضوعات گوناگون اسلامی، ننگ و رسوایی نیست که عده ای انگشت شمار ناشناس و غیرمسئول و خودبین، اسلام شناس و همه کاره دین و وکیل و وصی خدا و رسول گردند و با کردار و گفتارشان، همه صحابه، محدثان، مفسران، مورخان، فقیهان و همه مسلمانان چهارده قرن گذشته را نادان و مشرک بخوانند؟!!

اگر حضرت خاتم الانبیا، محمد (صلی الله علیه و آله)، هم اکنون در مدینه طیبه یا در مکه معظمه یا در مشهد مشرفه و مساجد و مجالس مسلمانان کنونی، آشکار گردد و پاره ای از اعمال مسلمانان را که به نظر نابخردان شرک است، ببیند، آیا ایشان نیز همانند آن کوتاه اندیشان سخن می گوید، همانند آنها عمل می کند و فتوای قتل و غارت مردم را صادر می کند و به اجرا می گذارد؟!!

## شرک های مجاز

کلمه شرک و مشتقات آن، در همه جا، ممنوع، حرام و کفر نیست. حتی در بسیاری از موارد، شرک به خدا یا مشارکت با خدا، نه تنها هیچ گونه اشکال عقلی و شرعی ندارد، بلکه در پاره ای از موارد، واجب و پسندیده است که در اینجا به برخی از آنها، اشاره می کنیم:

1. شرک در پیروی از خدا و رسول و اولوالامر و پدر و مادر.

2. شرک در نام محسن، جواد، جلیل، جمیل، هادی، عاصم، قاسم، حمید، مجید، کریم و رحیم.

ص: 153

3. شرک در صفات: سمیع، بصیر، عالم، قادر، مدرک، ماکر (وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ)، فاصل (وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِيْنَ)، حاکم (وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ)، فاتح (وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ)، غافر (وَ اَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِيْنَ)، راحم (وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ)، باقی (وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْبَاقِيِّ)، وارث (وَ اَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِيْنَ)، رازق (وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ)، خالق (اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ)، رب (اذْكُرْنِيْ عِنْدَ رَبِّكَ) و....

4. شرک در نصرت: (هُوَ الَّذِيْ اَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ).

5. شرک در جمال و کمال و اخلاق.

6. شرک در شفا دادن: (اُبْرِئِ الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ).

7. شرک در زنده کردن: (وَ اُحْيِ الْمَوْتِيَّ) و (وَ مَنْ اَحْيَاهَا فَكَانَتْ مِمَّا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعًا).

8. شرک در صلوات: (اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ عَلَي النَّبِيِّ).

### اسلام و زیبایی ها و خوبی های دیگران

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که آیا هدف و برنامه اسلام، مخالفت صد در صد با تمام برنامه های ادیان و مذاهب و عقاید و آداب و رسوم همه مردم جهان است؛ هر چند پاره ای از آن عقاید و آداب، حقیقت و پسندیده باشد؟ به عبارت دیگر آیا اسلام، می خواهد همه برنامه های عملی و عقاید گروه های بی شمار مردم جهان را باطل بداند؟

بی تردید، پاسخ این پرسش منفی است؛ زیرا اسلام، برای بالا بردن مکارم اخلاق و تکمیل کردن ادیان آمده است. در قرآن کریم، بسیاری از احکام ادیان گذشته و راه و روش پسندیده مردمان گوناگون، ذکر شده و

تأیید گشته و به ملت های مسلمان نیز دستور داده شده است که از آنها پیروی کنند. تجزیه و تحلیل و تطبیق و نتیجه گیری از مثل های قرآن و داستان های آدم و شیطان، موسی و فرعون، هابیل و قابیل، یوسف و برادران، اصحاب کهف و رقیم و داستان های پیامبران و امت های آنان، همه گواهان گویایی هستند که اسلام، بیش از آنچه تصور می شود، جهان بین و حقیقت گراست و از هرگونه تعصب خشک و حق کشی و کینه توزی، به دور است و حق را در هر کجا و با هر کسی که باشد، می ستاید و می گیرد و به کار می بندد و باطل را هم در هر کجا و نزد هر کسی که باشد، نکوهش می کند و نابود می سازد.

اسلام می گوید: حکمت و سخن حق، گمشده مؤمن است و انسان با ایمان، در هر کجا و نزد هر کسی که آن را بیابد، آن را می گیرد. در واقع اگر گوهر گرانبهائی از دهان سگ گری هم بیرون افتد، باز گوهر است و گرانبها.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و صحابه گرامی اش و بزرگان و پیشوایان دینی، به اشعار شاعران عصر جاهلیت یا قبل از اسلام و به داستان هایی از زندگی کافران، مشرکان و بت پرستان، استشهاد کرده اند.

اسلام یک برنامه کلی و اصولی اعتقادی و یک سلسله احکام و قوانین کلی واجب و حرام دارد که این اصول و قوانین همگانی است و با فراهم آمدن شرایط، برای همه پیروانش، اجباری و لازم الاجرا است. ولی با برنامه های خصوصی و با آداب و رسومی که با اصول و فروع دین، مخالفت و منافات نداشته باشد، دشمنی ندارد.

به عبارت ساده تر، از نظر اسلام یکپارچگی و یکپارگی ملت های روی زمین، آن هم در تمامی شئون زندگی و از جمیع جهات، نه تنها لزومی ندارد و کار بیهوده ای است بلکه از نظر عقلی هم، غیرممکن و محال است؛ زیرا مردم مناطق مختلف و نژادهای گوناگون، از نظر فهم و شعور و درک و صفات اکتسابی و موروثی و نیازهای قومی و منطقه ای، و همچنین از نظر آداب و رسوم زندگی، نمی توانند یکسان باشند. برای مثال، اسلام هرگز نمی گوید: لباس و غذا و مسکن مردمان سردسیری و گرمسیری، شهری و روستایی، کوه نشین و بیابانگرد، کارگر و کشاورز و صنعتگر و بازرگان، از لحاظ کیفیت و کمیت، یکسان باشد، یا هرکس مسلمان شد، باید زبان و لغت و فرهنگ و آداب و رسوم خویش را به کلی کنار بگذارد.

مسلمانان و خلفای صدر اسلام، بسیاری از قوانین کشورداری و لشکرکشی ایرانیان و مصری ها و رومی ها را گرفتند و به کار بستند. از جمله، در غزوه خندق، از اطلاعات تاریخی سلمان فارسی، استفاده شد. خلاصه اگر آداب و رسوم و احکام و اعمالی عاقلانه و پسندیده که ضد اصول و فروع دین نباشد، میان همه مسلمانان یا دست کم میان گروهی از آنان، مرسوم و متداول باشد، بدعت و زشت و ننگ نیست و چنین کسانی، مشرک و خارج از دین، نخواهند بود؛ هرچند این احکام و اعمال، از کافران، مشرکان و بیگانگان، به یادگار مانده باشد.

شما اگر در کشور خود، کاخ باشکوهی بسازید و در ساختمان آن، از پاره ای مصالح بیگانه استفاده کنید، باز آن کاخ، صد در صد برای

شماست و از نظر هرکسی، از کاخ های شهر و کشور شما شمرده می شود. همچنین اگر شما به زبان مادری خودتان، سخن بگویید و هنگام سخن گفتن، برخی از اصطلاحات و لغات بیگانه را به کار ببرید، باز به زبان مادری خودتان، سخن گفته اید و آن لغات و اصطلاحات بیگانه، به رنگ زبان شما درآمده اند و هرگز آن بیگانه صاحب آن زبان، نمی تواند بگوید: شما به رنگ ما درآمده اید و به زبان ما سخن گفته اید. بنابراین، هر عقیده و حکم و قانون یا هر عمل و آداب و رسومی که به شکلی، مخالف و ضد اسلام باشد، باطل، حرام و ممنوع است. همچنین هر عقیده و هر عملی که به هیچ عنوان، مربوط به دین نیست، اگر به نام و عنوان دین پذیرفته شود، بدعت و گمراهی و حرام است.

ولی اگر عقیده و اعمالی، بیرون از عنوان مخالفت و عنوان بدعت باشد، هیچ قاضی و فقیه و مسلمانی، نمی تواند بگوید که آنها، کفر و حرام هستند و ما هرگز برای اثبات حلیت و جواز و اباحه آنها، نیازی به دلیل و برهان جداگانه نداریم. خداوند نیز هرگز چنین بندگانی را مؤاخذه و محاکمه و عذاب نخواهد فرمود، بلکه محاکمه و عذاب، برای کسانی است که چنین بندگانی را هدف تیرهای تهمت و کفر و دشنام و شکنجه و آزار، قرار می دهند و ندانسته و نسنجیده، و از روی هوی و هوس و غرض، دوستان را بیگانه می پندارند و تیشه به ریشه خود می زنند و موضوعات حیاتی و مسائل اساسی را فراموش می کنند و تنها به بحث و نزاع درباره مسائل کم سود یا بیهوده می پردازند و به جز تفرقه اندازی و دشمنی و کینه توزی با مسلمانان، هنر دیگری ندارند.

در پایان مقاله، می‌خواهم چند سؤال را که ریشه در قرآن مجید و سنت نبوی هم دارد، برای پاره‌ای از مسلمانان افراطی و خرده‌گیر و کوتاه بین، بیان کنم؛ باشد که وجدان‌های پاک، پاسخگوی آنها باشد.

## 1. احترام به قرآن

احترام به قرآن به اتفاق همه فرقه‌های مسلمانان، بر هر فرد مسلمانی، واجب و لازم است و هتک حرمت و اهانت به قرآن نیز حرام و گناه است. لمس قرآن هم، بدون طهارت، جایز نیست.

آیا الفاظ و کلمات قرآن، غیر از همان الفاظ و کلمات عربی قبل از نزول قرآن، چیز دیگری است؟! آیا کاغذ و مرکب قرآن، با کاغذ و مرکب روزنامه، فرقی دارد؟! آیا جز این است که وجوب احترام به قرآن و پرهیز از هتک حرمت آن، به سبب همین ترکیب خاص و انتساب این الفاظ و کلمات به ذات مقدس خداوند و انتساب و مجاورت کاغذ و مرکب، با این کلمات است؟! و آیا اگر کسی، قرآن و چیزهایی که همانند قرآن، محترم و منسوب به خدا و نمایانگر اوصاف و اهداف خداوندی است، را از روی عشق و علاقه و جذبه عاطفی، ببوسد و بر دیده بگذارد، مشرک شده است؟!

## 2. شوق زیارت

یعقوب در آتش فراق یوسف سوخت و گریست تا نابینا گشت و همواره در جست و جوی یوسف بود و در این راه، از بذل جان و مال و عمر و دیده، دریغ نکرد. گویا از این جهان پهناور، غیر از یوسف، چیزی

در اندیشه اش نبود و از فرسنگ ها راه دور می گفت: «من بوی یوسف را می شنوم. ولی شما که عاشق نیستید، نمی توانید این معنا را درک کنید و ممکن است، زبان به سرزنش من بکشاید».

یعقوب، پیغمبر بود و یوسف، پیغمبرزاده و در اینجا، خورشید به دنبال ستاره می گشت. آیا یعقوب گمراه بود و کار زشتی می کرد و خداوند را به خشم می آورد؟! آیا اگر مسلمانان شیفته و دلسوخته، به عشق زیارت مرقد منور پیامبرشان و بارگاه جگرگوشه اش، حسین شهید و دیگر بزرگان دین، از جان و مال و وقت، دریغ نکنند و در راه رسیدن به معشوق، از سرزنش ها و آزارهای ناپختگان و فرومایگان نهراسند و خارهای مگیلان را حریر پندارند، به خطا رفته اند؟!

### 3. پیراهن یوسف

یوسف گفت: «پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا از نابینایی نجات یابد و بینا گردد».

آیا پیراهن یوسف، جز پارچه ای بافته از الیاف پنبه بود؟! در جایی که پارچه همراه بدن یوسف پیغمبرزاده، بتواند نابینایی را بینا سازد، اگر مسلمانان، خاک قبر و ضریح مرقد و در و دیوار بارگاه اشرف مخلوقات، خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) را به قصد تبرک و شفا یافتن، ببوید و ببوسد و بر دیده بگذارد و در آغوش بفشارد، مشرک است؟!

### 4. حجرالاسود

بوسیدن و دست کشیدن و تجدید عهد و گواه گرفتن «حجرالاسود»، به اتفاق نظر همه مسلمانان، نه تنها جایز، بلکه مستحب نیز است. آیا از

نظر جواز و مشروعیت، این تکه سنگ سیاه، با سنگ و خاک و ضریح و دیگر آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام)، فرقی دارد؟!

#### 5. حرمت صحابه

اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، یعنی کسانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده و با او نشست و برخاست کرده اند، هر چند مدتش کوتاه بوده باشد، همچنین تابعین، یعنی کسانی که شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ندیده اند، ولی به زیارت و نشست و برخاست با صحابه نائل گشته اند، در اسلام و میان مسلمانان، احترام و مقام و عنوان و امتیاز بسیاری دارند و همین افتخار مصاحبت، به تنهایی، همچون تاجی زرین بر تارک آنان می درخشد.

آیا غیر از ویژگی مصاحبت، فرقی میان مسلمان صحابی و مسلمان غیر صحابی است؟! آیا اگر یک نفر مسلمان غیر صحابی، به یک نفر مسلمان صحابی احترام بگذارد و برایش امتیازی قائل شود و در برابرش فروتنی کند، به خطا رفته و مشرک شده است؟! آیا اگر مسلمانانی، به خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) که شرف و فضیلت و افتخار صحابه از اوست، احترام بگذارند و امتیازی برای او و قبر و دیگر لوازم و آثارش قائل شوند، مشرک شده اند؟!

#### 6. همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)

خداوند، همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را مادران مؤمنان لقب داده و کیفر و پاداش کردار زشت و زیبای آنها را دوبرابر زنان مسلمان دیگر، گردانیده است.

آیا زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیگر زنان مسلمان، فرقی دارند؟! آیا این عنوان مادری امتیاز است یا نه؟! اگر فرزندی، به نام یا قبر مادرش احترام بگذارد، کار خوبی انجام داده است یا کار زشتی مرتکب شده است؟!



خداوند، پاداش رسالت را دوستی با خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) (ذوی القربی) قرار داده و در آیات بسیاری، آنان را ستوده است. شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز درباره آنان، بسیار سفارش کرده و همواره و در همه جا، امتیازات آنان را برشمرده است. بنابراین، دوستی و احترام خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وظیفه وجدانی، اخلاقی، شرعی و عمومی همه مسلمانان جهان از آغاز تا انجام است.

اکنون پس از گذشت چهارده قرن، اگر مسلمانی بخواهد فرمان خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در این باره اجرا کند، باید چه کار کند؟! اگر به نام ها، قبور، آثار جاویدان و فرزندان آنان احترام بگذارد و از خواندن و شنیدن تاریخ و سرگذشت آنان، گاهی خندان و گاهی گریان گردد و در راه بزرگداشت و برای سربلندی و شناساندن آنان، مجالس و محافل برپا کند، آیا برخلاف خواسته خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، رفتار کرده است؟! آیا خدا و رسول خدا، چنین کسی را توبیخ و سرزنش و عذاب خواهند کرد و از او بیزاری می جویند و مشرکش می شمارند؟! اگر چنین باشد، پس معنای دوستی و تمسک و پیروی و فرمانبرداری و جلب رضایت آنان چیست و چه باید کرد؟!

#### 8. شتر صالح

خداوند، داستان شتر صالح پیامبر (علیه السلام) را در چند جای قرآن مجید، بیان می کند و با صراحت تمام می فرماید، کسانی که شتر صالح را کشتند، مورد خشم و غضب پروردگار قرار گرفتند و خداوند، آنها را به همراه

شهر و دیارشان نابود ساخت. شتر صالح، حیوان علفخوار غیر مکلفی بیش نبود و امتیازش فقط این بود که از طرف خداوند، بیمه و حمایت شده بود.

اکنون باید پرسید آیا کسانی که به جگرگوشه و پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (فاطمه زهرا) ستم کردند و او را آزدند و حقوقش را به یغما بردند و کسانی که دیگر جگرگوشه های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دو سرور جوانان اهل بهشت، حسن و حسین (علیهما السلام) و فرزندانشان را به ناحق کشتند و سنگدلی و جفاکاری و ننگ و رسوایی را به بی نهایت رساندند، مورد خشم و غضب پروردگار نیستند؟!

اگر مسلمانی، با چنین مردمان ستمکار و جفاپیشه ای، همگام و هم آهنگ و هم اندیشه و همراه و هم سخن نباشد، گمراه است یا آنان که پرده های تعصب و حق کشی و ظالم پروری، چشم و گوششان را فراگرفته و می خواهند برای خوشایند ستمکاران، ناله های ستمدیدگان را خاموش سازند و بر چنین پرونده های رسوا و ننگینی صحنه بگذارند و باطل را حق جلوه دهند؟!

## 9. شفاعت

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)

پس چنین نیست که اگر مردم رسالت تو را تصدیق کنند مؤمن باشند؛ به پروردگارت سوگند آنان مؤمن نیستند تا تو را در آنچه

میانشان مایه اختلاف است داور سازند، آنگاه از داوری تو در میان خود احساس هیچگونه دلتنگی نکنند و کاملاً تسلیم حکم تو باشند. (1)

کمک و یاری و شفاعت و استغفار و دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان حیاتش، برای امور دنیوی و اخروی مسلمانان، به دفعات فراوان اتفاق افتاده است؛ به طوری که هیچ جای انکار نیست و به یقین، شفاعت و درخواست ایشان، بی اثر نبوده و نخواهد بود.

بدون شک وجود شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سیره و سنت و آثار و سخنان و همه چیز ایشان، وسیله و واسطه خیر و برکت و سعادت مردم بوده و هست، و هرکس در زمان حیات و پس از وفات ایشان، از هدایت و گفتار و رفتار و امتیازات و آثار جاودان ایشان بهره مند گردد، و آنها را وسیله و ابزار پیشرفت و تکامل مادی و معنوی خویش گرداند، و آنها را سرمشق خود قرار دهد و از آنها کمک و مدد بگیرد، هرگز مشرک نخواهد بود.

و از این بالاتر، حتی ابر و باد و مه و خورشید و فلک و تمام ذرات جهان هستی، واسطه و وسیله و شفیع هستند و هرکدام در موردی یا مواردی، شفاعت می کنند، و همگی، به انسان کمک و یاری می دهند. آیا اگر کسی از غذا نیرو، و از دوا شفا، و از آتش گرمی، و از آب ادامه حیات، و از خورشید نور، و از رهبر راهنمایی، و از استاد درس بخواهد، کافر و مشرک می گردد؟!!

خداوند نیز در قرآن مجید، گاهی اعمال و آثار موجودات را به خودشان نسبت می دهد و گاهی به علل و اسباب دیگر، چنان که در یکی 5.

ص: 163

از آیات قرآن کریم می فرماید: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)؛ «خداوند، جان ها را می گیرد» (1)؛ کما اینکه در آیه ای دیگر می فرماید: (إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا)، «فرشتگان، جان ها را می گیرند» (2) بنابراین، مؤثر دانستن موجودات تأثیرگذار و بهره و مدد گرفتن از آنها و آنها را واسطه و ابزار و وسیله و شفیع ساختن، غلط و خطا نیست؛ زیرا این اجازه را خود خداوند داده است.

آیا خود لفظ توبه و استغفار، از گناهکار شفاعت می کند یا نه؟! اگر شفاعت می کند، آیا از پیغمبر و امام، به اندازه یک استغفار، کار ساخته نیست؟! آیا وجدان و ترحم و دلسوزی، می گوید: اگر شخص غرق شده یا آتش گرفته یا گرفتاری را دیدی، بی تفاوت باش، یا می گوید: چه از تو مدد بخواهد یا نخواهد، در نجات او بکوش؟ آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحمت و دریای بیکران عواطف و احساسات عالی بشری، و مهربان تر از هر پدر و مادری که: (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) (3) است، می تواند گرفتاری و درماندگی و بیچارگی مؤمنان را ببیند و خاموش بنشیند؟! مؤمنان را ببیند و خاموش بنشیند؟! «عصای موسی

10. عصای موسی

بر اساس قرآن کریم، موسی بن عمران (علیه السلام) فرمود: «این عصای من است که بر آن، تکیه می زنم و برای گوسفندانم برگ می ریزم و درح»

ص: 164

1- زمر: 42.

2- انعام: 61.

3- «سخت به شما علاقه دارد و با مؤمنان رئوف و مهربان است». (توبه: 128) «مصحح»

نیازمندی های دیگرم نیز از آن استفاده می کنم» (1) عصای موسی، یک تکه چوب خشکیده ای بیش نبود. تکلیف موسای پیامبر که از یک تکه چوب خشک، یاری گرفته و خود را نیازمند به غیرخدا دانسته است، چیست؟! آیا این سخنان، با خداشناسی و موحد بودن او منافات دارد؟!

## 11. چتر حمایت

خداوند در قرآن مجید می فرماید: «تا تو میان آنان هستی، هرگز خداوند عذابشان نخواهد کرد»؛ (2) یعنی وجود مقدس و پربرکت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این جهان، مانع عذاب است و کسانی که در حریم و زیر چتر حمایت اویند، چه نیک و چه بد، همه از ایمنی برخوردارند. این مقام نیز یکی دیگر از امتیازات بزرگ ایشان است. آیا جسد شریف و مرقد پاکش و فرزندان و دیگر آثارش، چنین اثری، هر چند ناچیز ندارند؟! آیا اینها نزد خداوند، هیچ گونه ارزشی ندارند؟! آیا بعد از رحلت و در جهان دیگر، این مقام را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گرفته اند یا تازه در آنجا، مقام: (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (3)، آشکار می گردد؟

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

حیدر انصاری نجف آبادی

1355/5/3، مصادف با 27 رجب 1396 ه. قح»

ص: 165

---

1- (قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى). (طه: 18)

2- (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ). (انفال: 33)

3- «و به زودی پروردگارت در سرای آخرت به تو مقامی عطا می کند که به سبب آن خرسند خواهی شد». (ضحی: 5) «مصحح»



1. ریش مبارک پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ)، موزہ توپ کاپی، استانبول

ص: 167

2. ریش مبارک پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ)، موزہ توپ کاپی، استانبول

ص: 168



3. ریش مبارک پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ)، موزہ توپ کاپی، استانبول

ص: 169

4. جعبه ای که ریش مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن نگهداری می شود. موزه توپ کاپی، استانبول

ص: 170

5. جام مقدس پیامبر (صلی الله علیه و آله)، موزه توپ کاپی، استانبول

ص: 171

6. صندوق طلايي كه جامه مبارك پيامبر (صلى الله عليه و آله)، (برده السعاده) در آن نگهدارى مى شود. موزه توپ كاپي، استانبول

ص: 172

7. صندوق داخلی که جامه مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن نگهداری می شود. موزه توپ کاپی، استانبول

ص: 173

8. جامه مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)، (برده السعاده)

ص: 174

9. تصویری دیگر از جامه مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشهور به برده السعاده

ص: 175

10. حجر الأسود

ص: 176



11. مقام مولايمان ابراهيم (عليه السلام)

ص: 177

12. جای پای مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)

13. کفش سعادت (نعل السعاده)، موزه توپ کاپی، استانبول

ص: 178

14. نامه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیر احساء، منذر بن ساوی فرستاد

15. نامه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسیلمه کذاب فرستاد

ص: 179

16. نامه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مقوقس فرستاده. موزه توپ کاپی، استانبول

ص: 180

17. شمشير رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ)

18. کمان پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ)، موزه توپ کاپی، استانبول

ص: 181

19. شمشير منسوب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، موزه توپ کاپی، استانبول

ص: 182

20. پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، که نامش عقاب بود، و در اثر گذشت زمان، متلاشی شده است، موزه توپ کاپی، استانبول

ص: 183

21. قرآنی که به خط عثمان نوشته شده است. موزه توپ کاپی، استانبول

22. صندوق نقره ای که یک تار مواز ریش مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن نگهداری می شود. موزه توپ کاپی - استانبول

ص: 184



23. ناودان كعبه مشرفه، موزه توپ كاپی - استانبول

24. قفل كعبه معظمه، موزه توپ كاپی - استانبول

ص: 185

25. قفل و کلید کعبه معظمه، موزه توپ کاپی - استانبول

ص: 186

26. شمشير ابوبكر

27. شمشير عمر بن خطاب

ص: 187

28. شمشير عثمان بن عفان

29. شمشير مولايمان على بن ابي طالب (عليه السلام)

ص: 188

30. شمشير زبير بن عوام

31. شمشير خالد بن وليد

ص: 189

32. عمامه منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

33. عمامه، پیراهن و عصای منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: 190

34. پیراهن منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

35. پیراهن عربی منسوب به سیدالشهداء (علیه السلام)

ص: 191

36. نمونه ای از لباس (عبا) حضرت زهرا (علیها السلام)

37. پیراهن منسوب به حضرت زهرا (علیها السلام)

ص: 192



38. نمونه ای از خطاطی اسلامی مربوط به آثار و لوازم پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: 193



1. الآثار النبويه، أحمد تیمور باشا، به اهتمام: محمد إبراهيم الحسين، چاپ اول، دار غار حراء، سوریه، 2006 م.
2. الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، موسوم به «المسند الصحیح علی التقاسیم و الأنواع من غیر وجود قطع فی سندھا و لا ثبوت جرح فی ناقلیھا»، علی بن بلبان الفارسی المصری، تحقیق: شعیب الأرناؤوط، چاپ سوم، مؤسسه الرساله، لبنان، 1997 م.
3. إحياء علوم الدين، محمد بن محمد بن محمد الغزالي، چاپ اول، 1982 م.
4. أخبار مکه فی قديم الدهر و حديثه، محمد بن إسحاق بن العباس الفاکهی، تحقیق: عبدالملک عبدالله دهيش، چاپ اول، دار خضر، لبنان، 1414 ه. ق.
5. الأذکار من کلام سيد الأبرار، «حلیه الأبرار و شعار الأخیار فی تلخیص الدعوات و الأذکار المستحبه فی الليل و النهار»، یحیی بن شرف النووی، به اهتمام: صلاح الدین الحمصی و عبداللطیف عبداللطیف و محمد شعبان، چاپ اول، دار المنهاج، السعودیه، 2005 م.
6. إرشاد الساری إلی شرح صحیح البخاری، أحمد بن محمد بن أبی بکر القسطلانی، در حواشی آن صحیح مسلم و شرح النووی وجود دارد، چاپ

ششم، چاپ مصور انتشارات بولاق وابسته به دار إحياء التراث العربى، لبنان، 1304 هـ. ق.

7. أسد الغابه فى معرفه الصحابه، على بن محمد الشيبانى معروف به ابن الأثير، تحقيق: محمد إبراهيم البنا و محمد أحمد عاشور و محمود عبدالوهاب فايد، چاپ اول، دار الشعب، مصر، 1970 م.

8. الإصابه فى تمييز الصحابه، أحمد بن على بن حجر العسقلانى، در حواشى آن «الاستيعاب فى أسماء الأصحاب» وجود دارد، چاپ اول، دار الكتاب العربى آن را به صورت مصوّر چاپ کرده است، لبنان، 1359 هـ. ق.

9. إكمال المعلم بفوائد مسلم، قاضى عياض بن موسى اليحصبى، تحقيق: دكتور يحيى إسماعيل، چاپ دوم، دار الوفاء، مصر، 2004 م.

10. البدايه و النهايه، إسماعيل بن عمر الدمشقى معروف به ابن كثير، به اهتمام گروهى از محققين زير نظر عبدالقادر الأرنؤوط و بشار عواد معروف، چاپ اول، دار ابن كثير، سوريه، 2007 م.

11. البرده، امام مادحين محمد بن سعيد البوصيرى، به اهتمام محمد شريف عدنان الصواف، چاپ دهم، دار السنابل، سوريه، 2005 م.

12. البركه و التبرك من ذهبيات الحافظ الذهبى «قراءه عابره فى سير أعلام النبلاء»، اثر خديجه الإدريسيه الفاسيه، چاپ اول، 2002 م.

13. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير و الأعلام، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى، تحقيق: عمر بن عبدالسلام تدمرى، چاپ اول، دار الكتاب العربى، لبنان، 1987 م.

14. تاريخ الخميس فى أحوال أنفس نفيس (صلى الله عليه و آله)، حسين بن محمد بن الحسن الدييار بكرى، تصحيح: شيخ مصطفى محمد، چاپ اول، چاپخانه الوهيبه، مصر، 1283 هـ. ق.

15. التاريخ القويم لمكة وبيت الله الكريم، محمد طاهر كردى مكى، به اهتمام: عبدالملك عبدالله دهيش، چاپ اول، دار خضر به هزينه بانى آن، لبنان، 2000 م.
16. تاريخ المدينه المنوره، عمر بن شبه النميرى البصرى، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، چاپ دوم، دار الفكر آن را به صورت مصور چاپ کرده است، ايران، 1348 ه. ش.
17. تاريخ مدينه دمشق و ذكر فضلها و تسميه من حلها من الأمثال أو اجتاز بنواحيها من واردتها وأهلها، على بن الحسن بن هبه الله معروف به ابن عساكر، تحقيق: محب الدين عمر بن غرامه العَمْرَوى، چاپ اول، دار الفكر، لبنان، 1995 م.
18. تفسير ابن أبى حاتم، عبدالرحمن بن محمد الرازى معروف به ابن أبى حاتم، تحقيق: أسعد محمد الطيب، المكتبه العصريه، لبنان.
19. تفسير الثعلبى، موسوم به «الكشف و البيان»، أحمد بن محمد الثعلبى، تحقيق: شيخ أبو محمد بن عاشور، چاپ اول، دار إحياء التراث العربى، لبنان، 2002 م.
20. تفسير الطبرى، «جامع البيان عن تأويل آى القرآن»، محمد ابن جرير الطبرى، به اهتمام: مكتب التحقيق و الإعداد العلمى فى دار الأعلام، چاپ اول، دار ابن حزم و دار الأعلام، لبنان و الأردن، 2002 م.
21. تفسير القرآن العظيم، إسماعيل بن عمر الدمشقى معروف به ابن كثير، تصحيح: گروهى از دانشمندان، چاپ اول، مصور، دار المعرفه، لبنان، 1969 م.
22. تفسير القرطبى، موسوم به «الجامع لأحكام القرآن»، محمد بن أحمد بن أبى بكر القرطبى، تصحيح: أحمد عبدالعليم البردونى، چاپ دوم، مصور، دار إحياء التراث العربى، لبنان، 1985 م.
23. التلخيص الحبير، موسوم به «التميز فى تلخيص تخريج أحاديث شرح الوجيز»، أحمد بن على بن حجر العسقلانى، به اهتمام: محمد الثانى موسى، چاپ اول، دار أضواء السلف، عربستان سعوديه، 2007 م.

24. التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، يوسف بن عبدالله نمرى معروف به ابن عبدالبر، تحقيق: گروهی از محققين، چاپ اول، وزارت اوقاف، مغرب، 1967 م.
25. التهذيب في فقه الإمام الشافعي، الحسين بن مسعود البغوي، تحقيق: عادل عبدالموجود و علي محمد معوض، چاپ اول، دار الكتب العلميه، لبنان، 1997 م.
26. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يوسف بن عبدالرحمن المزى، تحقيق: بشار عواد معروف، چاپ اول، مؤسسه الرساله، لبنان، 1980 م.
27. الجامع الصغير من حديث البشير النذير، عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي، تحقيق: عبدالله محمد الدرويش، به انضمام شرح غريب ما في الجامع الصغير، چاپ اول، محقق آن را منتشر کرده است، سوريه، 2002 م.
28. الجمع بين الصحيحين، محمد بن فتوح الحميدي، تحقيق: علي حسين البواب، چاپ دوم، دار ابن حزم، لبنان، 2002 م.
29. الجوهر المنظم في زياره القبر المكرم، أحمد بن محمد ابن حجر الهيتمي، به اهتمام: قصي محمد نورس الحلاق، چاپ اول، دار الحاوی و دار السنابل، لبنان و سوريه، 2007 م.
30. حاشيه التاودي بن سوده على صحيح البخارى، محمد التاودي بن محمد الطالب بن سوده الفاسي، به اهتمام: عمر أحمد الراوي، دار الكتب العلميه، بيروت.
31. حليه الأولياء و طبقات الأصفياء، أحمد بن عبدالله معروف به أبي نُعيم اصبهاني، چاپ پنجم، مصوّر چاپخانه السعاده و الخانجي، 1987 م. دار الريان للتراث و دار الكتاب العربي، مصر و لبنان، 1357 ه. ق.
32. الخصائص الكبرى، عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي، چاپ اول، مصوّر، دار الكتاب العربي، لبنان، 1320 ه. ق.
33. دلائل النبوه و معرفه أحوال صاحب الشريعه، أحمد بن الحسين البيهقي،

تحقيق: عبدالمعطي قلعجي، چاپ اول، دار الريان، مصر، 1988 م.

34. دليل الفالحين لطرق رياض الصالحين، محمد بن علان الصديقي، با حواشي: محمود حسن ربيع، چاپ سوم، مصور دار احياء التراث العربي، لبنان، 1972 م.

35. ديوان مجنون ليلى، شاعر غزل سراى عاشق، قيس بن الملوّح معروف به مجنون ليلى، به اهتمام: عدنان زكى درويش، چاپ اول، دار صادر، لبنان، 1994 م.

36. الرخصه فى تقييل اليد، محمد بن ابراهيم بن المقرئ، تحقيق: محمود محمد حداد، چاپ اول، دار العاصمه، عربستان سعوديه، 1408 هـ. ق.

37. رياض الصالحين من كلام سيدنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) سيد العارفين، يحيى بن شرف النووى، به اهتمام: مركز دارالمنهاج للدراسات والنشر، چاپ اول، دار المنهاج، عربستان سعوديه، 2006 م.

38. زاد المسلم فيما اتفق عليه البخارى و مسلم، علامه محدث محمد حبيب الله بن عبدالله ما يابى الشنقيطى، چاپ اول، مصور، مؤسسه الحلبي وابسته به دار احياء التراث العربي، لبنان، 1967 م.

39. زاد المعاد فى هدى خير العباد، محمد بن ابي بكر الزرعى معروف به ابن قيم الجوزيه، به اهتمام: شيخ حسن محمد المسعودى، چاپ سوم، مصور دار الفكر للطباعه و النشر، لبنان، 1973 م.

40. السراج المنير شرح «الجامع الصغير فى حديث البشير النذير»، على بن احمد بن محمد العزيزى، با حاشيه محمد بن سالم الحفنى، چاپ اول، چاپخانه الخيره، مصر، 1305 هـ. ق.

41. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزوينى معروف به ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، چاپ اول، دار احياء الكتب العربيه به رياست عيسى البابى الحلبي، مصر، 1954 م.

42. سنن أبي داوود، أبي داوود سليمان بن الأشعث السجستاني، با حواشي «معالم السنن» خطابي، تحقيق: عزت عبيدالدعاس و عادل السيد، چاپ اول، دار ابن حزم، لبنان، 1997 م.
43. سنن الترمذی، «الجامع الصحيح»، محمد بن عيسى بن سوره ترمذی، تحقيق أحمد شاکر و محمد فؤاد عبدالباقي و إبراهيم عطوه، چاپ اول، مصوّر دار إحياء التراث العربي، لبنان، 1938 م.
44. السنن الكبرى، أحمد بن الحسين البيهقي، به اهتمام: سيد هاشم الندوي، با حواشي: الجوهر النقي ابن التركماني، چاپ اول، مصور، دائره المعارف العثمانيه، حيدر آباد الدکن وابسته به دار المعرفه، لبنان، 1356 هـ. ق.
45. سنن النسائي (المجتبي)، أحمد بن شعيب النسائي، همراه آن «زهر الربى على المجتبي» سيوطى است، و در حاشيه آن «حاشيه الإمام السندی» وجود دارد، چاپ اول، مصور، دار الكتاب العربي، چاپخانه الميمني، لبنان، 1312 هـ. ق.
46. سير أعلام النبلاء مع «السيره النبويه و سير الخلفاء الراشدين»، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، زير نظر: شعيب الأرنؤوط، چاپ يازدهم، مؤسسه الرساله، لبنان، 1996 م.
47. السيره الحلبيه، «إنسان العيون فى سيره الأمين المأمون (صلى الله عليه وآله)»، على بن إبراهيم الحلبى، در حاشيه آن «السيره النبويه والآثار المحمديه» شريف زينى دحلان وجود دارد، چاپ اول، مصور، محمد أفندى مصطفى، دار إحياء التراث العربي، لبنان، 1320 هـ. ق.
48. السيره النبويه، امام عبد الملك بن هشام الحميرى، تحقيق: مصطفى السقا و إبراهيم الأبيارى و عبدالحفيظ الشلبى، مصور، دار ابن كثير، سوريه.
49. شذرات الذهب فى أخبار من ذهب، عبدالحى بن أحمد معروف به ابن العماد، تحقيق: محمود الأرنؤوط، چاپ اول، دار ابن كثير، سوريه، 1986 م.



50. شرح علامه زرقانی بر «المواهب اللدنیہ بالمنح المحمدیہ» امام القسطلانی، محمد بن عبدالباقی بن یوسف الزرقانی، به اهتمام: محمد عبد العزیز الخالدی، چاپ اول، دار الکتب العلمیہ، لبنان، 1996 م.
51. شرح صحیح مسلم، «المنہاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج»، یحیی بن شرف النووی، مصور، مکتبہ الغزالی، سوریه، 1349 هـ. ق.
52. شرح قصیده بانث سعاد، امام عربی عبداللہ بن یوسف الأنصاری معروف بہ ابن ہشام، چاپ سوم، مکتبہ و مطبعہ مصطفی البابی الحلبي، مصر، 1957 م.
53. الشفا بتعريف حقوق المصطفى (صلى الله عليه وآله)، قاضی عیاض بن موسی الیحصی، تحقیق: عبدہ علی کوشک، چاپ اول، مکتبہ الغزالی و دار الفیحاء، سوریه، 2000 م.
54. الشمانل المحمدیہ، محمد بن عیسی بن سورہ الترمذی، بہ ہمراہ المواہب اللدنیہ علی الشمانل المحمدیہ إبراهیم الباجوری، بہ اهتمام: شیخ محمد عوامہ، چاپ اول، توسط محقق منتشر شدہ است، لبنان، 2001 م.
55. صحیح البخاری، «الجامع المسند المختصر من أمور رسول الله (صلى الله عليه وآله) و سننه و آیامہ» (چاپ السلطانیہ العثمانیہ)، محمد بن إسماعیل بن إبراهیم البخاری، بہ اهتمام: محمد زہیر بن ناصر الناصر، چاپ دوم، دار المنہاج، عربستان سعودیہ، 1430 هـ. ق.
56. صحیح مسلم، «الجامع الصحیح»، مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، چاپ اول، دار إحياء الکتب العربیہ بہ ریاست عیسی البابی الحلبي، مصر، 1954 م.
57. الطبقات الکبیر، محمد بن سعد بن منیع البصری معروف بہ ابن سعد، تحقیق: علی محمد عمر، چاپ اول، مکتبہ الخانجی، مصر، 2001 م.
58. العقد الفرید، أحمد بن محمد بن عبد ربہ اندلسی، تحقیق: أحمد الأمين و أحمد الزین و إبراهیم الإیاری، چاپ دوم، لجنہ التألیف و الترجمہ و النشر،

مصر، 1940 م.

59. عمده القاری شرح صحیح البخاری، محمود بن أحمد العینی، چاپ اول، مصور، از انتشارات السلفیه، دار إحياء التراث العربی، لبنان، 1348 ه. ق.

60. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی، نشانه گذاری و اعراب گذاری: محمد فؤاد عبد الباقي، چاپ اول، مصور، مکتبه الغزالی، سوریه، 1996 م.

61. فتح المتعال فی مدح النعال، أحمد بن محمد بن یحیی معروف به المقری، چاپ اول، بدون ناشر، مصر، 1334 ه. ق.

62. فضل الحجر الأسود و مقام إبراهیم علیه الصلاه و السلام و ذکر تاریخهما و أحكامهما الفقهیه و ما يتعلق بهما، شیخ سائد محمد یحیی بکداهش، چاپ ششم، دار البشائر الإسلامیه، لبنان، 1429 ه. ق.

63. فیض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبدالرؤف بن علی المناوی، چاپ اول، مصور، دار المعرفه، لبنان، 1357 ه. ق.

64. القاموس المحيط، محمد بن یعقوب الفيروز آبادی، چاپ اول، دار إحياء التراث العربی، لبنان، 1991 م.

65. كنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، علی بن حسام الدین معروف به البرهان فوری، به اهتمام: بکری حیّانی و صفوه السقا، چاپ اول، مؤسسه الرساله، لبنان، 1993 م.

66. المتاح من الموالد و الأناشيد الملاح، نوال أبو الفتح، چاپ اول، چاپخانه العلمیه، سوریه، 1995 م.

67. مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر، محمد بن مکرم معروف به ابن منظور، به اهتمام: گروهی از محققین، چاپ اول، دار الفکر، سوریه، 1984 م.

68. المسالك فی المناسک، محمد بن مکرم بن شعبان الکرمانی، تحقیق: سعود

ص: 202

إبراهيم الشريم، چاپ اول، دار البشائر الإسلاميه، لبنان، 2003 م.

69. المستدرک علی الصحیحین، محمد بن عبدالله بن حمدويه النيسابوری معروف به الحاکم، در حاشیه آن «تلخیص المستدرک» حافظ ذهبي، چاپ اول، مصور، دار المعرفه دائره المعارف النظاميه هند، حيدر آباد الدکن، لبنان، 1335 ه. ق.

70. مسند أبي عوانه، يعقوب بن إسحاق الإسفرايينی معروف به أبي عوانه، تحقيق: أيمن بن عارف الدمشقي، چاپ اول، دار المعرفه، لبنان، 1998 م.

71. مسند أبي يعلى الموصلي، أحمد بن علي بن المثنى معروف به أبي يعلى الموصلي، تحقيق: حسين سليم أسد الداراني، چاپ دوم، دار المأمون للتراث و دار الثقافه العربيه، سوريه، 1989 م.

72. مسند الإمام أحمد ابن حنبل، أحمد بن محمد بن محمد بن حنبل الشيباني، تحقيق: گروهی از دانشمندان، زیر نظر: شعيب الأرنؤوط، چاپ اول، مؤسسه الرساله، لبنان، 1995 م.

73. المصنف، عبدالرزاق بن همام الصنعاني، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، همراه «الجامع» امام معمر الأزدي، چاپ دوم، المجلس العلمی با همکاري المكتب الإسلامی، لبنان، 1983 م.

74. المصنف، عبدالله بن محمد بن أبي شيبة، تحقيق: الشيخ محمد عوامه، چاپ دوم، دار المنهاج، عربستان سعوديه، 2006 م.

75. المطالب العالیه بزوائد المسانيد الثمانيه، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، تحقيق: أيمن أبويمانی و أشرف علی، چاپ اول، مؤسسه قرطبه و المكتبه المكيه، مصر و عربستان سعوديه، 1997 م.

76. المعارف، قاضي عبدالله بن مسلم معروف به ابن قتيبه الدينوري، تحقيق: ثروت عكاشه، چاپ اول، از روی چاپ مصور، دار الكتب مصر، دار الشريف الرضي، ايران، 1960 م.

77. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد الطبراني، همراه «الأحاديث الطوال»، تحقيق: حمدى عبدالمجيد السلفى، چاپ دوم، دار إحياء التراث العربى، لبنان.
78. معرفه الصحابه، أحمد بن عبدالله معروف به أبى نُعيم الأصبهاني، تحقيق: عادل يوسف العزازی، چاپ اول، دار الوطن، عربستان سعودیه، 1998 م.
79. مناقب الإمام أحمد ابن حنبل، عبدالرحمن بن على معروف به ابن الجوزى، تحقيق: عبدالله بن عبدالمحسن التركى و على محمد عمر، چاپ اول، مكتبه الخانجى، مصر، 1979 م.
80. المنح المكيه فى شرح الهمزيه، «أفضل القرى لقرء أم القرى»، أحمد بن محمد ابن حجر الهيتمى، به اهتمام: أحمد جاسم المحمد و بوجمه مكرى، چاپ دوم، دار المنهاج، عربستان سعودیه، 2005 م.
81. المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه، أحمد بن محمد بن أبى بكر القسطلانى، تحقيق: صالح أحمد الشامى، چاپ اول، المكتب الإسلامى، لبنان، 1991 م.
82. الموطأ، مالك بن أنس بن مالك بن نافع الأصبجى، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، چاپ اول، دار إحياء الكتب العربيه به رياست عيسى البابى الحلبي، مصر.
83. نظام الحكومه النبويه، «التراتب الإداريه»، محمد عبدالحى بن عبدالكبير الكتانى الحسنى، دار الكتاب العربى، لبنان.
84. وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى، على بن عبدالله معروف به السيد السمهودى، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، چاپ چهارم، مصور، دار إحياء التراث العربى، لبنان، 1984 م.
85. وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان، أحمد بن محمد ابن خلكان، تحقيق: احسان عباس، چاپ اول، دار صادر، لبنان، 1968 م.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

